

تختنامه و سکر

معروف به

پنج نامه

تألیف

علی بن حامد کوفی

تصحیح

داود لوی



کتابخانه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# فتحنامه سند معروف به چچنامه

نویسنده:

علی بن حامد بن ابی بکر الکوفی

ناشر چاپی:

اساطیر

## فهرست

۵	فهرست
۱۸	فَتْحنامه سند معروف به چچنامه
۱۸	مشخصات کتاب
۱۸	فهرست مندرجات کتاب
۲۶	مقدمه مصحح
۲۶	اشاره
۲۷	۱- ترجمه حال مصنف
۲۸	۲- اسم و تاریخ کتاب
۲۹	۳- اهمیت کتاب
۲۹	۴- نسخ چچنامه
۲۹	اشاره
۳۰	(۱) نسخه م
۳۰	(۲) نسخه پ
۳۰	(۳) نسخه ب
۳۱	(۴) نسخه ک
۳۱	(۵) نسخه س
۳۲	بعضی خصائص نسخ چچنامه
۳۲	اظهار امتنان و تشکر
۳۲	[ادبیچه مصنف]
۳۴	مدح قباجه السلاطین خلد الله ملکه
۳۵	سبب این کتاب تصنیف علی کوفی گوید
۳۶	ترجمه کتاب
۳۶	مدح تخلص این کتاب ملک الوزراء شرف الملک ضاعف جلاله

- ۳۶ ..... معذرت مصتّف
- ۳۷ ..... آغاز کتاب از حکایت رای داهر بن چچ بن سیلائج و هلاک شدن او بدست محمد قاسم ثقفی رضی الله عنه بسم الله الرحمن الرحيم
- ۳۸ ..... آمدن چچ بن سیلائج بخدمت حاجب رام
- ۳۹ ..... تحویل افتادن حجابت به چچ بن سیلائج
- ۴۰ ..... عاشق شدن رانی بر چچ و ابا نمودن چچ از محبت او
- ۴۰ ..... نقل کردن ساهسی رای از دار فنا
- ۴۱ ..... نشستن چچ بن سیلائج بر تخت ملک ساهسی رای
- ۴۲ ..... جنگ کردن چچ با مهتر و کشتن بطلمس
- ۴۳ ..... عقد بستن چچ با رانی سونهندیو
- ۴۳ ..... آوردن چچ برادر خود چندر را در شهر ارور و نصب کردن او را
- ۴۳ ..... ذکر مثال چچ بجهت نیابت فرمودن بچندر برادر خود
- ۴۴ ..... پرسیدن چچ بدهیمن وزیر را از قضیه ولایت و از حدود ممالک سپهرس رای
- ۴۴ ..... تقریر کردن بدهیمن (f ۷۱ b)
- ۴۴ ..... اتفاق چچ بر حدود ممالک ارور و حد روشن کردن
- ۴۵ ..... رفتن چچ بحصار اسکلنده
- ۴۵ ..... منزل کردن چچ بجانب سکه ملتان
- ۴۶ ..... باز آمدن قاصد از کشمیر بیفائده
- ۴۶ ..... نشانیدن چچ مر نائب خود را بحصار ملتان و بالا رفتن او
- ۴۶ ..... مراجعت نمودن چچ بعد حد بستن بکشمیر
- ۴۷ ..... رفتن لشکر بسیوستان
- ۴۷ ..... قاصد فرستادن چچ بجانب برهمناباد براکهم لوهانه
- ۴۸ ..... مثال فرستادن چچ باکهم لوهانه باستدعاء
- ۴۸ ..... آمدن چچ بقصبه برهمناباد و حرب کردن با اکهم لوهانه
- ۴۸ ..... مثال چچ

۴۹	خواستن چچ مر زن اکهم را و برادر زاده [خود را] به پسر او سربند دادن
۴۹	رفتن چچ بنزدیک سمنی و پرسیدن حال او
۵۰	بازگشتن چچ بجانب برهمناباد
۵۰	مقام کردن چچ بمنزل برهمناباد و مقرر کردن مال بر ایشان
۵۰	عزم کردن رای چچ بکرمان و روشن کردن حد مکران
۵۱	رفتن چچ بن سیلائج به ارمابیل و قرار دادن مال بر او
۵۱	نشستن چندر بن سیلائج در دار الملک ارور
۵۱	رفتن مته ملک سیوستان
۵۱	جواب سپهرس بر این خبر
۵۲	رسول فرستادن سپهرس (!) بنزدیک داهر چچ
۵۳	نشستن چندر بمملکت چچ بن سیلائج
۵۳	فرستادن خواهر مایین را بارور تا به رای باتیه تسلیم کند
۵۳	رفتن داهر بنزدیک منجم بجهت احکام خواهر خود
۵۴	احکام منجم
۵۴	رای زدن بدهیمن وزیر با داهر رای
۵۴	طلسم بدهیمن وزیر
۵۵	نباشته فرستادن داهر بجانب دهرسیه بتعظیم
۵۵	رسیدن نباشته داهر بدهرسیه
۵۵	منع نمودن بدهیمن وزیر داهر را
۵۶	نباشته فرستادن داهر بدهرسیه
۵۶	رفتن دهرسیه بارور تا داهر را بدست آرد
۵۶	کوشش کردن دهرسیه که داهر را بگیرد
۵۷	تدبیر کردن داهر با وزیر
۵۸	آمدن دهرسیه بر فیل نشسته در حصار ارور

- ۵۸ ..... خبر یافتن داهر از مرگ دهرسیه
- ۵۹ ..... سوختن دهرسیه
- ۵۹ ..... رفتن داهر بحصار برهناباد
- ۵۹ ..... آمدن ملک رمل بجنگ رای داهر چچ
- ۶۰ ..... رفتن محمد علافی عربی بجنگ ملک رمل
- ۶۰ ..... تاریخ خلفاء راشدین (f ۸۳ b) تا ولید
- ۶۲ ..... خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه
- ۶۲ ..... خبر جنگ ایشان
- ۶۲ ..... خلافت معاویه بن ابی سفیان
- ۶۳ ..... ولایت سنان بن سلمه بن المحثق الهذلی علی ثغر الهند
- ۶۳ ..... ولایت راشد بن عمرو الجدید علی ثغر الهند
- ۶۴ ..... [ولایت سنان بن سلمه]
- ۶۴ ..... ولایت منذر بن جارود بن بشر
- ۶۵ ..... ولایت حکم بن منذر
- ۶۵ ..... خلافت عبد الملک بن مروان
- ۶۵ ..... خبر العلافیین و خروجهم
- ۶۶ ..... ولایت مُجَاعَة بن سَغر بن یزید بن حدیفه [التمیمی]
- ۶۶ ..... [ولایت محمد بن هارون بن ذراع النمری]
- ۶۷ ..... خبر تحفها و هدیها که از سرانذیب برای خلیفه وقت فرستاده بودند
- ۶۷ ..... فرستادن حجاج رسول را بجانب داهر کافر
- ۶۷ ..... [ص ۷۶] دستوری خواستن حجاج از دار الخلافت
- ۶۸ ..... رسیدن جیسیه بن داهر از نیرون
- ۶۸ ..... خبر شهید شدن بدیل
- ۶۸ ..... ولایت عماد الدین محمد [بن ال ...] قاسم [بن الحکم] بن ابی عقیل الثقفی

- ۶۹ ..... نبشته حجاج
- ۶۹ ..... رسیدن نبشته بدار الخلافت و اجازت گرفتن لشکر بسفر هند
- ۶۹ ..... مثال نوشتن حجاج بشام
- ۶۹ ..... خطبه کردن حجاج روز آدینه
- ۷۰ ..... روان کردن محمد قاسم را طرف هند و سند
- ۷۰ ..... رسیدن لشکر به شیراز
- ۷۰ ..... مثال حجاج بجانب محمد قاسم
- ۷۰ ..... یاری دادن به شتر
- ۷۱ ..... رسیدن محمد قاسم به مکران
- ۷۱ ..... رفتن محمد هارون با محمد قاسم
- ۷۱ ..... رفتن لشکر از ارمابیل
- ۷۱ ..... رسیدن مثال حجاج یوسف بمنزل ارمابیل به محمد قاسم
- ۷۲ ..... تعبیه کردن لشکر عرب و رسیدن مکتوب حجاج
- ۷۳ ..... شکستن جعوبه به منجنیق مر دقل بتخانه دیبل را
- ۷۳ ..... خواندن جعوبه منجنیقی پیش عماد الدین محمد قاسم
- ۷۴ ..... آوردن برهمن که محمد قاسم او را امان داده بود
- ۷۴ ..... آوردن قبله زندانی را
- ۷۵ ..... پرسیدن محمد قاسم ترجمان را
- ۷۵ ..... تفحص کردن از حال بندیان
- ۷۵ ..... خمس کردن غنائم دیبل از برده و نقود
- ۷۵ ..... رسیدن خبر نهب دیبل بر رای داهر
- ۷۵ ..... منزل کردن محمد قاسم به ارمابیل
- ۷۵ ..... نبشته رای داهر
- ۷۶ ..... نبشته محمد قاسم بجانب داهر



- ۷۷ ..... رفتن محمد قاسم بعد فتح دیبل بطرف نیرون
- ۷۷ ..... رسیدن مثال حجاج به محمد قاسم
- ۷۷ ..... خبر دیبل و مثال ستدن نیرونیان از حجاج بن یوسف
- ۷۸ ..... فرستادن محمد قاسم معتمدان (f ۰۶ b) خود را به نیرون
- ۷۸ ..... آمدن سمنی بخدمت محمد قاسم با نزل و تحف
- ۷۸ ..... خبر فتح سیوستان و مواضع آن و گرفتن حصار
- ۷۹ ..... جنگ کردن لشکر به سیوستان
- ۷۹ ..... ضبط کردن سیوستان و رفتن بجهرا
- ۸۰ ..... آمدن بزرگان بنزدیک کاکه کوتک
- ۸۰ ..... رفتن کاکه کوتک بخدمت محمد قاسم با بنانه حنظله و بیعت کردن او
- ۸۱ ..... رسیدن مثال حجاج بن یوسف بگذشتن مهران و جنگ داهر
- ۸۱ ..... رسیدن لشکر عرب باز به نیرون
- ۸۱ ..... نبشته محمد قاسم بجانب حجاج بن یوسف و اعلام دادن احوالها
- ۸۲ ..... رسیدن مثال حجاج بن یوسف بمحمد قاسم
- ۸۳ ..... خبر یافتن از محمد قاسم بداهر رای که بحصار نیرون رسید
- ۸۴ ..... تشریف دادن محمد قاسم مر سمنی نیرون را
- ۸۴ ..... جنگ کردن محمد قاسم بمنزل شط مهران
- ۸۵ ..... خبر یافتن داهر از عهد موکه بسایه
- ۸۵ ..... عهد کردن موکه بسایه
- ۸۵ ..... فرستادن بنانه بن حنظله را بقول موکه بسایه
- ۸۵ ..... رفتن بنانه بن حنظله و گرفتن موکه بسایه با تکران
- ۸۶ ..... فرستادن محمد قاسم مر رسول شامی و مولانا اسلامی را
- ۸۶ ..... رفتن رسول شامی بر داهر
- ۸۶ ..... تهدید داهر

- رسالت گذاردن شامی ..... ۸۶
- تدبیر کردن داهر با سیاکر وزیر ..... ۸۶
- نصیحت کردن علافی مر داهر را ..... ۸۷
- پیغام داهر رای ..... ۸۸
- باز آمدن رسولان محمد قاسم از داهر ..... ۸۸
- رسیدن مثال حجاج یوسف بمحمد قاسم ثقفی ..... ۸۸
- خواندن مثال حجاج و خطبه کردن محمد قاسم بر یاران ..... ۸۹
- آمدن رای داهر بر لب آب مهران برابر ..... ۸۹
- شهید شدن شامی ..... ۹۰
- رفتن مصعب به سیوستان ..... ۹۰
- خبر آمدن جیسیه داهر بحصار بیت در مقابل محمد قاسم ..... ۹۰
- رسالت رای داهر کافر به محمد قاسم ثقفی ..... ۹۱
- بازگشتن طیار ..... ۹۱
- فرستادن حجاج دو هزار اسب با مثال محمد قاسم ..... ۹۲
- خواندن محمد قاسم مثال حجاج یوسف را ..... ۹۲
- سرکه فرستادن حجاج یوسف ..... ۹۲
- رسیدن مثال حجاج بمنزل لب آب مهران از جانب غربی ..... ۹۲
- خبر معبر کردن محمد قاسم از آب مهران و غیره ..... ۹۳
- تدبیر کردن داهر رای با وزیر ..... ۹۴
- خبر گذشتن محمد قاسم با لشکر اسلام بطرف شرقی ..... ۹۴
- رفتن سلیمان بغزو ..... ۹۴
- مشاهده کردن محمد قاسم بعیره آب ..... ۹۴
- خبر شدن بداهر از کشتی آوردن موکه بسایه ..... ۹۴
- دادن ولایت به راسل ..... ۹۵

- ۹۵ ..... خبر شدن عصیان بغیر گمان داهر
- ۹۵ ..... برخاستن داهر از خواب و تهدید کردن بر حاجب بأوردن خبر هزیمت کفار و فتح اسلام
- ۹۶ ..... یل بستن برای عبره
- ۹۶ ..... گذشتن لشکر عرب
- ۹۶ ..... خبر عبره بداهر رسیدن
- ۹۶ ..... استدعا کردن داهر مر محمّد علافی را
- ۹۷ ..... درخواست محمّد علافی و جواب دادن داهر مر او را
- ۹۷ ..... رفتن محمّد علافی
- ۹۷ ..... امان دادن محمّد علافی را
- ۹۷ ..... تدبیر کردن داهر با علافی
- ۹۷ ..... نبشته فرستادن محمّد قاسم بحجاج بن یوسف
- ۹۷ ..... رسیدن مثال حجاج بمحمّد قاسم
- ۹۸ ..... فرستادن داهر جیسیه را بطلایه حرب
- ۹۸ ..... [حرب کردن روز اول با داهر لعین [و بیعت کردن راسل]
- ۹۹ ..... عهد کردن راسل با محمّد قاسم
- ۹۹ ..... نزول کردن محمّد قاسم بمنزل جیپور
- ۱۰۰ ..... جنگ کردن روز دیگر
- ۱۰۰ ..... جنگ کردن داهر روز سیوم با اهل عرب
- ۱۰۰ ..... جنگ روز چهارم
- ۱۰۰ ..... فرستادن داهر محمّد علافی را با جیسیه پسر خود
- ۱۰۱ ..... جنگ کردن داهر با لشکر عرب روز چهارم
- ۱۰۱ ..... جنگ کردن روز پنجشنبه
- ۱۰۲ ..... تاریخ دهم ماه رمضان سنه ثلاث و تسعین
- ۱۰۲ ..... تعبیه کردن لشکر اسلام بمیمنه و میسره و قلب

- ۱۰۲ ..... خطبه کردن محمد قاسم ثقفی
- ۱۰۳ ..... جهد کردن محمد قاسم مبارزان را
- ۱۰۳ ..... خطبه کردن محمد قاسم مر یاران را
- ۱۰۳ ..... آمدن چند شخص برای امان خواستن
- ۱۰۴ ..... اختیار کردن محمد قاسم مر یاران را
- ۱۰۴ ..... حمله کردن لشکر عرب بر کافران
- ۱۰۴ ..... شهید شدن شجاع حبشی
- ۱۰۵ ..... آواز دادن محمد قاسم یاران را
- ۱۰۵ ..... حمله کردن محمد قاسم
- ۱۰۵ ..... خبر مقتل داهر لعین
- ۱۰۵ ..... ظاهر شدن آواز زنان
- ۱۰۵ ..... بازگشتن رای داهر
- ۱۰۶ ..... منادی فرمودن محمد قاسم
- ۱۰۷ ..... خبر رفتن لادی زن داهر که چگونه گرفتار شد
- ۱۰۷ ..... نبشتن فتحنامه مقتل داهر و مملکت مضبوط کردن محمد قاسم بحجاج
- ۱۰۸ ..... فرستادن سر داهر بعراق
- ۱۰۸ ..... مقاتل امیر حجاج به کعب
- ۱۰۹ ..... حکایت حجاج که دختر خود بمحمد قاسم داد
- ۱۰۹ ..... خطبه کردن حجاج در مسجد جامع کوفه
- ۱۰۹ ..... مثال نوشتن و جواب فتحنامه محمد قاسم
- ۱۱۰ ..... خبر بردگان راؤر که بعضی از اقرباء داهر رای بن چچ بودند
- ۱۱۰ ..... نشستن جیسیه در حصار راؤر بغرور و خبر جنگ کردن
- ۱۱۰ ..... گرفتن حصار راؤر و بائی خواهر داهر خود را سوختن
- ۱۱۱ ..... ذکر اعداد برده و نقود و اقمشه

- ۱۱۱ ..... فرستادن حجاج سر داهر و اعلام او بدار الخلافت
- ۱۱۱ ..... مثال حجاج بعد رسیدن [خبر] فتح راؤر
- ۱۱۲ ..... نبشته فرستادن جیسیه از برهمناباد به ارور و باتیه و اطراف دیگر
- ۱۱۲ ..... خبر جنگ بهرور و دهلیله و گرفتن هر دو را
- ۱۱۲ ..... گریختن ملک دهلیله
- ۱۱۲ ..... فتح دهلیله و خمس خزانه دار الخلافت فرستادن
- ۱۱۳ ..... آمدن سیاکر وزیر (f ۱۰۱ a) و امان خواستن
- ۱۱۳ ..... وزیر شدن سیاکر
- ۱۱۳ ..... امارت دهلیله به نوبه بن هارون فرمودن
- ۱۱۳ ..... نزول کردن لشکر عرب سرآبگیر جلوانی و فرستادن رسول با استدعای اسلام
- ۱۱۳ ..... نزول محمد قاسم اول ماه رجب
- ۱۱۴ ..... فرستادن معتمدی بجانب موکه
- ۱۱۴ ..... رفتن جیسیه به چتور
- ۱۱۴ ..... رفتن علافی بر رای کشمیر
- ۱۱۴ ..... تشریف دادن رای کشمیر مر علافی را
- ۱۱۵ ..... [رفتن جیسیه به چتور]
- ۱۱۵ ..... امان دادن بر عهد کردن وثیق
- ۱۱۶ ..... خبر استادن جیسیه و زن داهر رای [بن] چچ
- ۱۱۶ ..... گرفتن لادی زن داهر و دو دختر دوشیزه
- ۱۱۶ ..... عدد و خمس از فی
- ۱۱۶ ..... امان دادن صنّاع و تجار
- ۱۱۶ ..... خبر اتباع داهر از برهمنان
- ۱۱۶ ..... آمدن برهمنان نزد محمّد قاسم
- ۱۱۷ ..... عهد کردن محمّد قاسم با برهمنان و امان دادن

- ۱۱۷ ..... معین کردن برهمنان و امنای ولایت
- ۱۱۷ ..... نسخت کردن صنّاع و تجّار و زراّع
- ۱۱۷ ..... نصب کردن شحنة به تحصیل مال معین
- ۱۱۷ ..... عرضه داشت برهمنان
- ۱۱۸ ..... مثال برهمنان
- ۱۱۸ ..... نصب کردن بأشغال
- ۱۱۸ ..... رفتن برهمنان بقوّه دل بروستاها
- ۱۱۸ ..... معین کردن مال بر روستا و شهر
- ۱۱۸ ..... تربیت کردن محمّد قاسم مر خلق را
- ۱۱۹ ..... مثال دادن محمّد قاسم مر اهل برهمناباد را
- ۱۱۹ ..... جواب دادن محمّد قاسم
- ۱۱۹ ..... نبشته محمد قاسم بجانب حجاج یوسف و جواب باز رسیدن
- ۱۱۹ ..... رسیدن نبشته حجاج
- ۱۲۰ ..... امان و مثال دادن محمد قاسم ساکنان برهمناباد را
- ۱۲۰ ..... خواندن محمّد قاسم وزیر سیاکر را
- ۱۲۰ ..... نبشته فرستادن محمّد قاسم بحجاج یوسف
- ۱۲۱ ..... جواب نامه حجاج
- ۱۲۱ ..... رسیدن نبشتهای حجاج یوسف
- ۱۲۱ ..... مثال مطلق بر چهار نفر از مقدمان شهر بمصالح ولایت
- ۱۲۲ ..... خبر نهضت محمّد بن قاسم
- ۱۲۲ ..... باستقبال آمدن سمّه گان
- ۱۲۳ ..... منزل کردن محمّد قاسم بطرف لوهانه و سهته
- ۱۲۳ ..... جنگ کردن با اهل ارور
- ۱۲۳ ..... رفتن لادی زن داهر بمخاطبت اهل حصار ارور

- ۱۲۳ ..... (ص ۱۸۴) امتحان کردن ساحره از مرگ داهر
- ۱۲۴ ..... تسلیم کردن حصار ارور بعد از عهد وثیق
- ۱۲۴ ..... امان خواستن رعایا و محترفه
- ۱۲۵ ..... عهد حصاریان
- ۱۲۵ ..... آمدن محمد قاسم در حصار
- ۱۲۵ ..... (ص ۱۸۷) کشتن محمد قاسم مر اهل حرب را
- ۱۲۵ ..... بیرون آمدن شخصی و امان خواستن
- ۱۲۶ ..... رفتن جیسیه به کیرج
- ۱۲۷ ..... ناامید شدن چنگی از جیسیه
- ۱۲۷ ..... غدر اندیشیدن دروهر بر جیسیه و مکر خواهر او چنگی بر جیسیه
- ۱۲۸ ..... آمدن جیسیه با دو نفر سلاحدار
- ۱۲۸ ..... مردانگی جیسیه و سبب نام او
- ۱۲۹ ..... نصب شدن رواج بن اسد نواسه احنف بن قیس بأرور
- ۱۲۹ ..... فتح کردن ککسه و آمدن او نزد محمد قاسم
- ۱۲۹ ..... مشیرئ ککسه
- ۱۲۹ ..... خبر فتح سکه و ملتان بر دست محمد بن قاسم ثقفی
- ۱۳۰ ..... جنگ کردن محمد قاسم باکندا رای
- ۱۳۰ ..... قسمت کردن نقدیها
- ۱۳۱ ..... باز کردن بتخانه و برداشتن خزانه
- ۱۳۱ ..... عهد کردن محمد قاسم بر رعایای شهر ملتان
- ۱۳۱ ..... فرستادن ابو حکیم با لشکر ده هزار سوار به قنوج
- ۱۳۲ ..... رسیدن لشکر به اودهایر و فرستادن با حکیم مر زید [را برای هرچندر]
- ۱۳۲ ..... جواب رای هرچندر قنوج
- ۱۳۲ ..... رسیدن پروانه دار الخلافت به محمد قاسم

- ۱۳۳ ..... رسیدن محمد قاسم به اودهاپر و رسیدن پروانه دار الخلافت
- ۱۳۳ ..... باز کردن خلیفه صندوق را
- ۱۳۳ ..... مقالات چنگی دختر داهر با خلیفه ولید بن عبد الملک بن مروان
- ۱۳۴ ..... مقالات چنگی (!) دیگر بار
- ۱۳۴ ..... الدعاء
- ۱۳۴ ..... مخلص کتاب
- ۱۳۵ ..... توضیحات و تعلیقات و استدراکات
- ۱۴۳ ..... کیفیت انجام المناک محمد بن قاسم صص ۲۴۲ - ۲۴۷
- ۱۴۴ ..... فهرست أسماء الرجال
- ۱۵۶ ..... فهرست الاماکن و القبائل و الانهار و غیرها



## فتحنامه سند معروف به چچ نامه

### مشخصات کتاب

- نام کتاب: فتحنامه سند (چچ نامه)  
سرشناسه: کوفی، علی بن حامد، -۶۱۳ق.  
عنوان و نام پدیدآور: فتحنامه سند معروف به چچ نامه / تالیف علی بن حامد بن ابی بکر الکوفی؛ تصحیح داود پوته .  
تاریخ وفات مؤلف: ۶۱۳ ه. ق  
مشخصات نشر: تهران: اساطیر، ۱۳۸۴.  
مشخصات ظاهری: ۲۸۹ص.  
شابک: ۴۰۰۰۰ ریال ۹۶۴-۳۳۱-۳۵۱-۴:  
وضعیت فهرست نویسی: فاپا  
موضوع: محمد بن قاسم، قرن، ۳؟  
موضوع: فتوحات اسلامی  
موضوع: نثر فارسی -- قرن ۷ق.  
موضوع: سند (ایالت) -- تاریخ  
رده بندی کنگره: DS۳۹۲/س۹۸ک۹ ۱۳۸۴  
رده بندی دیویی: ۹۵۴/۹۱۸  
شماره کتابشناسی ملی: م۸۴-۲۰۵۸۶  
تعداد جلد: ۱  
نوبت چاپ: اول

### فهرست مندرجات کتاب

- صفحه مقدمه مصحح یب  
(۱) ترجمه حال مصنف ید  
(۲) اسم و تاریخ کتاب یو  
(۳) اهمیت کتاب یح  
(۴) نسخ چچنامه یط  
دیباچه مصنف ۱  
سبب ترجمه این کتاب تصنیف علی کوفی ۸  
مدح ملک الوزراء شرف الملک ۱۱  
معذرت مصنف ۱۲  
آغاز کتاب از حکایت رای داهر بن چچ ۱۴  
آمدن چچ بن سیلائج بخدمت حاجب رام ۱۷

- تحويل افتادن حجابت به چچ بن سيلانج ۲۰
- عاشق شدن رانی بر چچ و ابا نمودن چچ ۲۱
- نقل کردن ساهسی رای از دار فنا ۲۲
- نشستن چچ بن سيلانج بر تخت ملک ساهسی رای ۲۵
- جنگ کردن چچ با مهتر و کشتن بطلم ۲۷
- عقد بستن چچ با رانی سونهديو ۲۹
- آوردن چچ برادر خود چندر را در شهر ارور ۳۰
- ذکر مثال چچ بجهت نيابت فرمودن بچندر برادر خود ۳۱
- پرسیدن چچ بدهيمن وزير را از قضيه ولايت ۳۱
- تقرير کردن بدهيمن ۳۲
- اتفاق چچ بر حدود ممالک ارور و حد روشن کردن ۳۳
- رفتن چچ بحصار اسکلنده ۳۴
- منزل کردن چچ بجانب سکه و ملتان ۳۵
- باز آمدن قاصد از کشمير بيافته ۳۶
- فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۲
- شاندن چچ مر نایب خود را بحصار ملتان ۳۷
- مراجعت نمودن چچ بعد حد بستن بکشمير ۳۸
- رفتن لشکر بسيوستان ۳۹
- قاصد فرستادن چچ بجانب برهمناباد ۴۰
- مثال فرستادن چچ به اکهم لوهانه ۴۱
- آمدن چچ بقصبه برهمناباد و حرب کردن باکهم لوهانه ۴۲
- مثال چچ ۴۳
- خواستن چچ مرزن اکهم را و برادر زاده خود را پيسر او سربند دادن ۴۴
- رفتن چچ بنزدیک سمنی و پرسیدن حال او ۴۴
- بازگشتن چچ بجانب برهمناباد ۴۶
- مقام کردن چچ بمنزل برهمناباد و مقرر کردن مال بر ایشان ۴۷
- عزم کردن رای چچ بکرمان و روشن کردن حد مکران ۴۸
- رفتن چچ بن سيلانج به ارمابيل و قرار دادن مال بر او ۴۹
- نشستن چندر بن سيلانج در دار الملک ارور ۵۰
- رفتن مته ملک سيوستان ۵۰
- جواب سيهرس بر اين خبر [و مستعد شدن چندر حرب برای] ۵۱
- رسول فرستادن سيهرس بنزدیک داهر چچ ۵۲
- نشستن چندر بمملکت چچ بن سيلانج ۵۳

فرستادن مایین خواهر را بارور تا به رای باتیه تسلیم کند ۵۴

رفتن داهر بنزدیک منجم بجهت احکام خواهر خود ۵۵

احکام منجم ۵۶

رای زدن بدهیمن وزیر با داهر رای ۵۶

طلسم بدهیمن وزیر ۵۸

نیشته فرستادن داهر بجانب دهرسیه ۵۹

رسیدن نیشته داهر بدهرسیه ۵۹

منع نمودن بدهیمن وزیر داهر را ۶۰

نیشته فرستادن داهر بدهرسیه ۶۱

فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۳

رفتن دهرسیه بارور تا داهر را بدست آرد ۶۱

کوشش کردن دهرسیه که داهر را بگیرد ۶۲

تدبیر کردن داهر با وزیر ۶۳

آمدن دهرسیه بر فیل در حصار ارور ۶۵

خبر یافتن داهر از مرگ دهرسیه ۶۷

سوختن دهرسیه ۶۸

رفتن داهر بحصار برهمناباد ۶۸

آمدن ملک رمل بجنگ رای داهر بن چچ ۶۹

رفتن محمد علافی عربی بجنگ ملک رمل ۷۰

تاریخ خلفای راشدین ۷۲

خلافت معاویه بن ابی سفیان ۷۸

ولایت سنان بن سلمه بن المحبق الهدلی علی ثغر الهند ۸۰

ولایت راشد بن عمرو الجدید علی ثغر الهند ۸۱

ولایت سنان بن سلمه بار دیگر ۸۲

ولایت منذر بن جارود بن بشر ۸۳

ولایت حکم بن منذر ۸۴

خلافت عبد الملک بن مروان ۸۵

خبر العلافیین و خروجهم ۸۵

ولایت مجاعه بن سعر بن یزید بن حذیفه التیمی ۸۸

[خلافت ولید بن عبد الملک] و ولایت محمد بن هارون ۸۸

خبر تحفه‌ها و هدیه‌ها که از سراندیپ بجهت خلیفه وقت فرستاده بودند ۸۹

فرستادن حجاج رسول را بجانب داهر ۹۰

دستوری خواستن حجاج از دار الخلافه ۹۱

- رسیدن جیسبه بن داهر از نیرون ۹۲  
خبر شهید شدن بدیل ۹۲  
ولایت عماد الدین محمد بن القاسم الثقفی ۹۴  
نشته حجاج ۹۵  
فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۴  
رسیدن نشته بدار الخلفه و اجازت گرفتن لشکر بسفر هند ۹۵  
مثال نوشتن حجاج بشام ۹۶  
خطبه کردن حجاج روز آدینه ۹۶  
روان کردن محمد قاسم را طرف هند و سند ۹۷  
رسیدن لشکر بشیراز ۹۸  
مثال حجاج بجانب محمد قاسم ۹۸  
یاری دادن به شتر ۹۸  
رسیدن محمد قاسم به مکران ۹۹  
رفتن محمد هارون با محمد قاسم ۹۹  
رفتن لشکر از ارمایل ۱۰۰  
رسیدن مثال حجاج یوسف بمنزل ارمایل بمحمد قاسم ۱۰۰  
تعبیه کردن لشکر عرب و رسیدن مکتوب حجاج ۱۰۱  
شکستن جعوبه بمنجیق مر دقل بتخانه دیبل را ۱۰۵  
آوردن برهمن که محمد قاسم او را امان داده بود ۱۰۸  
پرسیدن محمد قاسم ترجمان را [و] تفحص کردن از حال بندیان ۱۰۹  
خمس کردن غنائم دیبل از برده و نقود ۱۱۰  
رسیدن خبر نهب دیبل بر رای داهر ۱۱۰  
منزل کردن محمد قاسم به ارمایل ۱۱۱  
نشته رای داهر ۱۱۱  
نشته محمد قاسم بجانب داهر ۱۱۳  
رفتن محمد قاسم بعد فتح دیبل بطرف نیرون ۱۱۵  
رسیدن مثال حجاج بمحمد قاسم ۱۱۵  
خبر دیبل و مثال ستدن نیرونیان از حجاج بن یوسف ۱۱۶  
فرستادن محمد قاسم معتمدان خود را به نیرون ۱۱۷  
آمدن سمنی بخدمت محمد قاسم با نزل و تحف ۱۱۸  
خبر فتح سیوستان و مواضع آن و گرفتن حصار ۱۱۹  
جنگ کردن لشکر به سیوستان ۱۱۹  
فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۵

- ضبط کردن سیوستان و رفتن بجهرا ۱۲۰
- آمدن بزرگان بنزدیک کاکه کوتک ۱۲۱
- رفتن کاکه کوتک بخدمت محمد قاسم با نباته حنظله و بیعت کردن ۱۲۲
- رسیدن مثال حجاج بن یوسف بگذشتن مهران و جنگ داهر ۱۲۴
- رسیدن لشکر عرب باز به نیرون ۱۲۴
- نیشته محمد قاسم بجانب حجاج بن یوسف ۱۲۵
- رسیدن مثال حجاج بن یوسف بمحمد قاسم ۱۲۷
- خبر یافتن از محمد قاسم بداهر رای که بحصار نیرون رسید ۱۳۰
- تشریف دادن محمد قاسم مر سمنی نیرون را ۱۳۱
- جنگ کردن محمد قاسم بمنزل شط مهران ۱۳۳
- خبر یافتن داهر از عهد موکه بسایه ۱۳۳
- عهد کردن موکه بسایه ۱۳۴
- فرستادن نباته بن حنظله را بقول موکه بسایه ۱۳۵
- رفتن نباته بن حنظله و گرفتن موکه بسایه با تکران ۱۳۵
- فرستادن محمد قاسم مر رسول شامی و مولانا اسلامی را ۱۳۶
- رفتن رسول شامی بر داهر ۱۳۶
- تهدید داهر ۱۳۷
- رسالت گذاردن شامی ۱۳۷
- تدبیر کردن داهر با سیاکر وزیر ۱۳۷
- نصیحت کردن علافی مر داهر را ۱۴۰
- پیغام داهر رای ۱۴۰
- باز آمدن رسولان محمد قاسم از داهر ۱۴۰
- رسیدن مثال حجاج یوسف بمحمد قاسم ۱۴۱
- خواندن مثال حجاج و خطبه کردن محمد قاسم بر یاران ۱۴۴
- آمدن رای داهر بر لب آب مهران ۱۴۴
- شهید شدن شامی ۱۴۵
- رفتن [محمد بن] مصعب به سیوستان ۱۴۶
- فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۶
- خبر آمدن جیسیه داهر بحصار بیت در مقابل محمد قاسم ۱۴۷
- رسالت رای داهر کافر به محمد قاسم ۱۴۷
- فرستادن حجاج دو هزار اسپ با مثال محمد قاسم ۱۴۹
- خواندن محمد قاسم مثال حجاج را ۱۵۰
- سرکه فرستادن حجاج یوسف ۱۵۰

- رسیدن مثال حجاج بمنزل لب آب مهران از جانب غربی ۱۵۱
- خبر معبر کردن محمد قاسم از آب مهران ۱۵۲
- تدبیر کردن داهر رای با وزیر ۱۵۴
- خبر گذشتن محمد قاسم با لشکر اسلام بطرف شرقی ۱۵۵
- خبر شدن داهر از کشتی آوردن موکه بسایه ۱۵۶
- برخاستن داهر از خواب و تهدید کردن بر حاجب بآوردن خبر هزیمت کفار و فتح اسلام ۱۵۸
- پل بستن برای عبره [و] گذشتن لشکر عرب ۱۵۹
- خبر عبره بداهر رسیدن ۱۶۰
- استدعا کردن داهر مر محمد علافی را ۱۶۰
- درخواست محمد علافی و جواب دادن داهر مر او را ۱۶۱
- نبشته فرستادن محمد قاسم بحجاج بن یوسف ۱۶۲
- رسیدن مثال حجاج بمحمد بن قاسم ۱۶۳
- فرستادن داهر جیسیه را بطلایه حرب [عرب]؟ ۱۶۳
- حرب کردن روز اول با داهر لعین [و بیعت کردن راسل] ۱۶۴
- عهد کردن راسل با محمد قاسم ۱۶۶
- نزول کردن محمد قاسم بمنزل جیور (جیپور) ۱۶۷
- جنگ کردن روز دیگر ۱۶۸
- جنگ کردن داهر روز سیوم با اهل عرب ۱۶۸
- فرستادن داهر محمد علافی را با جیسیه پسر خود ۱۷۰
- جنگ کردن داهر با لشکر عرب روز چهارم ۱۷۱
- جنگ کردن روز [پنجم] پنجشنبه تاریخ دهم ماه رمضان سنه ۹۳ هـ ۱۷۳
- فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۷
- تعبیه کردن لشکر اسلام بمیمنه و میسره و قلب ۱۷۴
- خطبه کردن محمد قاسم ثقفی ۱۷۵
- آمدن چند شخص برای امان خواستن ۱۷۷
- اختیار کردن محمد قاسم مر یاران را ۱۷۸
- حمله کردن لشکر عرب بر کافران ۱۷۸
- شهید شدن شجاع حبشی ۱۷۹
- آواز دادن محمد قاسم یاران را ۱۸۰
- حمله کردن محمد قاسم ۱۸۱
- خبر مقتل داهر لعین ۱۸۱
- ظاهر شدن آواز زنان ۱۸۱
- بازگشتن رای داهر ۱۸۲

- منادی فرمودن محمد قاسم ۱۸۳
- خبر رفتن لادی زن داهر که چگونه گرفتار شد ۱۸۶
- نباشتن فتحنامه مقتل داهر و مملکت مضبوط کردن محمد قاسم بر حجاج ۱۸۷
- فرستادن سر داهر بعراق ۱۸۷
- مقاله امیر حجاج بکعب ۱۸۸
- حکایت حجاج که دختر خود بمحمد قاسم داد ۱۹۰
- مثال نوشتن حجاج و جواب فتحنامه محمد قاسم ۱۹۱
- خبر بردگان راور که بعضی از اقبای داهر رای بن چچ بودند ۱۹۲
- نشستن جیسیه در حصار راور بغرور و خبر جنگ کردن ۱۹۳
- گرفتن حصار راور و مائین (بائی) خواهر داهر خود را سوختن ۱۹۴
- ذکر اعداد برده و نقود و اقمشه ۱۹۵
- فرستادن حجاج سر داهر و اعلام او بدار الخلافت ۱۹۶
- مثال حجاج بعد رسیدن فتح راور ۱۹۶
- نباشته فرستادن جیسیه از برهمناباد به ارور و باتیه و اطراف دیگر ۱۹۷
- خبر جنگ بهرور و دهلیله و گرفتن هردو را ۱۹۸
- فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۸
- آمدن سیاکر وزیر و امان خواستن ۱۹۹
- امارت دهلیله به نوبه بن هارون فرمودن ۲۰۰
- نزول لشکر عرب بر سر آبگیر جلوانی (جلوالی) و فرستادن رسول باستدعاء اسلام ۲۰۱
- نزول محمد قاسم اول ماه رجب ۲۰۱
- فرستادن معتمدی بجانب موکه ۲۰۲
- رفتن جیسیه به چتور ۲۰۲
- رفتن علافی بر رای کشمیر ۲۰۳
- تشریف دادن رای کشمیر مر علافی را ۲۰۳
- [رفتن جیسیه به چتور] ۲۰۴
- امان دادن [اهل برهمناباد را] بر عهد کردن وثیق ۲۰۵
- خبر استادن جیسیه و زن داهر رای بن چچ ۲۰۶
- گرفتن لادی زن داهر و دو دختر دوشیزه ۲۰۷
- آمدن برهمنان نزد محمد قاسم ۲۰۸
- عهد کردن محمد قاسم با برهمنان و امان دادن ۲۰۸
- معین کردن برهمنان و امنای ولایت ۲۰۹
- نسخه کردن صنایع و تجار و زراع ۲۰۹
- نصب کردن شحنة به تحصیل مال معین ۲۰۹

- عرضه داشت برهمنان ۲۱۰
- رفتن برهمنان بقوه دل بروستاها ۲۱۰
- معین کردن مال بر روستا و شهر ۲۱۱
- تربیت کردن محمد قاسم مر خلق را ۲۱۲
- مثال دادن محمد قاسم مر اهل برهمناباد را ۲۱۲
- نبنشته محمد قاسم بجانب حجاج و جواب باز رسیدن ۲۱۳
- رسیدن نبنشته حجاج ۲۱۳
- امان و مثال دادن محمد قاسم ساکنان برهمناباد را ۲۱۴
- خواندن محمد قاسم وزیر سیا کر را ۲۱۴
- فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۹
- نبنشته فرستادن محمد قاسم بحجاج یوسف ۲۱۶
- جواب نامه حجاج ۲۱۶
- رسیدن نبنشتهای حجاج ۲۱۷
- مثال مطلق بر چهار نفر از مقدمان شهر بمصالح ولایت ۲۱۷
- [خبر نهضت محمد بن قاسم] ۲۱۸
- باستقبال آمدن سمگان ۲۲۰
- منزل کردن محمد قاسم بطرف لوهانه و سهته ۲۲۱
- جنگ کردن با اهل ارور ۲۲۱
- رفتن لادی زن داهر بمخاطبت اهل حصار ارور ۲۲۲
- امتحان کردن ساحره از مرگ داهر ۲۲۳
- تسلیم کردن حصار ارور بعد از عهد وثیق ۲۲۳
- امان خواستن رعایا و محترفه ۲۲۴
- عهد حصاریان ۲۲۵
- آمدن محمد قاسم در حصار ۲۲۶
- کشتن محمد قاسم مر اهل حرب را ۲۲۶
- بیرون آمدن شخصی و امان خواستن ۲۲۷
- رفتن جیسیه به کیرج ۲۲۸
- ناامید شدن چنگی از جیسیه ۲۳۰
- غدر اندیشیدن دروهر بر جیسیه ۲۳۲
- آمدن جیسیه با دو نفر سلاحدار ۲۳۳
- مردانگی جیسیه و سب نام او ۲۳۴
- نصب شدن رواج بن اسد بأرور ۲۳۴
- آمدن ککسه نزد محمد قاسم ۲۳۰



- خبر فتح سکه [و] ملتان بر دست محمد بن قاسم ثقفی ۲۳۶
- جنگ کردن محمد قاسم با کندها رای ۲۳۸
- قسمت کردن نقدیها ۲۳۹
- باز کردن بتخانه و برداشتن خزانه ۲۴۰
- فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۱۰
- عهد کردن محمد قاسم بر رعایای شهر ملتان ۲۴۱
- فرستادن ابو حکیم با لشکر ده هزار سوار به قنوج ۲۴۱
- رسیدن لشکر به اودهاپر و فرستادن ابو حکیم مرزید را برای هر چندر ۲۴۲
- جواب رای هر چندر قنوج ۲۴۲
- رسیدن پروانه دار الخلافت به محمد قاسم ۲۴۳
- رسیدن محمد قاسم باودهاپر و رسیدن پروانه دار الخلافه ۲۴۴
- باز کردن خلیفه صندوق را ۲۴۵
- مقاله جنگی (؟) دختر داهر با خلیفه ولید ۲۴۵
- مقاله جنگی (؟) دیگر بار ۲۴۷
- الدعاء ۲۴۷
- مخلص کتاب ۲۴۷
- توضیحات و تعلیقات و استدراکات ۲۵۱
- فهرست اسماء الرجال ۲۷۰
- فهرست الاماکن و القبائل و غیرها ۲۸۱
- غلطنامه ۲۹۱
- فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۱۱
- بسمه تعالی

## مقدمه مصحح

## اشاره

تاریخ قدیم سند در زیر اطلال و تودهای خاکی مدفون است که در طول و عرض این سرزمین دیده می‌شود. حفره‌ها و اکتشافات جدید در «موهن جو درو» (توده موهن) و «چنهو درو» (توده چنهو) و «جهوکر» بکلی ثابت کرده که در ازمنه ماضیه ملک سند را حضارتی و تمدنی بوده که با مدنیتهای سابق دنیا همسری داشت بلکه از آنها اسبق و اقدم بود. این هنوز آثار صبح است، اما وقتی که اداره عادیات تمام این تودها را حفر کرد و خفایای اسرار قدیم که در بطون آنها مخفیست منکشف ساخت، واضح خواهد شد که وادی سند در عصور خالیه تمدنی داشته که در وقت خود بی‌نظیر بوده.

اشاراتی که نسبت بتمدن سند در کتب قدیم هنود مانند رگ وید و مهابارت و غیره یافته می‌شود بر آبادانی سند گواهی می‌دهد. سیصد و بیست و پنج سال قبل از مسیح علیه السلام که اسکندر اعظم بر حکام سند مستولی شد و بتوسط نهر سند ببحر عربی داخل

شده و دوره فتوحات خود را آنجا ختم کرده قرابین را بآلهه یونان گذراند، این سرزمین خیلی خوشبخت و حاصل خیز بوده، اگر چه آن زمان ملوک الطوائفی بود. ازان عهد تا بانقراض سلسله رایان تاریخ سند غالباً مجهول و مبهم مانده است، الا اینکه در زمان هر شه که این سرزمین داخل مملکتش بوده سیاح مشهور چینی هینن تسانگ در رحله خود وصف سند و اهالیش کرده و تصریح نموده که پادشاهان این سلسله بودیه (تابعین بودا) از طبقه شوده بودند. ذکر احوال رای سپهرس و رای ساهسی قدری مختصر و بیان سلسله براهمه مفصل و مبسوط

فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۱۲

در چچنامه آمده و هر آینه این کتاب تاریخ وحید است که ما را ازان قرون تیره و تاریک خبری می دهد.

بعد از تسخیر سند بر دست عرب است که ما در میدان تاریخی پا می گذاریم، و آن نیز برای مدّت صد و پنجاه سال که در اثنای آن گماشتگان بنی امیه و بنی عباس یکی بعد دیگری آمده ملک سند را از جانب خلفاء در تحت تصرف خویش داشته اند. و لیکن متاسفانه احوال ایالت این نائبان نیز بجز چند اشاراتی که در کتب تاریخ عربی موجود است بطور رضایت بخش یافت نمی شود. درین زمینه دو مؤرخ عربی اعی البلاذری (المتوفی ۲۷۹ هـ ۸۹۲ هـ) مؤلف فتوح البلدان و الیعقوبی (المتوفی ۲۸۴ هـ ۸۹۷ هـ) مؤلف تاریخ الیعقوبی مستثنی هستند. سابق الذکر یک فصل علیحده بر فتح سند در کتاب مستند خود آورده و مؤخر الذکر نیز تقریباً همان بیان را باختصار و تغییر قلیلی تقریر کرده. بعلاوه این، سیاحان و جغرافیه نویسان عرب و متعرب مانند اصطخری و مقدسی و مسعودی اسمای شهرهای قدیم سند را ذکر کرده اند، اما بواسطه مرور زمان و تداول کتّاب صورت اکثری از آنها چنان مسخ شده که هویت و استخراج آنها از حد امکان بیرون است.

اولین تاریخ جامع که در فتح بلاد سند در زبان تازی تألیف شده کتابی بود که ابا عن جدّ در میراث قاضی اسماعیل بن علی الثقفی قاضی بکهر آمده، و از روی آن نسخه علی بن حامد بن ابی بکر الکوفی در حوالی سنه ۶۱۳ هـ (۱۲۱۶ م) تألیف خود «منهاج الدین و الملک المعروف به چچنامه، را در زبان فارسی ترجمه نمود. ازان جائیکه نسخه اصلی عربی از بین رفته که بازیافت آن متعذر است، چچنامه اولین تاریخ سند است که بدست ما رسیده، و بااستثنای بعضی حکایات متعلق بتاریخ سند قبل از فتح عرب و قصه خاتمه محمد بن القاسم که رنگ افسانه‌ای دارد اغلب وقایعی که دران مندرج است مطابقت مشخص با محتویات فتوح البلدان و تاریخ یعقوبی دارد.

فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۱۳

این تاریخ ثمین که تمام مورخین سند قدیم معلومات خود را ازان اقتباس کرده اند تا هنوز در زاویه خمول مانده و کسی بر طبع و نشر آن توجه نگماشته. لهذا مجلس مخطوطات فارسیه حیدرآباد دکن مستوجب هزار تشکر است که این در یتیم را بر منصف ظهور جلوه داده بادیات فارسی خدمتی بی بها نموده اند.

## ۱- ترجمه حال مصنف

ترجمه حال مصنف کتابیست مختوم- بجز چند اشاراتی که خود او در مقدمه چچنامه آورده ترجمه وافی و کافی از حیات و اعمالش از هیچ کتب تاریخ دست نمی آید- از نسبتش معلوم می شود که مولد و مسکن او کوفه بوده است، و او یکی از آن عربها بوده که بواسطه قربت بایران زبان فارسی را خوب می دانسته، چنانکه امروزها دیده می شود. خیلی محتمل است که تا سال پنجاه و هشتم عمرش در وطن مألوف خود مشغول لهو و لعب مانده و مال و منالش را بر باد داده راه سفر گرفته بهندوستان آمده باشد، و بعد از تردد بسیار و در بدری بحضرة اچه رسیده و بالأخره در کنف عاطفت شرف الملک رضی الدین و پسرش عین الملک وزیر ناصر الدین قباچه استراحت جسته.

از آنجائی که دائماً بمطالعه کتب تاریخ شغف داشته خواهش نمود که بقیه ایام زندگی را در تألیف کتاب تاریخی صرف نماید و یادگاری بر صفحه روزگار باقی گذارد. و چون خود از نژاد عرب بود دلش خواست که آثار فتوحات عرب را درین دیار از مطموره نسیان بیرون آورده در احیاء و نشر آن سعی شود.

همینکه این داعیه در دلش استحکام یافت بلده اچه را ترک گفته بشهر بکهر رحل

فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۱۴

اقامت انداخت، و آنجا بخدمت قاضی اسماعیل بن علی الثقفی که آباء و اجداد او از آغاز فتح سند در آن شهر سکونت گرفته بودند فائز شده اطلاع یافت که وقایع فتح سند بر دست محمد بن القاسم در کتابی مدوّنست که از قدیم زمان بطریق ارث بقاضی مذکور رسیده. فاما چون این کتاب نفیس در لغت حجازی (عربی) بود تا آن زمان در میان اهل عجم منتشر نشده بود، لهذا مصنف کمر همت بسته آن را بزبان فارسی ترجمه نمود و بنام ممدوح خود وزیر عین الملک اهداء کرد.

بیش ازین هیچ اطلاعی از حال مصنف نداریم. تاریخ سن ولادت و وفاتش نیز مجهول است. و لیکن از آنجائی که در شهور سنه ۶۱۳ هـ که بحضرة اچه اقامت داشت عمرش به پنجاه سالگی رسیده بود می توان نتیجه گرفت که او در حوالی سنه ۵۵۵ هـ متولد شده، و نیز حال که عوفی جزء اول تألیف خود لباب الالباب را در سنه ۶۱۷ هـ ختم نموده بهمان وزیر منتسب نمود و اسم علی کوفی را در بین ادبای حضرة ناصر الدین قباچه بیان نکرده می توان گفت که او قبل ازین سال در گذشته- رحمه الله رحمة واسعة-

## ۲- اسم و تاریخ کتاب

این کتاب با اسم «چچنامه» مشهور است. اما از قرائن معلوم می شود که اسم اصلی این کتاب در فارسی «فتحنامه» بوده، چنانکه خود مصنف در چهار موضع تصریح نموده:

ص ۱۱، س ۶: این نوباهو غریب و فتحنامه ظریف مخلص بکدام صدر را شاید.

ص ۱۱، س ۱۳: این فتحنامه که از صواب دینی و فضول دنیاوی است.

ص ۱۴، س ۸: این فتحنامه بر صحائف جرائد تا انصراف عالم باقی ماند.

ص ۲۴۸، س ۹: هیچ مشاطه اهل فارس عروس این فتحنامه را نیاراسته بود.

فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۱۵

در مخلص کتاب مصنف آن را بلقب «منهاج الدین و الملک» خوانده، گویا اسم اصلی کتاب عربی این بوده. ولی نظام الدین بخشی در طبقات اکبری و دیگر مورخین آن را با اسم «منهاج المسالک» موسوم کرده اند. نسخه کلکته آن را «تاریخ قاسمی» می خوانند. گمان بنده اینست که «چچنامه» تحریف و تصحیف «فتحنامه» است. سبب دیگر برای تسمیه «چچنامه» این می نماید که سرگذشت بانئ سلسله براهمه یعنی چچ جزء اهمّ این کتابست، لهذا تمام کتابرا باین اسم نامیده اند. چنانکه حماسه ابو تمام را بواسطه باب اول که تقریباً نصف کتابست این لقب داده اند. بهر حال «چچنامه» لقبیست که مؤخرین برای آن تراشیده اند.

قبل ازین تصریح نموده ایم که علی کوفی این کتاب را از نسخه اصلی عربی در حوالی سنه ۶۱۳ هـ بفارسی نقل نمود، ولی نمیتوان بیقین گفت که نسخه عربی در کدام سال نوشته شده. از قراریکه اغلب روایات چچنامه از مدائنی آمده و مدائنی در سنه ۲۱۵ یا ۲۲۵ هـ وفات کرده، ما باید که تاریخ کتابت نسخه عربی را بعد از ۲۱۵ هـ تصوّر کنیم، و چونکه وقایع تاریخی چچنامه مفصل تر است از آنها که در فتوح البلدان بلاذری (متوفی ۲۷۹ هـ) آمده و فصول اخیره فتوح البلدان در حوالی سنه ۲۵۵ هـ نوشته شده، می توان نتیجه گرفت که نسخه عربی (منهاج الدین) در بین ۲۱۵ هـ و ۲۵۵ هـ تدوین یافته.

نیز معلوم نیست که مؤلف این نسخه عربی (منهاج الدین) که بوده؟

ولی در اول فصل «رسیدن مثال حجاج بمنزل لب مهران از جانب غربی» (متن، ص ۱۵۱) اینطور آمده: «مصنف داستان خواجه امام ابراهیم چنین روایت کرد». اسم هیچ راوی باینچنین احترام در ضمن کتاب مذکور نشده، لهذا می‌توان حدس زد که مؤلف اصلی نسخه عربی (منهاج الدین) شخصی بنام خواجه امام ابراهیم بوده- و الله أعلم بالصواب.

فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۱۶

### ۳- اهمیت کتاب

چنانکه در تمهید گفته‌ایم چچنامه اول کتابیست که از تاریخ سند قبل از فتح عرب صحبت می‌کند و دیگر کتب تاریخ در زبان فارسی مانند تاریخ فرشته و طبقات اکبری تالیف نظام الدین بخشی و تاریخ سند تالیف میر معصوم بکهری و تحفه الکرام تالیف میر علی شیر قانع تهتوی همه تابع و پیرو اویند، نیز در ایراد وقایع تاریخی از دیگران معتبرتر است و طرف حقیقت و صحت را فرو نمیگذارد. اما در حکایت انجام محمد بن القاسم، و تقریباً جمیع وقایع فتح سند بر وفق بلاذری و یعقوبی است، زیرا که اکثری از راویان چچنامه همانند که بلاذری بر آنها استناد و اعتماد داشته مانند مدائنی و ابو محمد هندی و غیره.

باستثنای فصول اولی که دران تاریخ سلسله بدهگان (رایان) و برهمنان مندرج است، بقیه کتاب شرح اعمال حربیه عرب اختصاص دارد. مع هذا چچنامه آئینه‌ایست که ازان تصویر حالات آن ازمنه- سیاسی و دینی و اجتماعی- منعکس می‌شود، هر چند که مبهم و تیره باشد. ما می‌بینیم که در آن عصر بدهگان و برهمنان در کمال و ثام و وفاق می‌زیستند. و زنان طبقات علیا پس پرده با مردم اجنبی حرف می‌زدند، و وقتی که شوهران دچار تقلای موت می‌شدند آنها خود را زنده می‌سوختند. و مردم خاص و عام متدین و موهوم پرست بودند و بگفته منجمان کار می‌بستند، حتی بواسطه این موهوم پرستی و ایمان باطل مملکت خود را از دست دادند. اغلب ایشان اهل صناعت و زراعت بودند. و بالاتر از همه این کتاب بکمال وضاحت می‌نماید که فاتحان عرب تحت قیادت محمد بن القاسم چقدر متساهل و بی‌تعصب بودند و چقدر با رعیت و اهل ذمه سلوک خوش می‌ورزیدند.

فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۱۷

از لحاظ ادب نیز چچنامه پایه بلندی دارد. عبارتش ساده و سلیس و بی‌ساخته است و هیچوقت معانی را فدای الفاظ نمی‌کند. بعضی جمله‌ها خصوصاً در وصف طلوع و غروب آفتاب با آب و رنگ است و الا در تمام کتاب مصنف سلاست و عبارت عربی را ملاحظه کرده است. من حیث طرز انشاء این کتاب رتبه کتابها مانند سفرنامه و سیاست نامه و چهار مقاله و راحة الصدور دارد و برای ادبیات نثریه ایران اضافه ثمینی است.

### ۴- نسخ چچنامه

#### اشاره

نسخ چچنامه بسیار است. دو سه نسخه در متحف بریطانی موجود است. یکی از آنها نسخه الیت (Elliot) است که بنده آن را اساس قرار داده‌ام و باقی مغلوط و ناقص است. نسخه چچنامه که در مکتبه دانشگاه پنجاب موجود است از نسخه الیت اقدم و اسبق است. لهذا در تصویب متن صفحات هر دو را جداگانه ثبت کرده‌ام [ (ص) برای نسخه الیت یعنی م و (f) برای مخطوطه پنجاب یعنی پ] و در اکثر جاها قرآآت نسخه پ را ترجیح داده‌ام.

و هر جا که چیزی از عبارت وضع کرده‌ام نشان () و هر جا که چیزی افزوده‌ام نشان [] داده‌ام. بعد ازین دو نسخه نسخه کتابخانه بانکپور (پتنه) یعنی نسخه ب پایه اعتبار دارد. این نسخه از نسخه دیگر رو نویس شده چنانکه در کلفنش مذکور است. چند روز

قبل از آنکه بمبئی را بد رود گفتم آقای پروفیسور عبد القادر سرفراز از وجود نسخه دیگر بشهر پونه اعلام داد، و بنده گمان قوی دارم که این نسخه اصل نسخه بانکپور است، ولی متأسفانه تا هنوز با وجود کوشش بسیار میسر نشد. حالا بتوصیف این سه نسخه مع نسخ دیگر که در تصحیح و تصویب متن بکار برده‌ام خواهم پرداخت.

فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۱۸

### (۱) نسخه م

این نسخه در اصل از آن سز هنری الیت (متوفی ۱۸۵۳ م) بود و متحف بریطانی آن را بتاريخ ۱۳ اپریل ۱۸۷۸ از فرزند وی خرید و برقم ۱۷۸۷ OF مرتسم است. بر صفحه اول کلمات ذیل را دارد:

«چچ نامه هذا متضمن حالات سنده از چچ نامه دیگر که بسیار صحیح بود مقابله نمود. کتاب هذا بسیار صحیح است.»

و بر صفحه دیگر لقب این کتاب را باینطور داده است «الجزء الاول من تاریخ چچنامه تالیف علی بن حامد بن ابو بکر الکوفی رحمه الله علیه». همان صفحه و صفحه ۲۰۵ مهر مالکک اولش را دارد بهمین طغرا:

ز درج صبغت الله شه علی گوهر بود طالع چو خورشید حقیقت شد محمد راشد [ی] لامع

۱۲۵۰ بنظرم می‌آید که الیت این نسخه را از سید علی گوهر بن صبغه الله بن محمد راشد یا از فرزندش حزب الله شاه، که یکی از بزرگان خاندان راشدیه بوده، بدست آورد.

اسم کاتب چنانکه در آخر کتاب آمده نور محمد چپ نویس است و بتاريخ نهم ماه محرم سنه ۱۲۴۸ ه آن را نسخ کرد.

این نسخه بااستثنای بعضی اغلاط خفیفه خیلی درست است و در خط نستعلیق زیبا نوشته شده. متن تاریخ مشتملست بر ۲۰۵ صفحه و بعد ازان فهرست مندرجات را دارد که خاصه این نسخه است. حجمش داخل جداول ۱ ء ۶ \* ۰ ء ۳ انچ و هر صفحه ۱۷ سطر دارد.

این نسخه را اعضای مجلس مخطوطات فارسیه بخرج بسیار عکس نموده نسخه عکسی را بمن دادند.

فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۱۹

### (۲) نسخه پ

این نسخه در مکتبه دانشگاه پنجاب موجود است و آقای پروفیسور محمد شفیع آن را بمن نشان دادند. در اول تلمیذ رشید شان مولوی عبد القیوم ام-ای مقدمه‌اش را برای من نقل کرد، ولی چون دیدم که این نسخه از همه نسخ اقدم و اصح می‌باشد آن را بتوسط مکتبه دانشگاه بمبئی برای یکماه عاریت گرفتم و تمام متن را بآن مقابله کرده اکثری قرا آتش را اختیار نمودم.

کاغذ این نسخه خیلی کهنه است و اوراقش همه چسب شده و کرم خورده، و کلفنش تاریخ اتمام کتاب را اینطور می‌دهد:

«تمت هذا النسخة الشريفة بیست و چهارم شوال سنه ۱۰۶۱ ه»-

اسم کاتبش نامعلوم و خطش نستعلیق متوسط هندی بسیار واضح و حجمش ۲ ء ۸ \* ۲ ء ۵ انچ در خارج و ۸ ء ۶ \* ۱ ء ۳ انچ در داخل، و هر صفحه ۱۵ سطر دارد.

### (۳) نسخه ب

این نسخه در کتابخانه بانکپور موجود است، و کاتب در استنساخ آن خیلی احتیاط و دقت‌رسی کرده. در خاتمه بعد از کلمات «مکائد مبین» (متن: ص ۲۴۸، س ۱۵) این فقره را دارد:

این مخلص اصل کتاب است حسب الارشاد فیضرشاد بندگان عظیم الشان سمو القدر رفیع المکان سکندر حشمت دارا درمان حاتم

دوران، جوهر شمشیر شجاعت و نامداری، گوهر تاج عدالت و کاهگاری، ذو الجود و الجلال، چهره کرم و کمال، حضرت میر صاحب والا- مناقب عمیم المواهب میر مراد علی خان صاحب ادام الله تعالی اقباله و اجلاله نسخه مطبوع منهاج الدین معروف به چچنامه متضمن واقعات رایان سند و آمدن محمد قاسم ثقفی و فتح کردن سنده

فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۲۰

در عهد خلافت ولید بن عبد الملک باستصواب و اجتهاد حجاج یوسف از دست احقر العباد رب الجلیل محمد خلیل ولد مرحوم قاضی محمد بتاریخ سیوم شهر ذیقعد سنه هزار و دو صد و سی و دو هجری صورت اتمام پذیرفت بمنه و فضله. بعون الله تعالی از افضال رب المتعال و از عنایت قادر ذو الجلال این کتاب از دست عاجز خاکسار راجی محمد باشنده قلعه پرنده بتاریخ دهم شهر ذیقعد سنه ۱۲۷۲ هجری در شهر پونا صورت اتمام پذیرفت بمنه و کمال کرمه.

دو سه سال قبل مولوی ابو ظفر ندوی سوادی ازین نسخه برای خود رو نویس کرد و در سنه ۱۹۳۷ م که این فاضل برای مدتی نزد رفیق عزیزم پروفیسور نجیب اشرف ندوی اقامت داشت نسخه خود را بمن عاریت داد و بنده تقریباً دو ثلث آن را با نسخه س مقابله کردم که تلمیذ رشیدم عبد القادر سپارکر برای من استنساخ کرده بود و بقیه متن را به پتنه با نسخه بانکیپور تطبیق کردم.

نسخه بانکیپور خیلی کهنه نیست و بر قرطاس عادی نوشته شده، ولی نسخه اصلی آن از نسخه الیت قدیمتر است. حجمش ۰ ۱۱\* ۲ ۶ ۲ انچ در خارج و ۵ ۷\* ۲ ۳ انچ در داخل، و هر صفحه ۲۱ سطر دارد.

#### (۴) نسخه ک

این نسخه در مکتبه انجمن همایونی آسیائی کلکته موجود می باشد و بلقب «چچنامه» یا «تاریخ قاسمی» ملقب است. با نسخه پ خیلی موافقت دارد اما در مقدمه که از همه نسخ مختلف است. بسیاری از قرا آتش مغلوط و نادرست می باشد. خاتمه اش اینطور است:

مخلص کتاب وهاب کتاب مستطاب فصاحت و بلاغت آیات نصایح دلالات که گنجینه علم و فضل و دانش است-

فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۲۱

و خواهان بودم بعد از تفحص بسیار بهم رسانیده برای نواب همایون کامگاری نامداری اقبال آثاری سلطان علی نویسانیده یادگاری گردانید، بیت

نیست جز گوهر متاعی گر زو ریا یادکار (؟) چون قلم اینجا سخن می ماند از ما یادگار

تمت الکتاب تاریخ نهم ماه اکتوبر ۱۸۷۱ روز دوشنبه بخط خام محمد حسن خان ولد چاند خان مرحوم.

هر که خواند دعا طمع دارم ز انکه من بنده گنه گارم

فقط حجمش ۹ ۹\* ۰ ۶ ۲ انچ در خارج و ۷ ۸\* ۴ ۲ انچ در داخل، و هر صفحه ۱۷ سطر دارد و مشتملست بر ۲۵۴ صفحه.

#### (۵) نسخه سی

این نسخه از آن دوست گرامم علاء الدین سمّه می باشد. سالهاست که نزد بنده بوده است. خیلی جدید است و بر ربع ورق دیوانی عادی نوشته شده.

سر تا سر مغلوط است و پایه اعتبار ندارد. الآن در صنایق کتب مسدود است و لهذا نمیتوانم بیش ازین توصیف آن کنم.

بعلاوه این نسخ یک نسخه سندی ترجمه یکی از نسخ چچنامه در مکتبه مرحوم میر نور محمد خان حیدر آباد سند نزد بنده بوده است و در تعیین اسمای اعلام مفید ثابت شده. این نسخه در اصل از آن نواب خدا داد خان مؤلف «لب تاریخ سند» بود ولی بعد در

حوزه تصرف دوست گرامم آقا محمد حنیف صدیقی آمده. لهذا بحرف «ح» از آن اشاره کرده‌ام. این نسخه نیز در صنادیق مسدود است و نسخه عبارت است از نسخه چچنامه که در  
فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۲۲

مکتبه اداره هندی در لندن موجود است و تلمیذ رشیدم بدر الدین صدیقی که آنجا مشغول تحقیق علمی می‌باشد بعضی ابیات عربی را بآن مقایسه نموده، و لیکن خیلی ناقص و مغلوط می‌نماید. گذشته از اینها ترجمه انگلیسی چچنامه تالیف مرحوم شمس العلماء میرزا قلیچ بیگ و بعضی ابواب چچنامه مترجمه الیت در جلد اول «تاریخ هند» نیز برای تصحیح و تصویب متن بکار برده‌ام.

### بعضی خصائص نسخ چچنامه

جمع نسخ قدیم بعضی خصائص املائی دارد. همه نسخ «محمد بن قاسم» را بترکیب اضافت ابنی «محمد قاسم» نوشته‌اند. و این ترکیب الیت و دیگران را در مغالطه انداخته است بحدی که اسم این فاتح را بر وفق اصطلاح سندیان «محمد قاسم» بدون زیر اضافت خوانده‌اند. ثانیاً بعد از حروف علت «ا» و «واو» بجای «یای اضافت» همزه (ء) می‌نویسند. نسخه م دائماً «سنده» بجای «سند» دارد. نسخه پ «ساهیسی» را «شاهیسی» و «الور» را «ارور» و نسخه ب «دیل» را همیشه «دیول» نوشته. ثالثاً اشعار عربی که در جمع نسخ موجود است همه چنان مغلوط و نادرست است که با وجود زحمت بسیار و مساعدت علامه عبد العزیز میمنی راجکوتی و علامه سید سلیمان ندوی در تصحیح و تصویب بعضی از آنها بطور رضایت بخش کامیاب نشده‌ام.

### اظهار امتنان و تشکر

اکنون باید تشکرات صمیمانه خود را از احبابی که در اتمام این عمل شاق مساعدت فرموده‌اند اظهار کنم، بالخصوص از دوست گرامم آقای دکتور محمد عبد الله چغتائی که بوساطت او تصحیح این کتاب نفیس باین ضعیف مفوض شد و از تلمیذ قدیمم آقا سید عارف شاه گیلانی مدرس ادبیات  
فتحنامه سند (چچ نامه)، مقدمه، ص: ۲۳

فارسی در دانشکده دهاروار و دوست عزیزم آقای محمد زرنگار اوزی که در تصحیح بعضی نمونه‌ها دستیاری نموده‌اند. و در آخر رجا دارم از اصحاب علم و فضل که اگر در اثناء مطالعه دچار اغلاط چاپی و غیره شوند بنظر عفو اغضا فرمایند، زیرا که بنده در ظرف این دو ماه بواسطه تحویل از بمبئی بکراچی و تغییر اوضاع خیلی مضطرب و بی‌قرار بوده‌ام بحدی که تا هنوز صنادیق کتب را باز نکرده‌ام و لهذا بعضی مباحث مهمه تاریخی را که می‌خواستم داخل این تمهید کنم از سبب عدم فرصت وا گذاشته‌ام- و الله ولی التوفیق و الیه المآب.

حاصل عمر نثار ره یاری کردم شادم از زندگی خویش که کاری کردم

عمر بن محمد داؤد پوته کراچی، دهم ماه ربیع الاول ۱۳۵۸ ه مطابق غره ماه می ۱۹۳۹ مسیحی  
انتتهت المقدمه

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱

### [دیباچه مصنف]

بسم الله الرحمن الرحيم سپاس و ستایش مر آن خداوندی را که ذکر کرم او خلاصه ایمان است و شکر نعم [او] مقدمه امان- آن صانعی که امر کن فیکون او بفکرت اوهام معدوم نگرده؛ و آن قادری که صفات بیچون او بحکمت اوهام محدود نشود؛ و [آن]

مقدّری که مشاعیل سیّارات در بروج سماوات قدرت او منور گردانید؛ [و آن] مصوّرّی که منازل ثابتات بدرجه و دقائق حکمت او مصوّر کرد؛ و [آن] آفریدگاری که شمس و هیاچ را روز جمال صنع او آراست؛ و [آن] پروردگاری که زلف شب داج را جلال قدرت او پیراست، چشم سحاب در فضای سماء از قهر عدل او گریان، و سراج و هاج گل بر بسیط ارض از فیض رحمت او خندان است- [و] آن جباری که سخره فرعون بی عون [را] (f ۲ a) با خمّار صد ساله کفر [و] ضلالت بیک سجده بی طهارت [ص ۳] مستوجب رافت و مرحمت گرداند- و آن قهّاری که

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲

ابلیس با تلبیس را با هفصد هزار ساله عبادت بیک سجده ناکرده مطرود و مردود در گاه عزت گردانید- فتبارک الله احسن الخالقین و الحمد لله رب العالمین .

و درود و تحیات و سلام و صلوات بر خاک معبر و روضه مطهر آن رسول صلی الله علیه و آله باید فرستاد، که آئینه دل‌های مؤمنان بنصائح وعظ [او] مصقول است و جانهای محبان بمصایح خلق او مقبول:

آن (f ۳ a) صادقی که غبار مخالفت خلق چهره خلقش را مکدر نگردانید؛ و آن سالکی که خار کند در بادیه امن قدم عمل او را متالم نکرد؛ و آن کریمی که چاکران دولت او بضیاء نور محمدی در هر نوبت یکی را اولو الامر گردانید؛ متعندان دوران روزگار کفار حجاز و فجار عجم و خراسان و متمردان هنود را برعب مهابت تیغ آبدار و رمح خون خوار مقهور و مخدول گردانید، و بجای اصنام و اوثان مساجد و منابر بنا کردند، تا آثار دلائل [ص ۴] محمدی و معجزات شواهد نبوی ظاهر گشت .

و بر اصحاب عشره و نقباء برره، که زبان نبوت و عنصر جلالت در حق ایشان این بشارت از کلام مجید تمهید کرد، (قوله تعالی) وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۳

عَلَى الْكُفَّارِ رَحْمَاءٌ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ (f ۳ b) رُكْعًا سَجْدًا، صلوات الله عليهم و رضی الله عنهم اجمعین.

مناقب رسول الثقلین محمّد مصطفی علیه الصّلاة و السّلام ترصیع قلائد این عرائس و توقیع فواصل این نفائس را برهانی باهر بود ، و تزین این تصانیف و ترکیب [این] تصاریف را دلیلی ظاهر. چون فرمان عزّت جلّت قدرته برسول ثقلین و نبی حرمین رسید که یا أَيُّهَا الْمُرْمَلُ قِمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا نَضِيفُهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا، سید ولد آدم و خواجه هر دو عالم، صدر رسالت و بدر جلالت، سالار زمره سعادت، شناسدار حقیقت عاقبت چندانی در جای نماز قیام نمودی که قدم مبارک ورم کرد، و چهره او مزعفر شد، تا بیک حضرت و طاؤس مملکت، جبرئیل امین صلوات الله و سلامه علیه ، با فرمان الهی وصول کرد و گفت: ای مقدّم مرسلان و تاج متقیان و مقبلان [ص ۵] و قدوه صدیقان، مثالی از درگاه

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۴

ذو الجلال مؤکد بتوقیع طه ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى اصدار افتاده است که:

ای ماه شب چهارده انبیا و رسل بوجود تو ختم است، و ملتسمات او هام تو بدرگاه لا یزال مجیب ، چندین رنج و جفا بر خود چرا اختیار می کنی؛ (f ۴ a) در التماس خود اشارت کن تا فرمان بشارت بتو رسانم.

خواجه طریقت و پیشوای راه حقیقت سر درج فکرت بگشاد و نطق دربار در بیان آورد و گفت: «یا אחی جبریل أفلا أكون عبدا شکورا.» با این همه مناقب که مراست، نه آخر بنده‌ام و بنده زاده‌ام . و از درگاه جلّت عظمته چند مثال در حق محمد صادر است: اوّل بر حکم بشارت رحمت بعالمیان بشارت کرد، (قوله تعالی) وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ. و جای دیگر برسالت خود را باصحاب جلوه کرد مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ الْآيَةُ. و جای دیگر خزانه نبوت را بمسماز مهر نبوه و رسالت مستحکم فرمود که

محمّد رسول الله



فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۵

خاتم النبیین. و جای دیگر مثال بشارت بمتقیان و مخلصان و اشارت تهدید و وعید بمفسدان و متعندان بعث فرمود که یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ. و چون بدین همه مراتب و احتشام و مراسم و احترام مشرف گشته‌ام، بایستی که سواد ظلم و ضلالت کفر به بیاض اسلام و دیانت بدل گشتی، و اساس نفاق و جهالت انهدام پذیرفتی، (f ۴ b) و رایات اسلام افراشته شدی، و دور این (ص ۶) دولت و قواعد [این] ملت بانصرام قیامت متداول روزگار بودی، و بهیچ شرک و مخالفت ممزوج نگشتی، و گل سنت به خار بدعت مفزق نشدی. جبرئیل امین صلوات الله علیه و سلامه مراجعت نمود، و همدران وقت باز آمد و گفت: السَّلام علیک یا مُحَمَّد، خدائتعالی سلام و درود می گوید، و فرمان مبرم و قضاء محکم الهی بتجدید تمهید گشت (قوله تعالی):

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ. یا مُحَمَّد، تا نه پنداری که از خواندن تو کسی بدرگاه ما می آید، و یا از وسوسه ابلیس کسی را از درگاه ما می راند. راننده مائیم: آن را که برانیم، کس نتواند خواند؛ و آن را که بخوانیم کس نتواند راند: إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ.

پس تو ای مُحَمَّد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدین سبب متفکر مباش، آنان که

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۶

روز میثاق ألت بربرکم جان تعبیه کردند، و طوق مطاوعت قالوا بلی بر رقبه خود نهادند، به وحدانیه ما مقرر شدند. از چاکران دولت محمدی در هر دوران یکی را بر سر خلق جلوه کنیم، تا بوساطت تاکید ایشان بتشریف عز اسلام مشرف گردند، و جماعتی [را] که از فرمان ما تمرد و تعند نمودند بضلالت و کفران (f ۵ a) نعمت منسوب کنیم، تا بفرمان جاهد الکفار و المنافقین و بشارت فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ عِلْفَ تَيْغٍ خُونُخَوَارٍ و رمح و سهم دل دوز کنند. و این فتحهای خراسان و عجم و عراق و شام و (ص ۷) روم و هند بر جرائد مسطور گردد، و ذکر آن بر حواشی ایام تا ابد الدهر بماند. و الله أعلم بالصواب.

### مدح قباجه السلاطین خلد الله ملکه

تسويد این داستان لطیف، و تمهید این تاریخ ظریف، بوقتی اتفاق افتاد که تخت مملکت [را] سلطان سعید شهید، پادشاه اسلام، شاهنشاه اقلیم، ملیک بلاد الله، مغیث عباد الله، معین خلق الله، هادم اساس کفر و ضلالت، (و) بانئ قواعد دین و هدایت، ناصر اولیاء عالم، (و) قانع اعداء بنی آدم، معز الدنیا و الدین، غیاث الاسلام و المسلمین، ظل الله فی العالمین، ابو المظفر محمد بن سام ناصر امیر المؤمنین، نور الله ثراه و جعل الجنه مضجعه و مئواه، نصیر دولت قاهره، (و) جلیس ملک معظم، (و) خسرو أعظم، فتحنامه سند (چچ نامه)؛ متن؛ ص ۷

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۷

سلطان الحق، برهان الخلق، قطب المعالی، سند الخلافة، ناصر الدنیا و الدین، علاء الاسلام و المسلمین، قانع الاعضاء و المتمردین، ابو الفتح قباجه السلاطین، قسیم امیر المؤمنین بیاراست؛ و سرادق جلال او با طناب تاکید [و] قوام تشدید مطنب و مقوم، و مثال اوامر و نواهی او در خطهای عالم و (f ۵ b) اقالیم بنی آدم مطلق و نافذ گشت، تا طائفه متمرّدان و متعندان سر در گریبان عزلت کشیدند، و مخلصان و متقیان پای در امن و سلامت آوردند. بحمد الله و منته که نظام مملکت و قواعد سلطنت بدرجه ایست که بهر طرف رایات چرخ آسای او عزم مصمم کند عروس ممالک بطوع و رغبت دست در گردن آورد، (ص ۸) شعر:

خسروا ملک بر تو خزّم باد کُلّ گیتی ترا مسلم باد

از تو آبادِ ظلم ویران شد بتو بنیاد عدل محکم باد

خطبه تعظیم یافت از نامت همچنین سال و مه معظم باد

و آنچه در ملک جم نبود، تراهمه زیر نگین مختّم باد  
چتر میمون و همت عالیت سایه دار سپهر اعظم باد  
هر دلی کز تو حال عصیان ست همه کارش چو زلف درهم باد  
تا کم و بیش در شمار آید دولتت بیش و دشمنت کم باد  
بیمینت چو ملک داد یساردر یسار تو خاتم جم باد  
ملک تعالی نظام این مملکت و رونق این سلطنت را بر قواعد احکام  
فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۸

استقرار و استمرار مستحکم دارد، و قصر مشید این دولت و حصن حصین این نعمت لا زال معموره الأطراف را از آسیب حوادث  
فترت محفوظ دارد، و خطبه و سکه او بر منابر و دراهم تا انصرام عالم بالقاب و خطاب عالی آراسته باد. تا جهانرا مدار است، و  
فلک را دوران روزگار است، (f 6 a) آفتاب اجلال جهانگیری و ماهتاب اقبال جهاننداری از افق جلال و آفاق کمال شارق و طارق  
باد، بحق محمد و آله اجمعین!

### سبب این کتاب تصنیف علی کوفی گوید

محرّر این کتاب تاریخ هند و مقرّر فتح سند بنده دولت محمدی علی بن حامد بن ابی بکر کوفی، بعد از آنچه مدّتی عمر خود را در  
فراغت و نعمت گذاشته بود، و حظّی اکمل و نصیبی اجزل از دنیا دین برداشته، بسبب نوائب حدثان و طوارق زمان از مسکن  
مولوف و منشأ مالوف مفارقت نمود، و روزی چند در حضره اچه مبارک بر آسود و سکونت ساخت، باز فرمان «و (ص ۹) تَلْكَ  
الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ» در رسید، و شرابدار تقدیر کاس مسرت را بحنظل مضرت بدل کرد، و استقامت بندمت سرور متواتر شد، و  
از شدائد چرخ دوار غدار شربتها [ی] زهر چشیده آمد و ضربتهای قهر کشیده شده بود. در پنجاه و هشت سالگی در شهر سنه ثلث  
عشر [ه] و ستمایه از جمله اشغال که در دست داشت اعراض نمود، و کتب نفیس را انیس و جلیس خود ساخت، و با خود تفکر  
می کرد که چون رمزی از هر

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۹

علم بر تخته خاطر کاتب نقش شده است، علماء زمانه و حکماء یگانه هر یکی در دوران (b 6 f) خود باستظهار مخدومان و مرّیان  
تاریخی و تصنیفی در گردن روزگار قلاده کرده اند، چون فتح خراسان و عراق و فارس و روم و شام، و ذکر آن هر یک از مصنّفان  
متقدم بشرح و بسط در سلک نظم و نثر کشیده- و فتح هندوستان که بر دست محمد قاسم و امراء عرب و شام بود، در این دیار  
اسلام ظاهر گشت، و از دریا محیط تا حد کشمیر و کنوج مساجد و منابر بنا شد، و رای داهر بن چچ بن سیلائج که او بدار الملک  
ارور بود، و امیر معظم عماد الدوله و الدّین محمد بن قاسم بن عقیل الثقفی رحمه الله علیه او را بکشت، و این نواحی تمام با  
مضافات او را مسلم شد،- خواستم تا ذکر این نواحی و کیفیت و کمیّت خلق و کشتن آن معلوم گردد و تاریخی ساخته آید. چون  
در طلب آن نفس امّاره را مکلف شدم، و از حضرت اچه مبارک روی بشهر ارور و بکهر آوردم که ائمه آن مواضع [ص ۱۰] از  
حسب و نسب عرب اند. چون بدان شهر رسیده شد، [از] مولاناه قاضی الامام الاجل، العالم البارع، کمال المله و الدین، سید الحکام،  
اسماعیل بن علی بن محمد بن موسی بن طائی بن یعقوب بن طائی بن موسی بن محمد بن شیبان بن عثمان الثقفی، ادام الله فضله و  
رحم آباءه (f v a) و

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۰

اسلافه بحق محمد و آله اجمعین، که در فصاحت کان فضل است، و در ملاححت جان عقل است، و در فنون علم و زهد بی نظیر و در

صنوف بلاغت بی‌ظهور دیده شد، استخبار کرده آمد. و گفت: تاریخ این فتح بخط آباء و اجداد ما بلغه حجازی در کتاب مسطور است، و از یکدیگر میراث شده بورثه می‌رسد؛ فاما چون در پرده تازی و حجاب حجازی بود، در میان اهل عجم منتشر نشد.

### ترجمه کتاب

چون بنده را بر آن کتاب اطلاع افتاد، کتابی بود بجواهر حکمت آراسته، و بدرر موعظت پیراسته، و اصناف شجاعت و مردانگی اهل عرب و شام در وی مبرهن، و انواع شهامت و فرزانیگی در وی متمکن. هر حصاری که فتح شد از وی فتوحی بود، و شب کفر و ضلالت را صبحی؛ و هر نواحی که در آن ایام بعز اسلام مشرف گشت و مسلم شد، بمنابر و مساجد نوری گرفت، و از عباد و زهاد سروری یافت، و الی یومنا هذا هر روز آن نواحی بجمال اسلام و دیانت و کمال علم و امانت ازدیاد می‌پذیرد، و هر دوران از بندگان دولت محمدی بر تخت مملکت و سلطنت استقامت می‌یابد، تا به تجدید زنگ [ص ۱۱] ضلالت از روی آئینه اسلام (f v b) می‌زداید.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۱

### مدح تخلص این کتاب ملک الوزراء شرف الملك ضاعف جلاله

پس چون این داستان دینی از پرده تازی و حجب حجازی بحنجره عجم نقل افتاد، و بقلائد عبارت و پیرایه دیانت مشرف، در سلک نثر ترجمه کرده شد، در غور این تفکر خاطر غواصی می‌کرده که این نو باوه غریب و فتح نامه ظریف مخلص بکدام صدر را شاید، تا اقبال بنده را رهنمویی کرد، و این سعادت روی داد، (و) با خود گفتم: ای علی از مواضی ایام و سوائف اعوام مدّتی شد تا در ظلّ رعایت و کنف حیاطت خداوند مولی الأنام، صدر جهان، (و) دستور صاحبقران، شرف الملک رضی الدوله و الدین، جلال الوزراء، صاحب السیف و القلم، نور الله مضجعه و طیب ثراه، بنا ساخته، این مطیبه نفس خود را بقضم و شعر کرم او ترتیب داده، و حقوق نعمت او و اولاد او دام علوهم و رحم آباءهم در گردن لازم است، این فتح نامه که از صواب دینی و فضول دنیاوی است، که محققان عالم و پادشاهان زیاده کرم بدان مباهات نمایند و همگنان را بر تصدیق اعتقاد اهل عرب و اتحاد بخلوص اصحاب ادب و ترقی بکمال باشد، و این دولت را که از شهامت و صولت اهل عرب و شام بود، هم بدین (f 8 a) خاندان معظّم که حسب و نسب عرب‌اند،

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۲

و بیشتر فتح خراسان و عجم بر دست جد ایشان معظم امیر اجل اخصّ مکرم کریم الدین، وجیه العرب، و نظام المله و قوام الامه [ص ۱۲] افتخار آل قریش ابو موسی الأشعری رضی الله عنه بود، و آن سپاهداری و لشکر کشی او را کتابی مشرّح و مفصّل علیحده. بهر موضع که کفار را منهزم گردانید، پیوستگی رایات اسلام افراشته شد، و فتحنامه آن بامیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه می‌رسید، و او بر مؤمنان خطبه می‌کرد و مباهات می‌نمود و محمّدت می‌گفت- اولیتر که به بارگاه رفیع خداوند مولی الأنعم، صاحب السیف و القلم، اجل کبیر مؤید مظفر منصور عین الملک فخر الدوله و الدین، نظام الأقالیم جلال الوزراء حسین بن ابی بکر بن محمّد الأشعری ضاعف الله جلاله فی أعزّ أرومه و أکرم جرثومه ما کزّ الجدیدان و اتفق الفرقدان و اختلف العصران، عرضه افتد، تا بتشریف ملاحظه و نظر مطالعه مشرف گردد و به عزّ قبول میمون و مقبول گردد، و فهرست معالی ایام شود.

### معذرت مصنف

[ (م: ص ۲؛ پ: (f 2 a) بزرگان وقت و خداوندان تاریخ چند چیز را مبقی ذکر و محیی نام خود ساختند: اول انصاف و معدلت و

حلم و وقار را شعار و دثار خود سازند؛ و دویم اموال بعد از معاش نفس که سرمایه آدمی است ذخیره آخره کنند؛ و سیوم از هنر بدیع فرزندان را پیرایه دهند؛ و چهارم علماء و حکماء وقت را در تصنیف کتب نفیس و تألیف حکم انیس فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۳

خیال دهند، و آن را مدارج امانی و مدارک معانی دانند، و از آنچه سخون حکمت و فنون موعظت بر صحائف [و] اوراق جرائد تا ابد الدهر یادگار ماند- قطعه :

آن سروان که نام نکو کسب کرده اندرفتند [و] یادگار از ایشان جز آن نماند  
نوشیروان اگر چه فراوانش گنج بود جز نام عدل از پس نوشیروان نماند]

هر چند بنده را مجال نباشد که خود را در لباس فضل درین بارگاه رفیع که منبع فضل ست و مرتفع حکماست، جلوه کند (f ۸ b)، فاما چون سعادت ندا کرد و بکرم عمیم مامور گشت، و آفتاب اقبال بر طالع سعد رهنمویی شد، بدعا و ثناء آن سرور خود را مستعد گردانید، که اکابر دهر و افاضل عصر زبان به ثناء او کشاده‌اند، و علماء زمانه و حکماء یگانه بدعاء او دست برداشته. بنده علی کوفی بأداء حقوق نعمت دعائی باخلاص می گوید که چمن اقبال این دولت بآب زلال کرم سیراب باد و بنور ماهتاب اجلال مخضر و مثمر باد!

[ (پ: (f ۲ b)؛ م: ص ۲) بنده بجهت خلود ذکر و علو قدر دودمان اعظم و خاندان معظم این کتاب را از پرده حجازی در بیان پارسی ترجمه کرد. چون بعین رضا و لمحہ کرم اطلاع افتد مزین گردد، [و] بنده بوساطت آن مزید درجه و ارتفاع منزلت یابد، که رداء فخر و طراز عزّ این فتح نامه بتداول روزگار خلق نگردهد. و از صدور (ص ۳) زمان و افتخار امان (؟) که کالتجوم فی القمر جمال داده‌اند متوقع بوده

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۴

می آید که اگر بسبب آنچه طالع طبیعت داعی بمراد نبود، و قادح قریحت بر استقرار نه، سهوی و قصوری مشاهده افتد بدین اعداز معذور دارند، و عفو را بر آن پوشاننده که هیچ مخلوقی را از وصول مشرع و ورود منبع النسیان مرکب علی الانسان چاره نبود. اگر تفصیل معاذیر [ص ۱۳) ..... بر حسب مقال بر شرح خوض افتد، از هزار یکی و از بسیار اندکی وفا نکند. فاما بر سیل اضطرار نه از طریق اختیار عرضه داشت تا بوسیلت این بضاعت مزجاء و جوه درجات میسر گردد، و بحضرت عالی لا زال عالیا تقرب یابد، و بقبول اقبال مشرف گردد، و این فتحنامه بر صحائف جرائد تا انصرام عالم باقی ماند- و الله ولی التوفیق.

## آغاز کتاب از حکایت رای داهر بن چچ بن سیلائج و هلاک شدن او بدست محمد قاسم ثقفی رضی الله عنه بسم الله الرحمن الرحیم

راویان احادیث و مصنفان تواریخ چنین آورده‌اند که شهر ارور که دار الملک هند و سند است، شهری بود معظم، آراسته بانواع قصر و راغ

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۵

و ریاحین و باغ و حیاض (f ۹ a) و انهار و ریاض و ازهار، بر آب سیحون که آن را مهران گویند. و این شهر با نزهت را رائی بود که نام وی سیهرس بن ساهسی رای بود با خزائن وافر و دفائن متوافر، عدل او در عالم منتشر و سخاوت او در جهان مشتهر حدود ممالک و مسالک او از جانب شرقی تا حد کشمیر، و از طرف غربی تا حد مکران، و از جنوبی تا لب آب دریای محیط و دیبل، و از شمالی تا کوه کردان و (از) کیکانان. و در ممالک خود چهار ملک را نصب کرده بود: یکی را به برهن آباد، و از حصار نیرون و دیبل و لوهانه لاکهه و سمّه و دریا در اهتمام (ص ۱۴) او فرموده؛ و دوم را بقصبه سیوستان و بودهییه و جنکان و کوه پایه [و] رو

جهان تا حد مکران در عهده او کرده؛ و سیوم را در حصار اسکلنده و باتیه که تلواره و چچ پور می خوانند و مضافات آن تا حدود دیوهنور در ضبط او فرمود؛ [و] چهارم را بقصبه معظم ملتان و سکه و برهمپور و کرور و اشهار و کنبه تا حد کشمیر بتصرف او باز گذاشت. و خود بدار الملک ارور بنشست، و کردان و کیکانان و برهاس در تحت فرمان خود داشت. و هر یکی را از ملوک خود در استعداد حرب و

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۶

عدت و آلت از اسب و اسلحه جد بلیغ فرمود، و در حفظ ولایت و استمالت رعایا و طراوت امارت فرمان داد تا ولایت و اقطاعات خود محفوظ دارند. و در کل ممالک او هیچ متعدی (f ۹ b) نبود که ذیل حدود او را تعرض برساند.

ناگاه بقضاء الله تعالی از طرف فارس لشکر پادشاه نیمروز برسم پاره تازی بکرمان وصول کرد. رای سیهرس چون این استماع کرد، از حصار ارور دماغی با تکبر و دلی بی تفکر باستقبال با قلب خود برفت و با ایشان جنگ پیوست. و بعد از آنکه از طرفین مردان نامدار و دلیران کارزار علف تیغ خونخوار شدند، اهل فارس توکل بر حکم قادر حکیم کردند و حمله بردند؛ لشکر رای سیهرس منهزم و مقهور و مخذول گشت. سیهرس بنام و ننگ بایستاد، و جنگ می کرد تا کشته شد.

شاه پارس نیمروز بازگشت، و رای ساهسی پسر سیهرس بر تخت ملک پدر بنشست، و در آن (ص ۱۵) مملکت مستقیم شد. و هر چهار ملک که در تولیت پدر او بودند با وی متابعت نمودند و موافقت کردند، و سر بر خط فرمان او نهادند، و اموال خود بخزانه او تسلیم کردند، و در مطاوعت او اخلاص و اختصاص گزیدند. و مملکت رای ساهسی اکبر کلی و جزوی در تحت اقتدار و تمکین او مسلم شد؛ و رعایا از انصاف و معدلت او مرفه و آسوده حال گشتند.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۷

و او را حاجبی بود بانواع علم و اصناف حکم متحلی. و فرمان او نافذ و مطلق بود، چنانچه (f ۰۱ a) هیچ آفریده در شغل او مداخلت و مزاحمت نداشت، و دیوان انشاء هم بکفایت او مفوض بود، و ساهسی رای را هم اعتصام بر قلم و بلاغت او بود، و از استصواب او نگذشتی.

### آمدن چچ بن سیلائج بخدمت حاجب رام

پس حاجب رام با بدهیمن وزیر در دیوان حاضر آمده بود، که برهمنی درآمد و آفرین کرد، و مدح و ثنا بالفاظ خوب ادا کرد. حاجب رام از وی پرسید که برهمن از کجا وصول می کند و بچه مهم رنجه شده است. برهمن گفت که نام من چچ بن سیلائج راهب است، و برادر من چندر و پدر من هم در مزارع شهر ارور بکنشت تعبدگاه می باشند، و دعای ساهسی رای و حاجب رام می کنند، و مرا اتفاق افتاده است که ملاقات حاجب رام کنم، که در فصاحت عنوان سعادتست و مفتاح عزت، تا خود را بخدمت او مستعد گردانم.

حاجب رام گفت که در فصاحت و بلاغت نطق تو کشاده است، و از صناعت (ص ۳۲) ادب و براعت خط نصیبی داری. چچ گفت هر چهار

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۸

کتب هند رگ، جج، اسام، اثرین بر طرف زبان ظاهر دارم، و هر شغل که امیر حاجب اشارت فرماید بطریق امانت و سداد و حسن دیانت و بلاغت چنانکه کسب کرده ام در اتمام آن شرط اخلاص و اختتام بجا آورده شود. در ضمن این کلمات بودند که از طرف سکه و دیبل نبشتهها بهر مصالح برسید. (f ۰۱ b) حاجب رام آن مکتوب بوی داد.

چچ بخواند، و به بهترین حال بروی ادا کرد و جواب آن به بهترین الفاظ و خط بلیغ در قلم آورد. امیر حاجب رام چون بران

مکتوب مطلع شد، بر ملاحظه و بلاغت و خط مستقیم محمدتها گفت، و بتشریف وافر و انعام متوافر مستظهر گردانید، و گفت: مرا مهتبات و مصالح بسیار است، و باشد که بوقت فرصت ملازم خدمت نتوانم بود، بنیابت من در دیوان انشاء مقیم بر در سرای رای میباش.

چیچ آن شغل را در ضبط خود آورد و لازم گرفت، تا بدیوان رسائل معروف گشت، تا روزی ساهسی رای بارگاه آمده بود، و اکابر و اعیان شهر حاضر بودند که مکتوبات از طرف سیوستان ایصال شد. حاجب رام را بطلبیدند؛ بدیوان نیامده بود. چیچ گفت: من نائِب

فتحنامه سند (چیچ نامه)، متن، ص: ۱۹

حاجب رام هستم، اگر بمکتوبی احتیاجی باشد بنده در قلم آرد، و آن مهم را باتمام رساند. رای ساهسی او را بخواند. چیچ آن نوشته را بطریق نیکو بخواند، و بشرح و بسط باز نمود، و آن را بالفاظ عذب و خط صواب جواب کرد، و بر رای عرضه داشت. رای ساهسی در خط (ص ۳۳) و بلاغت بهره تمام داشت. چون مطالعه کرد آن عبارت را پسندید، و تشریف فرمود، و به نیابت مطلق مثال داد.

چون حاجب رام (f ۱۱ a) در سرای بیامد رای ساهسی او را گفت که این نائِب هنرمند و فصیح زبان و کاتب خوش قلم از کجا حاصل کردی؟ او را نیکو دار و تربیت کن. حاجب رام گفت که او پسر سیلائج برهمن است؛ مردی می باشد امین و کاردان و راست کار.

حاجب رام چون خاطر رای در حق چیچ صادق دید، التفاتی تمام داشت [و] نیابت حجابت هم بوی مفوض فرمود، تا در حضور و غیبت آن اشغال را باتمام می رسانید، و مهمات می گذارد، و امور سلطنت و مصالح ملک بر جاده معاملات می پرداخت. هر وقت که پیش رای برفتی، او را بنواختی و بتشریف و انعام مستظهر گردانیدی؛ و بر مواظبت این شغل وصیت کردی، و گفتی که بواسطه این اشغال کارها بنظام رسد، و محلی بزرگ بتو روی دهد. هم برین نسق و نمط او را بمواعید خیر امیدوار می کرد. قضاء الله تعالی حاجب رام را عمر به نقصان رسید، و دست اجل گریبان حیات او را چاک زد.

فتحنامه سند (چیچ نامه)، متن، ص: ۲۰

### تحويل افتادن حجابت به چیچ بن سیلائج

پس رای ساهسی چیچ را بخواند و شغل حجابت بوی ارزانی داشت. چیچ با مردمان بطریق مواسا و مدارا زندگانی می کرد، چنانکه کل ممالک مضبوط کرد و همگنان او را متابعت می کردند. و در حجابت و کتابت ید بیضا نمود.

تا روزی (f ۱۱ b) رای ساهسی در خلوت خانه شبستان نشسته بود با رانی سونهندیو، و این (ص ۳۴) زن بر رای مستولی بود، و با او بحرمت زندگانی کردی. حاجب چیچ بر در سرای آمد، و حاجب خاص را که محرم بود بر رای ساهسی پیغام داد که چیچ بمهمی بر در سرای آمده است، تا مهمی که حادث شده است بر رای عرضه دارد؛ اگر فرصت باشد درآید و باز نماید. رای مرانی را گفت که نامحرمی در حرم می آید، پس پرده رو. رانی سونهندیو گفت: چندکس از او باش و خدم در می آیند، اگر برهمنی در خواهد آمد مرا بدو چه التفات باشد، یا از وی چه شرم باید داشت که مخفی شوم؟ هزار جان من فدای خاک قدم ساهسی باد! چون آن زن استبداد کردی، رای از انصاف او تجاوز نمودی، و رای مکر او می خرید. چیچ را بخواند، و او مصالحی که داشت با رای تقریر کرد، و بوجه خوبتر باز نمود.

فتحنامه سند (چیچ نامه)، متن، ص: ۲۱

## عاشق شدن رانی بر چچ و ابا نمودن چچ از محبت او

چچ برهمن جوانی بود پاکیزه، باطراف خوب، و بالا عرعر، و نعیم اندام، و مستوی القد، و لعل خدّ رانی چون منظر بهی و سرو سهی او نگرست، بهزار جان و دل عاشق او شد، و مفتون و مغرور گشت، و از جمال و هیآت و حلیت او متعجب شد، و بر الفاظ عجیب و نگار غریب او فتنه گشت و محبت چچ در دل او جای گرفت، و درخت مودّت در مرز خاطر زن رای (f 21 a) نشو و نما پذیرفت. و رای عقیم بود و رانی را از وی فرزند نبوده پس زالی سال خورده چاره ساز را پیغام داد و گفت: ای چچ، تیر مژگان تو هدف دل مرا مجروح کرد، و قید هجران تو (که) در گردن من قلاده شده است، و امیدوارم که (ص ۳۵) از دارو خانه وصال خود تداوی فرمائی، و بدست موانست آن قلاده از گردن من برداری، و بطوق محبت و حلقه عبودیت خود گردن و گوش ما را مزین گردانی، و اگر ملتمس من باجابه مقرون نسازی، خود را هلاک کنم - شعر:

هیچت افتد کین دل من شاد کنی وز هجرو فراق خویش آزاد کنی

ور باز کشی ای صنما روی زمن فریاد کنم مها که بیداد کنی

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۲

چون زال این رسالت بر وی املا نمود و ادا کرد، چچ ابا نمود، و امتناع واجب داشت، و گفت: خیانت در حرم رایان خطر جان است و گرفتاری آخرت، و بدنامی دنیا؛ و خشم ملوک چون استیلا یابد هیچ حجابی آن را مانع و دافع نتواند، و ازین معنی بگذر، خاصه بر ما که از جماعه برهمینیم، و پدر و برادر من راهبانند، هنوز در تعبدگاه خود معتکف و مترصد نشستند. مرا این اهانت بسند است، که در شغل سلطان آمدم، تا میان خوف و رجا زندگانی می باید کرد، و خدمت مخلوقی که (f 21 b) ممزوج سحاب غضب است بلکه نا مقبول حکماء است. و بر چهار چیز اعتماد نباید کرد: پادشاه و آتش و مار و آب. بر سر این مذمت هم این اختیار کنم؟ این مراد از من میسر نگردهد. پس چون این پیغام باز آوردند نرم و آهسته تر شد، و گفت: چون از موانست و مخالطت من احتراز می کنی، گاه بیگاه هر روز بخیال و جمال خود صدقه ما را مضیف می باش، تا بأمل وصال خود خرسند می باشم - رباعی:

خرسندم اگر سال بسالت بینم ور در عمری شبی خیالت بینم

نومید نگردم از خیالت صنما آخر روزی شب وصال بینم

(ص ۳۶) چون دیده در کار آمد، دل بوصال یار ماخوذ گشت، و میان

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۳

ایشان بعاقبه موافقت روحی بوصال صبحی مستحکم شد، و محبت و الفت ایشان بشمار عهد وثیق محکم گشت.

و رای بر حال ایشان مطلع نمی بود. و طائفه که مخالفان بودند اگر چه بحسن و نظر بدیشان بد گمان می بودند، فاما چون معاینه کسی ندید مخفی میماند. و بعضی از خصمان رای را از این حال اعلام دادند و باز نمودند.

رای قبول نمی کرد که از سرای من چنین کار نیاید، و حاجب چچ این ناحفاظی روا ندارد. بعد مدتی آن مملکت بکلی و جزوی در تصرف او شد. و هر کاری که بگذاردی موافق خاطر رای آمدی. (f 31 a) و رای ساهسی هیچ مصالحتی بی مشاورت او نکردی، تا امر و نهی چچ در مملکت رای نفاذ یافت.

## نقل کردن ساهسی رای از دار فنا

پس قضای الهی از وراء حجاب خفیات ظاهر شد. رای رنجور گشت، و علّه او دراز کشید، و اثر ممات بشره حیات او را متغیر کرد. زن رای متفکر شد، و چچ را بخواند، و گفت: ای چچ، رای را عمر سپری شد، و دلیل مرگ در نفس او پیدا آمد؛ و چون رای

هلاک شود، او را فرزندی نیست که او وارث مملکت گردد، و اقرباء رای بر ملک و ملک او قادر شوند، بی شک ما را بسبب مکاوحت متروک و محزون گردانند. بلکه چون در حیات رای زبان طعن کشاده بودند، در فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۴

این وقت از جان و مال مسلوب گردانند. مرا تدبیری روی می دهد، دانم (ص ۳۷) که صواب آید، و امتیّت ما بقضاء کامل رسد، و این مملکت بتو باز گردد، که رای من چنان اقتضا می کند که خدای تبارک و تعالی بهمت ما این مملکت در تحویل تو کند، و این عز و سلطنت بر تو بماند، و همگان ترا مطاوعت کنند. چچ گفت: فرمان تو بر جان من نافذ است، و عین مصلحت آن باشد که تو فرمائی. فاما مشورت کردن با خدمت کاران مخلص فریضه است. ما را از این (f ۳۱ b) حال اعلام فرمائی.

رانی سونهندیو گفت بفرمای تا پنجاه عدد بند و غل بسازند، و بشب مخفی بیاور، و درون پنهان خانه مهتیا بنه. چچ بفرمود تا بندهای گران و زنجیر بساختند، و در پنهان خانه بشبنگاه در سرای آوردند و بطرفی استوار کردند.

چون وقت رای تنگ شد و بجان کندن رسید، اطباء برخاستند که بروند. رانی سونهندیو گفت: ساعتی در خانه بنشینید. موکلی را فرمود که همه را در خانه کن و در به بند، تا در شهر خبر نشود که ساهسی بمرد. طائفه که از تبع من و تواند جمله را در سرای در آر.

پس همه اتباع خود را در سرای در آوردند. پس گفت از آن جماعه که قرابتیان رای اند و دعوی مملکت می کنند، (و) فلان فلان همه را بتدریج بخوان. برین نسق هر یکی را می آوردند بیهانه آنکه رای امروز بهتر است، با تو مصلحت دارد. چون حاضر می آمدند ،

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۵

درون می فرستادند، تا معتمدان خاص ایشان را دربند می کردند، تا جمله مخالفان محبوس گشتند، و در قید و اغلال اسیر گردیدند. پس طائفه دیگر را که از اقرباء رای مفلس بودند استدعا فرموده می گفت که فلان قرابت تو (ص ۳۸) که از غصه آن در خواب نمی شدی، امروز رای بر وی متغیر شده است، و او را در حبس کرده است. اگر می باید که از فقر و فاقه نجات یابی، و به تجمل و اموال مستظهر (f ۴۱ a) گردی، در بندیخانه برو و خصم خود را سرش بردار، و خانه و متاع و اتباع و ضیاع او مضبوط خود کن و در تصرف خود آر. و هر یک برین نمط در می رفتند و خصم خود را می کشتند، و خانه و ستور و اقمشه و امتعه و اموال و عیال او فرود می گرفتند، چنانکه در یک شب مخالفان ناموافق را علف تیغ خونخوار کردند، و دل ایشان از خصمان فارغ شد، و هیچ منازعی در آن مملکت نماند که دعوی میراث کند.

### نشستن چچ بن سیلائج بر تخت ملک ساهسی رای

پس چون خدم و حشم موافق را در بیعت خود آوردند، و تکران مفلس که در تبع او موافقت نمودند، جمله پیش بارگاه صف زدند، و با اسلحه تمام مستعد و مهتیا قیام نمودند، و اهل تجار و صنایع و اعیان و اکابر را حاضر فرمودند، و تخت مملکت بیاراستند. پس رانی سونهندیو در پس پرده آمد. وزیر بدهیم را بدیشان پیغام داد که فتحنامه سند (چچ نامه)؛ متن؛ ص ۲۶

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۶

مقدمان حضرت و مشاهیر را پیرس و فرمان رای را برسان، و بگو که رای ساهسی بسبب فتور صدمت انتقام که حادث شده بود، اگر چه علت او روی بصحت آورد و بعافیت بدل شد، قوت آمدن بارگاه ندارد، و مهمات خلایق از وضع و شریف و قوی و ضعیف که انصاف نیابند مهمل ماند، چچ حاجب را در حیات خود به نیابت نصب می کند، تا بسبب بی انصافی رعایا که ودائع حق اند (f ۴۱ b- ص ۳۹) در ملک خللی راه نیابد. همگان بزبانوی حرمت در آمدند و سر بر زمین نهادند و گفتند که فرمان رای را



متابعیم، و حاجب چچ بهمه حال [به] خصال حمیده [و] مرضی متحلی است، و امور سلطنت بکفایت او مستقیم است. پس رانی سونهندیو با هزار کس متابعان و مخلصان از رئیس و مقدمان و سپهداران و امراء که بودند تشریفهای گران مایه ملون با پیرایهای مرصع برو داد، و تاج و دواج ملک بر سر چچ نهاد، و بر تخت نشاند. همگان بدان مباحات نمودند و شرط خدمت را امتثال کردند. پس بفرمود تا وزیر را بوزارت بتجدید نشان دادند، و خواص را بانعامات وافر مستظهر گردانید، و امراء را باقطاع امثله مجدّد کردند و مملکت بر چچ استقرار یافت.

و برین نمط مدّت شش ماه برآمد تا خبر مرگ ساهسی رای به برادر او مهتر ملک شهر چتور رسیده بود ایصال کرد. با لشکر انبوه و حشم و فیلان مست و شجاعان دلیر مستعد حرب روی به چچ آورد، تا بیک فرسنگی ارور لشکر گاه کرد، و جماعتی را از حجاب

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۷

و خواص خود برسالت فرستاد، و پیغام داد که وارث این ملک منم، و این مُلک ملک آباء و اجداد منست، میراث برادر من بمن اولیتر، و ترا همان حجاب و نیابت فرموده شود، و سعی جمیل در حق تو مبدول شود.

### جنگ کردن چچ با مهتر و کشتن بطلم

(f ۵۱ a) پس چچ بنزدیک رانی آمد و گفت که این خصم بر در خانه آمد و دعوی ملک و میراث می کند، تدبیر چیست؟ زن ساهسی بخندید (ص ۴۰) و گفت: من زخم پس پرده، اگر مرا جنگ می باید کرد، تو جامه من بیوش و بنشین، و جامه خود را بمن ده تا بیرون روم و جنگ کنم. و نشنیده که بزرگان گفته اند که چون بشغلی کسی را نصب کنند، چون بکار دانی و کفایت متحلی شود آن مهم را کفایه کند و باتمام رساند. چون مملکت بتو حوالت و اضافه افتاد، بمشورت من چه احتیاج باشد؟ میان بیند، و چون شیر غزان برخیز، و مردانه بجنگ پیش برو، و در مدافعت خصم بکوش، که مرگ با نام و ننگ بهتر از مدلت هم کفو باشد- بیت:

هم فیل داری هم حشم، هم خیل داری هم خدم مردانه بیرون نه قدم، زیر و زبر کن خصم را

چچ از جواب رانی شرمنده شد، و سلاح حرب درپوشید، و با حشم آراسته صف کشید، مقابل شد. و طائفه که دربند باقی مانده بودند بیرون آورد و تشریف داده بعد از عهد وثیق تحت منت خود آورد، و بانعام و مواعید مستظهر گردانید، و بحرب خصم بیرون آمد. رای مهتر قلب و میمنه و مسره و مقدمه و ساقه لشکر را تعبیه کرد. مبارزان از طرفین به محاربه

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۸

می پیوستند، تا مبلغی (f ۳۱ b) مرد از هر دو طرف کشته می آمدند.

پس چون رای مهتر دید که از جانبین مردان دلیر علف تیغ خونخوار شدند، گفت که من و تو هر دو خصمان ملکیم، با همدیگر بجنگ پیوندیم، و هر که از ما بیرون آید، ملک او را باشد. چچ باو مقابل شد و گفت که من مردی برهنم، و سواره جنگ نتوانم کرد؛ با من پیاده درآی، مردی از مردی سریندازد. رای چتور بر شجاعت و همت خود اعتماد تمام داشت. با خود گفت: برهنی را چه مجال باشد که با من در محاربت دعوی سلاح دستی کند؛ سر او چون مرغی به پیچم، و از تن بر کنم. از اسب فرود آمد و پیاده روان شد. چچ هم پیاده شد، و رکابدار را فرمود که اسب را در عقب من می آر. چون نزدیک تنگاتنگ درآمدند، چچ یک مرتبه سوار شد و حمله کرد، و زخمی بینداخت و سر مهتر رای از تن جدا کرد. لشکر چچ حمله کردند. حشم چتور را هزیمت شد. بعضی چون مهتر را کشته دیدند امان خواستند و مطاوعت نمودند، و بعضی علف تیغ خونخوار شدند. چچ باز گشت و با شادی و

فیروزی بحصار ارور در آمد و بفرمود تا در شهر قبه بستند، و بر تخت ملک بنشست، و جشن

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۹

فرمود، و امراء و مبارزان را تربیت فرمود، و از هر چهار ملک کردن کشی نماند.

### عقد بستن چچ با رانی سونهندیو

مصنف این داستان و محرر این بوستان چنین روایت (f ۶۱ a) می‌کند که چون آن فتح برآمد رانی سونهندیو بفرمود تا اعیان و اکابر شهر حاضر آمدند، و فرمود که چون رای ساهسی برفت، و مرا از وی فرزندی نیست که وارث ملک شدی، و این سلطنت به رای چچ مستقیم شد، مرا بعقد صحیح و مهر صریح بچچ بدهید. رؤساء و بزرگان باتفاق بدرگاه آمدند و رانی سونهندیو را به چچ عقد بستند. و چچ را از وی دو پسر آمد و یک دختر: یکی را داهر نام، و دیگری دهرسیه نام، و نام دختر مابین فرمود. و در ولادت هر یکی از منجمان طالع میلاد ایشان استخبار کردند، و بفرمود تا از طالع وقت کواکب را در بروج نقش کردند، و سعد و نحس و شرف (ص ۴۲) و هبوط ایشان استخراج کردند. و گفتند که پسران رای هر دو پادشاه باشند و مدتی ممالک سند در ضبط ایشان بماند. و طالع دختر را چنان حکم کردند که از دار الملک سند او بجائی دیگر نرود، و هر که شوهر او باشد رای او باشد، و مملکت سند از کلی

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۳۰

و جزوی در ضبط او تواند بود، و تمتع و برخورداری یابد. پس چون منجمان این میلاد تقریر کردند فرمود که طالع او مخفی دارید و با هیچکس کشف نکنید.

### آوردن چچ برادر خود چندر را در شهر ارور و نصب کردن او را

پس بنزدیک چندر برادر معتمدی فرستاد و گفت اسلاف ما راهب اند، و پیوسته در تعبّدگاه اصنام رغبتی صادق دارند، و اسم و رسم ناسکی و آتش پرستی ایشان منتشر است و مشهور، و سیلائج پدر ما درین باب (f ۶۱ b) بر قول انا وجدنا آباءنا می‌رود، و این معنی پسندیده علماء و حکماء ماست. فامایا در کتبه‌های هند چنان مسطور است که چون کسی نفس خود را پرهیزگاری و ریاضت دهد، چون جان او از کالبد جدا شود، بجزای آن افعال حمیده جان او در نفس فرزند پادشاهی و یا مهتری رود که در آن کالبد از راحت نفس و تجمل مال و دولت فراغت بر کمال یابد. و خدای سیلائج ما را همدرین نوبت رانی داد، و مملکتی موسع در تحت فرمان من آمد، و اکنون رای من چنان اقتضا می‌کند که ترا به نیابت خود بدار الملک ارور نصب کنم، و ولی عهد خود گردانم، و ترا هم در ملک بطریق دیانت و امانت و پرهیزگاری و عبادت اضعاف ثوابی گردد. اگر چه او احتراز می‌کرد (ص ۴۳) عاقبت او را بیاورد و بدیوان مظالم نصب کرد، و حل و عقد و قبض و بسط ارور بتصرف او باز گذاشت، و مهمّات خود و امور سلطنت بوی مفوض فرمود.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۳۱

### ذکر مثال چچ بجهت نیابت فرمودن چندر برادر خود

چون ما را خدای سیلائج سزاوار تاج و تخت گردانید، و فرمان اولو الأمری ما نفاذ یافت، واجب باشد که طائفه رعایا که ودائع بدائع حق اند، و در تحت تصرف مانند، در رعایت ایشان جدی بکمال رود، و بطریق عدل و انصاف در ترفیه و تمهید احوال ایشان باقصی الغایه (f ۷۱ a) و الامکان کوشیده آید، چنانکه حمل تعدی قوی بر ضعیف ننشیند و ما را بدرگاه خدای تعالی بسبب بی تمیزی و بی تدارکی مؤاخذت نتواند بود.

و تقلد این شغل معظم و مهم نازک برادر تاج الراهبین چندر را فرموده شد، تا در حضور و غیبه این مهم را قیام نماید. کافه حشم و

معارف و رعایا را باید که از فرمان و استصواب او نگذرند و مطاوعت او را از لوازم شمرند .

### پرسیدن چچ بدهیمن وزیر را از قضیه ولایت و از حدود ممالک سیهرس رای

پس بدهیمن وزیر طاکی را بخواند و از حدود ممالک سیهرس از وی استخبار کرد که ای وزیر ممکن و ای مشیر متمکن، حدود ممالک و مسالک سند که در تحت اقتدار و امر رای ساهسی اکبر بود ترا معلوم است؟ و آن چهار مَلِک که مقلد ایالت هر نواحی بودند کیانند؟ ما را از معرفت ایشان اعلام دهی تا بر سر آن حدود روم، و مزاج هر یکی در مطاوعه و مخالفة ما معلوم گردد، تا هر که مقید باو امر و

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۳۲

(ص ۴۴) نواهی ما است در حق ایشان تربیت فرموده شود، و هر که از فرمان ما تعیند و تمرد نماید در دفع او تدارک فرموده آید، تا همگان سر در ربه طاعت آرند، چنانچه هیچ مخالفی و منازعی در مملکت ما راه نیابد، و امر ما را دافع و مانع نگردد.

### تقریر کردن بدهیمن (f ۷۱ b)

وزیر سر بر زمین نهاد و گفت: بقا باد رای چچ را، و معلوم وی گردد که این دار الملک و سلطنت در تولیت یک رای بود، و ملوک او در مطاوعت و فرمان برداری همیشه معتکف و مستعد می بودند.

و چون این مملکت برای اکبر سیهرس بن دیوانج رسید، و از دست لشکر فارس مقهور و معدوم شد، از وی به ساهسی تحویل افتاد، و هر چهار مَلِک را مقلد طرفی فرمود، تا در تحصیل اموال خزانه و حفظ ولایت جد بلیغ واجب بیند . و رای بدین موجب متفکر می باشد، و می خواهد که اندیشه از خاطر عاطر رای بر خیزد. و این ترغیب حشم است، که اگر این حادثه مدفوع نگردد، باشد که از تداول روزگار ورطه هائل حادث گردد که اندفاع آن متعذر شود.

و چون ولایت مضبوط گردد و فراغ دل موجود باشد، ملوک اطراف و سلاطین حدود ملتفت و ملازم خدمت گردند. و تحقیق آنست که چون بواسطه حشم دلیر و پیلان مست ثبوت و سکون دل باشد، مسبب الأسباب سببی سازد که فتح و نصرت روی دهد، و بر دشمنان و مخالفان ظفر یابی. و من امیدوار می باشم که خدائعالی اغصان و اطراف ممالک

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۳۳

مضبوط گرداند، و هر چهار مَلِک نواحی قلاده (ص ۴۵) بندگی برقه خود نهند، و همه پریشانیها فراهم آید، و مخالفان از رعب مهابت تیغ آبدار سر (f ۸۱ a) برقه طاعت آرند، و این ملک عظیم و اقلیم مشتری با نام نیک تا ابد الدهر بر تو بماند، و هر روز بر مزید خواهد بود. و پادشاه را بهمه حال همت و نهمت بر آن مقصود باید داشت، و توکل بر حکم خدایتعالی باید کرد، که ملک تعالی امتیت بقضاء رای همت بر آرد، و امید تو بوفارسانند.

### اتفاق چچ بر حدود ممالک ارور و حد روشن کردن

پس چون چچ این مقاله از بدهیمن وزیر استماع کرد، و آنچه وزیر ادا کرد در خاطر او جا گرفت، (و) مسرتی و فرحتی روی داد، و بران مشاورت محمدتھاش گفت و از بشارت فال گرفت. و بران فرمانی باید باطراف معتمدان فرستاد و ملوک نواحی را استدعا فرمود، و روی بلشکری بالا آورد، تا بحد هندوستان که متصل ترک است بروم. پس بر طالع سعد که منجمان بر استخراج صحیح اختیار کردند منزل فرمود. چون منازل و مراحل فراوان بیرید تا بحصار باتیه برسید بر ساحل جنوب از نهر بیاس، والی آن حصار جنگ آغاز کرد و محاربت و مقاتلت. ملک باتیه هزیمت شد و خود را بحصار انداخت و رای چچ غالب شد. و مدتی بر آن حرب

مقام افتاد، چنانکه مرافق غلّه تنگ و بریده گشت و کاه و هیزم متعذر شد.

چون تنگ آمدند بوقت آنکه عالم گلیم سیاه در بر کشید و شاه انجم در ردای

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۳۴

سواد شب (b ۸۱ f) محجوب گشت از آن حصار (ص ۴۶) تحویل کرد، و بحسن اسکلنده رفت، و در سواد آن شهر فرود آمد. آن حصار هم او داشت محکمتر بود. و چون در مرغزار آن قصبه نزول کرد: منهیان فرستاد تا احوال معلوم کنند. جاسوس باز آمد و گفت که چچ در حصار باتیه در رفت و مقام کرد.

### رفتن چچ بحصار اسکلنده

چون چچ را معلوم شد که اسکلنده را حصار کرد، بسمع این معنی امینی را از خواص خود در حصار باتیه نصب کرد و روی باسکلنده آورد، و در حوالی آن لشکرگاه کرد. پس مقدمی شجاع در حصار اسکلنده بود که پیوسته متابعت چچ کردی، و بر ساکنان حصار غالب بود، [و] وضع و شریف آن حصار از استصواب او نگذشتی و تجاوز نمودی. پس چچ به نزدیک او کس فرستاد، و تملیک و تقلید امارت بر وی عرضه کرد، و فرمود تا مثالی بایالت آن حصار با عهود و ثیق بنوشتند که چون ملک باتیه چتر را بکشد و یا اسیر کند او والی شود، و آن قصبه با باتیه هر دو در تصرف او کرده شود. او نیز اجابت کرد و بر آن شرط و ثیق مستظهر گشت. گروهان خود و پسر را بخدمت چچ فرستاد، و خود گاه بیگاه بخدمت آن والی معتکف شد، چنانکه در شب و روز او را بدرگاه منع و زجر نبودی. ناگاه چون در دل شب فرصت یافت،

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۳۵

ملک چتر را (a ۹۱ f) بکشت و سر او را بنزدیک چچ فرستاد. رای چچ فرستاده او را تربیت کرد و تشریف رضا داد و انعام فرمود و بتولیت آن حصار فرمان مطلق داد. بزرگان و اعیان شهر پیش آمدند و تحف و هدایا (ص ۴۷) بخزانه او تسلیم کردند. پس اکابر و مشاهیر شهر را بمشافهه در حرمت داشت، و [به] فرمانبرداری شجاع منهیه وصیتها کرد، تا پیوسته مطاوعت [او] واجب بینند و از اشارت او نگذرنند.

### منزل کردن چچ بجانب سکه ملتان

پس رای چچ از مهمات اسکلنده برداخت [و] روی به سکه و ملتان آورد. و در شهر ملتان ملکی بود بجهرام نام، از اقربای ساهسی، مملکتی داشت موسع و عدت و اهبت تمام. چون خبر رسیدن چچ بوی رسید، بر لب آب راوی آمد. و برادر زاده او سیهول بحصار سکه در مقابل ملتان از طرف شرقی والی بود. و اجسین عمزاده بجهرام با حشم انبوه باستقبال آمد. و بر گذر بیاس بنشست، مدّت سه ماه، تا آنگاه که آب کمتر شد و نقصان پذیرفت. از بالای آن موضعی که مانع نبود اختیار کردند و بگذشت، و بقصبه سکه آمد، و با سیهول جنگ پیوست. چند روز بر آن حصار بنشستند. چون کار بر ایشان تنگ شد، و چند کس از (b ۹۱ f) معارف یاران شهید شدند، و از کافران بیعد و بیقیاس بدوزخ رفتند،

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۳۶

سیهول از آنجا متواری شد و بحصار ملتان رفت. و بر لب آب راوی با آلت حرب مستعد و مهیا بایستادند. چچ رای حصار سکه را در ضبط آورد، و پنجهزار مرد کارزار که در حصار بود بکشت، و ببرده و غنیمت سگان آن شهر را اسیر کرد. امیر عین الدوله ریحان مدنی را در حصار سکه نصب کرد، و خود بجانب ملتان عبره کرد. و هر دو لشکر مقابل شدند. ملک بجهرام با لشکر جرار و فیلان (ص ۱۶) جنگی و مردان کارگذار بیرون آمدند و با چچ مقابل شدند، و جنگها خیره کردند، و کشتن بی قیاس از طرفین

برفت. بجهرا حصارى شد و نيشتها بطرف ملك كشمير فرستاد و خبر چچ باز نمود كه چچ بن سيلانج برهنمن بدار الملك ارور والى شده، با حشم فراوان مى آيد، و حصارها بكنلى و جزوى تمام فتح كرد و مضبوط گردانيد، و ما را با وى طاقت مقاومت نتواند بود، و حصنهاى حصين تحت فرمان آورد، و هيچ ملكى با او در محاربت فيروز نيامد، و بملتان رسيد، ما را اعانتى واجب دار و مددى و معونتى فرماي.

### باز آمدن قاصد از كشمير بيافته

چون قاصد بكشمير رسيد، راي كشمير مرده بود، و پسر او طفل در ملك نشسته. و وزراء و ندماء و خواص و حجاب و اكابر (f ۰۲ a) و اعيان ملك راي زدند، و اين مکتوب را بوجه خوبتر جواب كردند: كه راي كشمير بدار البقا خراميد، و پسر او كودك خرد است، [و] طفل نو عهد است، و هنوز حشم او بر سر اقطاعات خود تمرّد و تعّد مى

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۳۷

ورزند و سر بر آورده اند. كارهاى نواحى راست مى بايد كرد. ما را درينوقت سامان مدد و معونت دست نميدهد. از مشغولى غم كار خود بخود گرفتاريم:

پس چون قاصد مراجعت نمود، و اين خبر به بجهرا رسيد، و از استعانه ملك كشمير نوميد گشت، با راي چچ بعهد وثيق صلح خواست، و امان نامه التماس كرد، تا حصار خالى كند و خود بسلامت بيرون رود، و كسى او را تعرض نرساند تا رانه بجهرا و اتباع او و طائفه متصلان و متابعان وى بجاي ايمن رسند. چچ آن عهد (ص ۱۷) قبول كرد و ايشان را امان داد، و از حصار بيرون آمد، و با اتباع و متصلان بكوه كشمير عزيمت نمود، و چچ در حصار رفت، و ملك بر وى قرار گرفت.

### نشاندن چچ مر نأب خود را بحصار ملتان و بالا رفتن او

پس چون حصار ملتان مسلم شد تكري را بر سبيل نيابت بملتان نصب كرد، و خود به بتخانه منرولى رفت، و بت را سجده كرد، و صدقهها داد، و عزم بالا كرد. و رايان برهمپور و كرور و اشهار شرط خدمت را قيام نمودند. و از آنجا تا حد كنبه و كشمير رسيدند. هيچ شاهى با وى مقابل نشد كه او را منع و زجر كردى. مثال: ملك تعالى چون كسى را بزرگ گرداند، همه رنجهها بر وى آسان كند و جمله مرادها در كنار او دهد. بهر موضع كه (f ۰۲ b) مى رسيد، مسلم مى

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۳۸

شد، تا بحصار شاكلها رسيد. و آن موضع بالاتر كنبه گويند و سر حد كشمير است. هم بدانجا مقام كرد، و مدت يكماه توقف كرد، تا ملوك آن نواحى بعضى را قهر كرد و برخى [را] تحت فرمان و بيعت خود آورد. و بر امراء و ملوك آن نواحى عهد وثيق بست، و مملكت استقامت پذيرفت. پس بفرمود تا دو نهال بياوردند، يكي ميسر يعنى سپيدار، دوم ديودار يعنى صنوبر، و هر دو را بر سرحد كشمير نهال كرد بر لب جوئى كه او را پنج ماهيات گويند، متصل بكوه كشمير، از چشمهاى آن كوه مجرى مى باشد. آنجا مقام كرد تا شاخههاى هر دو درخت درهم ديگر پيوست. پس آن را داغ كرد و گفت: حدّ ما با راي كشمير اينست، و از اين گذر نيست.

### مراجعت نمودن چچ بعد حد بستن بكشمير

حكايه نويس اين فتح چنين (ص ۱۸) گفت كه چون حد از طرف كشمير معين شد، چچ از آنجا مراجعت كرد، و بدار الملك

ارور باز آمد، و مدت یک سال آنجا مقام کرد، و از وعثاء سفر بر آسود و ملوک او عدت و آلت حرب را مهتیا کردند. پس فرمود که ای وزیر از طرف مشرق دل فارغ شد، اکنون باید که از جانب غروب و جنوب ما را معلوم گردد. وزیر گفت: مر پادشاهان را خصال گزیده تر آنست که متفحص اخبار ولایت می باشند؛ و نیز باشد که بسبب غیبتی (f ۱۲ a) که بطرف بالا- بود امراء و ملوک اطراف نخوتی در

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۳۹

دماغ کرده باشند، که بعد از رای ساهسی ما را بجهت اموال خزانه متقاضی نبود، همانا فتوری و قصوری بوی راه یافته است. پس با طالع سعد بطرف حصار بودیه و سیوستان روان شد. و در حصار سیوستان ملکی بود، نام او مته. پس عزم مصمم کرد، و از آب مهران عبرت نمود (ند) از موضعی که آن را دهیایت خوانند، و ان حدّ است میان سمّه و ارور. از آنجا قصد بودیه کرد، و عهد ایشان را پسر کول بن بهندر کو بهکو بود. و دار الملک ایشان کاکاراج بود. و سکان آن موضع را سیویس گفتندی. پس چچ بر ایشان تاختن برد، و حصار سیویس را فتح کرد. و کیه بن کاکه پیش آمد و بجهت پدر و اتباع امان خواست، و مال بر خود معین کردند، و مطاوعه نمودند.

### رفتن لشکر بسیوستان

پس از آنجا روی بسیوستان آورد. چون نزدیک رسید، مته والی آن شهر با هیبت تمام و عدت کمال استقبال نمود و جنگ پیوست چچ او را غلبه کرد. مته با حشم خود هزیمت شد و بحصار در رفت.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۴۰

(ص ۱۹) چچ در بندان داد و بحرب ایستاد. بعد یک هفته حصاریان عاجز شدند و امان خواستند، و بعهد واثق بیرون آمدند، و کلیدها حصار بامراء چچ تسلیم کردند. چچ ایشان را امان داد و بنواخت، و (f ۱۲ b) ایالت آن موضع هم بوی مفوض فرمود، و شحنه را از امناء نصب کرد. و روزی چند مقام کرد تا کار ولایت و شهر استقامت یافت.

### قاصد فرستادن چچ بجانب برهمناباد بر اکهم لوهانه

چون مهمات سیوستان بکفایت رسید بجانب اکهم ملک لوهانه برهمناباد یعنی والی لاکهه و سمّه و سهته مثال فرستاد و بمطاوعت خود استدعا فرمود. و بعد چند روز از مکران که یزک بر سر راههای اطراف نامزد فرموده بود، شخصی را با نبشتهاء اکهم بگرفتند، که بجانب مته ملک سیوستان در قلم آورده بود، و در ضمن آن درج کرده که: من پیوسته طریق الفت و هوا خواهی ورزیده ام، و هیچ وقتی با تو مخالفت نبوده است و منازعت روا نداشتم. مکتوب تو که بر طریق مودت ارسال افتاده بود رسید، و بدان مباهات تمام ارزانی بود. تا ما دام جمعیت ما مستحکم باشد هیچ مخالفی پیرامن ما نتواند گشت. من بحکم التماس تو مامورم، و هر یک را باتمام رسانم. و تو پادشاه و پادشاهزاده، میان ما و تو موافقت است. مثل این بسیار کس را افتاده است که ازین ورطه پناه جویند، و ترا اجازت است تا بهر موضع از ان نواحی بمن یعنی برهمناباد تا دریای دیبل

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۴۱

که رای صواب بیند ساکن شوی؛ و اگر بطرفی دیگر عزم تو مصمم است هیچ آفریده (ص ۲۰) ترا مانع و دافع نیست، (f ۲۲ a) تا آنجا که ایمن گردی من ترا معین باشم. مرا چندان خیل و حشم تواند بود که ترا معونت کنم. و مته را رفتن بناحیت هند ملک رمل، که او را بهتی گویند، صوابتر آمد.

## مثال فرستادن چچ باکهم لوهانه باستدعاء

پس رای چچ بجانب اکهم لوهانه مثال فرستاد که «شما خود را بقوت و شوکت و اصل و نسب ملوک وقت می‌دانید، و من اگر این مملکت و سلطنت و اموال و نعمت و مکنّت و مقدرت از آباء و اجداد میراث نیافتم و ملک ما نبوده است، فاما بهترین لطافت و سهلترین حال اسباب من ساخته خدائست، و از خیل من نبوده، بلکه خدای یگانه بیچون و بیچگونه و آفریدگار عالم بهمت سیلائج مرا ملک داد، و مرا در همه حال استعانه ازو است، و بکسی دیگر امید و معونت ندارم، الا تمام کننده مهمات من و یاری دهنده در حرکات من او است، و بر کل منازعات و مخالفات نصرت و فتح بخشنده اوست، و ما را نعیم هر دو جهان ارزانی است. و اگر شما را حول و قوت از شهامت و صولت و عدت و ابهت خود می‌باشد، بی شک نعمت شما را زوال آید، و انتقام هلاکت بر جان شما حلال گردد.»

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۴۲

## آمدن چچ بقصبه برهمناباد و حرب کردن با اکهم لوهانه

پس رای چچ عزم اکهم لوهانه کرد. و اکهم از برهمناباد بولایت رفته بود. (f ۲۲ b) چون خبر آمدن چچ استماع کرد بیرهمناباد آمد و عدت و آله حرب مهیا کرد. چون رای چچ بقصبه برهمناباد وصول کرد، اکهم مستعد و مهیا بحرب در مقابل آمد. بعد قتل مبارزان نامدار از هر دو طرف لشکر اکهم منهزم شد (ص ۲۱) و بحصار در رفت. چچ او را در بندان داد. تا مدت یک سال آن محاربت در میان ایشان بماند. و در آن وقت ملک هندوستان یعنی کنوج ستبان بن راسل بود. اکهم نبشتهها فرستاد و از وی مدد خواست.

پیش از رسیدن جواب اکهم مرده بود و پسر او بجای پدر نشسته.

و مر اکهم را دوستی بود ناسک سمنی نام بده رکو یعنی محفوظ الصنم، و او بتکده داشت، او را بده نوهار گفتندی و بت و کسها؛ و هم راهب او بود، و در ناسکی و بهکی خود معروف بود. و اهل آن نواحی هم متابع او بودند، و اکهم بر کیش او بود، و مر او را قطب ساخته بود. چون اکهم حصار می‌شد، سمنی هم با وی موافقت نمود، و لیکن جنگ نمی‌کرد، و با کتب خود بتعیدگاه نشسته بود [و] می‌خواند. چون ملک اکهم بمرد و پسر او در ملک مستقیم شد، سمنی متهتک و هراسان شد که نباید ملکها و اسباب و ضیاع از دست من بشود، و از

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۴۳

اصطربلاب خود بنگریست و استخراج کرد، و بحکم مطلق گفت که این (f ۳۲ a) مملکت برای چچ تحویل افتد، و با من موافق باشد. چون پسر تنگ آمد و حشم او دست از محاربت بکشیدند (و) حصار بچچ تسلیم افتاد و مضبوط گشت.

## مثال چچ

پس چون چچ را از ناسک سمنی معلوم شد که با اکهم و پسر او بیعت داشت، و از سحر و تلیس و جادو و تدبیر او جنگ قائم ماند، [و] یک سال شد، سوگندی بر زبان چچ رفته که اگر برین حصار ظفر یابم، سمنی را بگیرم و پوست او را بکشم، و دیتان را بدهم تا در طلبها کشند و می‌زنند تا پاره پاره شود. و خبر آن سوگند به سمنی رسید، بخندید و گفت: چچ را آن دسترس بر من نباشد که مرا هلاک کند. چون بعد از مدتی که حصار برهمناباد جنگ و محاربت کردند و بسیار مرد هلاک شدند، (و) از حرب دست برداشتند، و امان خواستند، و بصلح پیش آمدند، و بواسطه اعیان و مقدمان در میان جانبین صلح افتاد، و حصار بچچ تسلیم

کردند، چچ درآمد و گفت: اگر شما را باید که بروید هیچ آفریده منع و زجر نتواند کرد؛ و اگر اتفاق شما سکونت می باشد، پس برقرار باشید. پسر و اتباع اکهم چون تربیت او در حق خود مبذول دیدند، سکونت اختیار کردند. چچ مدتی در شهر بماند تا مزاج ایشان (f ۳۲ b) معلوم کرد.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۴۴

### خواستن چچ مرزن اکهم را و برادر زاده [خود را] به پسر او سربند دادن

پس چچ بجانب مادر سربند کس فرستاد و او را بخواست بزنی. و پسر او را بیاورد، و دختر دهسیه برادر زاده خود را بوی داد، و تشریفهای ملون در وی پوشانید، و یک سال آنجا بماند، و عمال خود بجهت تحصیل مال نصب کرد، و ملوک آن نواحی را در تحت تصرف و فرمان خود آورد.

پس پرسید که آن سمنی ساحر کجاست تا او را به بینم. گفتند او ناسک است، پهلوی ناسکان باشد، و از حکماء هند و مجاور نووهار است، و بنزدیک سمنیان جلالتی و کمالتی دارد، و در سحر و شعبده خود بغایتی است که عالمی را مسخر و مامور خود گردانیده، و در همه ابواب مرادات او بطلمس مهیا گردد، و چندین روز با سر بند از مرافقت پدر او موافقت نمود، و بقوت و استظهار او حشم برهمناباد در حرب مداومت و مقاومت نمودند.

### رفتن چچ بنزدیک سمنی و پرسیدن حال او

پس چچ جمله سلاحداران و جانداران را سوار کرد و بجانب بده نووهار روی داد که سمنی را بکشد. سلاحداران را بخواند و فرمود که چون من با وی ملاقات و مقالات کنم و چون از گفتن باز ایستم و در شما نگرم، تیغ برکشید و سر از تن او جدا کنید. پس به بده نووهار رسید و قصد او کرد. او را دید بر کرسی نشسته معتکف عبادت (f ۴۲ a) خود، و گل

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۴۵

خاره بدست او، و اصنام خود می ساخت، و بصورت مهری بر آن صنم می زد تا صورت بده بر آن پیدا می آمد، و تمام می شد، و بر جای می نهاد. چچ بر سر او ایستاده و او بوی التفات هیچ نمی کرد. چون یک ساعت برآمد و اصنام تمام کرد، سر بر آورد و گفت: پسر سیلانج راهب آمده است؟

گفت: آری ای ناسک سمنی. گفت: بچه مهم رسیدی؟ گفت: صدق تو داشتم، آدمم تا ترا به بینم. گفت: فرود آی. چچ فرود آمد، سمنی مشتی کاه بپراکند و چچ را بنشانند و گفت: ای چچ، چه حاجت داری؟ چچ گفت:

می خواهم تا با ما موافقت نمائی، و بحصار برهمناباد باز بیائی، تا ترا مقلد عملی کنم، و کارهای معظم بتو مفوض گردانم، و با سربند یکجا باشی، و تدبیر و رای با او موافقت کنی. ناسک گفت: مرا به ملک تو حاجت نیست، و در اشغال دیوانی رغبتی ندارم، و کارهای دنیاوی نمی خواهم. چچ گفت: بحصار برهمناباد چرا استادی؟ گفت: چون اکهم لوهانه وفات کرد و این پسر تنگدلی می کرد از فراق پدر، او را بصبر کردن تنبیه می کردم؛ و دعاء صالحه بدرگاه خدا کرده می آید، تا میان جانبین صلحی و موافقتی ظاهر گردد. و مرا خدمت بده و طلب نجات آخرت بر من بهتر است (f ۴۲ b) از جمله اشغال دنیاوی و مهتری. و چون تو که رای این مملکتی، بفرمان رفیع تو با کل قبائل در جوار حصار نقل کنم؛ فاما می ترسم که اهل حصار زراعت بده را ایدائی

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۴۶

و مکروهی رسانند. چچ امروز صاحب دولتی است بزرگ. چچ گفت: طاعة بده فاضلتر و تعظیم داشتن بمداومه این کار اولیتر. فاما اگر حاجتی و التماسی داری باز گوی تا در اتمام آن سعادت و تعظیم آن کرامت تقدیم نمایم. ناسک گفت: مرا بتو هیچ حاجتی و



التماسی دنیاوی نیست، خدای ترا بمهمّات اخروی توفیق دهد. چچ گفت که التماس من هم آنست که نجات و درجات از جزاء آن تواند بود، بفرمای تا در آن باب اعانتی واجب بینم، و در آن شریک باشم. ناسک سمنی گفت: چون همّت تو بر امور خیرات و مزید حسنات مقصور است، بده نو و هار تعیّد گاه قدیم است، و مدّتی است تا از تداول روزگار خللی در وی ظاهر شده، آن را می باید که عمارت کرده شود. در تجدید بناء او از اموال خود صرف کنی، و ما را از تو در این معنی استعانتی تواند بود. چچ گفت: سپاس دارم.

### بازگشتن چچ بجانب برهمناباد

پس چچ از آنجا سوار شد و بازگشت. وزیر گفت: ای رای عجیبی دیدم. گفت: چه دیدی؟ گفت: از آنجا عزم رای مصمّم (f ۵۲) بود که ناسک را بفرمائی تا سیّافان بکشند، و چون در مواجهت او رسیدی در طلب رضای او آمدی، و التماسات او را باجابت مقرون گردانیدی. چچ گفت آری، من چیزی دیدم که هرگز در وی سحر

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۴۷

و شعبده نیست، و معاینه کردم آثاری در نظر من آمد. چون پیش او نشستم، صورتی دیدم مکروه و سهمناک بر سر او ایستاده. چشمهای او چون آتش و خشمگین، لبهای او دراز و ستبر، و دندانهای او چون سنان نیزه، در دست او چوبها چون الماس، که گوئی بر کسی خواهد زد. چون او را دیدم بترسیدم، و امکان نداشتم که با او سخن گویم، که شما بشنوید. من بنفس خود مشغول شدم، مراعاتی کردم و برخاستم.

### مقام کردن چچ بمنزل برهمناباد و مقرر کردن مال بر ایشان

پس چچ بحصار برهمناباد مقام کرد، تا جمله کارهائ مملکت و وجوه مال و ترفیه رعایا مستحکم شد. و جتّیان لوهانه را ذلیل گردانیده، و عمدۀ ایشان را قهری کرد، و از ایشان گروگانی بستند و بحصار برهمناباد محبوس کردند. و شرائط بآن گروه محکم کرد که تیغ بر ندارند الاّ ما شاء.

و بخمل و جامه ابریشم نپوشند. و اگر چه چادر ایشان ریسمانی باشد فامّا چادر زیرین ایشان پشمین باشد و برنگ سیاه و سرخ بود؛ و بر اسب بی زین نشینند، و سر و پای برهنه گردند؛ و چون از خانه (f ۵۲ b) بیرون روند سگان با خود گردانند؛ و هیزم بجهت مطبخ والی برهمناباد ایشان رسانند؛ و راهبری و جاسوسی ایشان را فرستند. و چون بدین خصال خود را مخصوص گردانند، (و) بر اخلاص رغبتی ایشان ما را اعتقاد و اعتماد افتد. و با سربند پسر اکهم موافق [و] متخلص باشند، و اگر بمحاربت و مخاصمت خصمی

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۴۸

روی برین مملکت آرد معونت واجب دارند و قیام نمایند.

پس کارها تمام کرد و مملکت مستقیم گشت، و هر منازعی که گردن کشی و تعیّد می نمود بگروگانی واثق می گردانید، و مثال ایشان مقرر و معین می کرد تا کارها راست شد.

### عزم کردن رای چچ بکرمان و روشن کردن حد مکران

پس چچ چون از مهمّات پرداخت اندیشه حد کرمان بر خاطر او استیلاء یافت، که این نواحی با ملوک بلاد هند ضمّ بود، آن را روشن کنم. و بر آن وقت بعد از هجرت رسول صلی الله علیه و سلّم و التّحیه بدو سال بود، و بعد هلاکت کسری بن هرمز ملک

فارس و پریشان شدن ممالک، چنانکه امور سلطنت بزنی رسیده بود. چچ را چون ازان حال معلوم شد، باستعداد تمام روی بیلاذ کرمان کرد. پس بر مطالع که منجمان استخراج کرده بودند بجانب ارمابیل روان شد. چون به ارمابیل رسید آن موضع سمنی بده از آل گماشتگان رای سیهرس ملک هند که (f ۶۲ a) او را باخلاص و اختصاص بر کشیده بود، و آن بسبب تداول زمان مخالف شده بود و از خدمت تمرد نموده، به استقبال رای چچ آمد. و چون بعهد و خلق دل او قرار گرفت، و دوستی و مودت و محبت در دل ایشان استحکام یافت، از آنجا بیلاذ مکران روی نهاد. هرکرا دید در مطاوعت احتراز می نمودند. چون از فتحنامه سند (چچ نامه)؛ متن؛ ص ۴۸

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۴۹

عقبه مکران و کوه بیرون رفت، بیلاذ دیگر رسید. در آن موضع حصاری بود کهنه نام کنزپور. بفرمود تا او را بتجدید بنا کردند، و در اول شام و انفجار (ص ۲۷) صبح نوبت و ملاهی در آن حصار برسم پنجتور هندوی قائم کرد، یعنی نوبت با پنج ساز. جمله روستائی آن نواحی را فراهم آورده با تمام عمارت بنا فرمود. پس از آنجا منزل کرد، تا برسید بکرمان. و در میان مکران و کرمان جوئی است. آنجا نزول کرد، و حد شرقی را نشان کرد که حد میان مکران و کرمان این درختان خرما است، و بر لب جوی خرما ایستاده. انبوه تر نهال کرد و داغ کرد که این حد است که در عهد چچ بن سیلائج بن بساس ملک سند بود، و امروز همان حد بما رسیده.

### رفتن چچ بن سیلائج به ارمابیل و قرار دادن مال بر او

پس از آنجا بجانب ارمابیل بازگشت، و از بلاد توران بر دست پورالی بیرون آمد و هیچکس باوی بجنگ مقابل نشد، تا بلاد قنابیل یعنی قندهار برسید. هم از وادی آن بیابان قصد حصار کرد، و مردمان (f ۶۲ b) حصاری شدند. پس چون بجوی سیبی رسید نزول کرد، و مقام فرمود تا ایشان تنگ آمدند و مال خود بصد اسب کوهی و صد هزار فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۵۰

درم در سال قرار دادند. یک سال مال بتقدمه بستند، و مثال قرار داد، و مراجعت نموده بدار الملک ارور رفت و آنجا بماند تا جان را وداع کرد و بدوزخ رفت. و مدت ملک او چهل سال بود.

### نشستن چندر بن سیلائج در دار الملک ارور

پس از وفات چچ بن سیلائج چندر برادر او در دار الملک ارور بنشست، و دین ناسکان و راهبان را تقویت داد و آشکارا کرد، و تیغ بسیار فراهم آورد و بدین خود باز رفت و مکتوبات و مراسلات از (ص ۲۸) ملوک هند باز گرفت.

### رفتن مته ملک سیوستان

پس مته ملک سیوستان بنزدیک رای کنوج رفته بود. و در آن عهد ملک هندوستان بارانسی بود، و کنوج در تحت فرمان سیهرس بن راسل بود. مته بخدمت او رفت و باز نمود که چچ بن سیلائج بمرد و برادر او چندر راهب بملک نشست. و او مردی ناسک است و همه روز در تعبدگاه با ناسکان در تدریس علم خود باشد. از وی تحویل کردن پادشاهی سهل دست دهد. و اگر شاه آن مملکت را در ضبط آرد و بمن حواله کند، مال آن نواحی بر خود مقرر کنم و بخزانه رای رسانم

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۵۱

### جواب سیهرس بر این خبر

پس سیهرس مته را گفت که چچ ملکی بزرگ بود، و ولایتی موسع داشت، و چون او برفت آن مملکت را بگیرم و تحت فرمان (f a ۷۲) خود آرم، و صیتی عظیم در مملکت ما بیفزاید، و ترا بطرفی از آن نصب کنم. پس سیهرس برادر خود برهاس بن کسائس را بفرستاد. نواسه چچ بزرگ که ملک کشمیر و رمل بود او با وی بیعت کرد و با لشکر خود روان شدند، تا بجوی هاسی رسیدند. آنجا نزول کردند. گماشتگان و عمال چندر که در حصار دیو دهنوز بودند متواری شدند.

موضع نصب کردند و می‌رفتند تا برسیدند به بند کاهویه. یکماه توقف کردند و عبادت بده می‌کردند. و بنزدیک چندر بن سیلانچ رسول و مکتوب فرستادند تا پیش آید و شرط مطاوعه بقیام رساند و امان خواهد. چون چندر بشنید، ابا نمود و حصار شد و استعداد حرب کرد. پس دهرسیه چچ را طرف برهناباد فرستاد، و جمله سگان آن موضع و لوهانه پیش آمدند، (ص ۲۹) و سر بخدمت نهادند. و خود بحصار ارور با داهر چچ بایستاد و ملازمت گرفت. لشکر سیهرس مدتی در بندان داد و در جنگ مقاومت نمود، تا چون بحرب با حصاریان فیروز نیامد بمصالحه پیش آمد و خواست که طلسمی سازد و داهر را بیرون آرد و مأخوذ کند؛ و چون او را بدست آرد یا بکشد حصار مسلم گردد، و مملکت مضبوط شود.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۵۲

### رسول فرستادن سیهرس (!) بنزدیک داهر چچ

پس راسل و برهاس رسول فرستادند (f ۷۲ b) که ما را اتفاق مراجعت می‌باشد، با شما می‌خواهیم که عهد وثیق در میان آریم، و این ولایت برقرار بر تو ارزانی باشد، و بعد از ملاقات باستظهار تمام داهر را باز گردانیم. داهر با پانصد مرد قلب اختیار با سلاح تمام از تکران معروف بیرون آمد، تا عهد وثیق در میان آرد، و از جانبین مصالحه ظاهر گردد. و همگنان را از خواص خود گفت که ما را جمله اعتضاد و اعتماد بر شهامت و حراست شما است؛ همه را قوت دل داد و بمواعید خوب مستظهر گردانید. و می‌رفتند تا بر در سرای راسل بن چچ طلسم رسیدند. پس راسل بفرمود تا ایشان را بر در باز دارند، و حاجبی را بخواند و گفت که با معتمدان و سیافان فرود رو و بگو که تیغهای شما نامدار است، سلاح بالا فرستید تا یکی از شمشیرهای شما اختیار کنم و نگاهدارم بیادگار. پس چون همه اسلحه بدهند همه را دستگیر کنید و الا بکشید. حاجب بر این عذر فرود آمد و زیر طاقی باستاد، و (ص ۳۰) سلاح از ایشان خواستن گرفت. ناگاه طاق فرود آمد و حاجب در زیر طاق بماند. شاه راسل خود فرود آمد و همه را پیش خواند، و از هر یکی سلاح می‌خواست و می‌نگریست. و پیش ایشان می‌انداخت، تا بداهر بن چچ رسید. داهر را گفت که تیغ خود بمن (f ۸۲ a) بنما. داهر گفت: ای ملک این خنجر برادر من است، از خود

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۵۳

جدا نکنم، هم در دست من نیک بنگر. چون بنزدیک داهر رسید، جاننداری از آن داهر پیشتر رفت و گفت: ای ملک، از این همه تیغها خنجر من بهتر است. چون راسل پیش آمد که تیغ از وی بستاند، جاندار چون شیر شوزه برجست و ریش راسل بگرفت و او را بر زمین زد و بر سینه او نشست، و گفت: خواهی که ترا هلاک کنم. داهر و تکران گرد بر گرد در آمدند و تیغها برکشیدند. راسل چون چاره ندید گفت: چه می‌خواهید، من با شما عهد وثیق می‌کنم، چنانکه صدق عهد بود و مخالفت نباشد. داهر گفت:

مرا روشن گشت که تو بر ما غدر اندیشیدی، بر قول تو ما را اعتماد نیفتد.

جزاء غدر و بد اعتقادی اول بحاجب تو در رسید که زیر طاق هلاک شد، و ترا بدست ما مأخوذ گردانید. اکنون گروگانی بده که حصار دیو دهنوز و گروگانی ما که موقوف کرده باز بسپاری، [پس] گروگانی تو باز فرستم. راسل گروگانی خود به ارور فرستاد. پنج نفر مقدم را از معارف بحصار ارور موقوف کردند، پس او را بگذاشت و عهد کردند. داهر ایشان را به برهناباد فرستاد با پانصد نفر مرد تیغ زن. راسل باز گشت و معتمدان داهر را با خود (f ۳۲ b) برد و حصارها تسلیم کرد، و طائفه که بدست او موقوف

بودند مخلص کرد. چون مکتوب معتمدان (ص ۳۱) از حصار بداهر رسید گروگانیان راسل را تشریف داد و باز فرستاد. و میان ایشان صلح افتاد و موافقت شد.

### نشستن چندر بمملکت چچ بن سیلائج

پس مملکت بر چندر قرار گرفت، و رعایا از استمالت او برآسود، و امور مملکت استقرار یافت. و پادشاهی چندر تا هفت سال بود، و در

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۵۴

هشتم سال بمرد. و داهر بمملکت ارور بنشست، و راج پسر چندر برهمناباد را مستقیم گشت. و سلطنت راج تا یک سال بیش نمود. بعد از وی دهرسیه چچ برهمناباد را در ضبط آورد، و خواهر او مایین با او موافقت نمود و بیعت کرد. پس دهرسیه دختر اکهم را بخواست و پنج سال آنجا بماند، و باطرف امثله فرستاد، و همگنان روی بمطاوعه او آوردند. پس حصار راؤر که چچ اساس نهاده بود و پیش از تمام شدن بمرد، دهرسیه آنجا مدّتی مقام کرد، و عمارت او تمام ساخت، و روستاهای حوالی را فراهم آورد، و مردمان معارف را آنجا ساکن کرد. چون آبادان شد، نام او راؤر کرد و بحصار برهمناباد باز آمد، و امور مملکت استقامت یافت.

### فرستادن خواهر مایین را بارور تا به رای باتیه تسلیم کند

پس چون دهرسیه دانست (f ۹۲ a) که خواهر او بحد بلوغت رسید، متفکر شد که مایین بزرگ شد، و میلاد او را منجمان بر طالع سعد نهادند. هنوز درین تفکر بود که رسولان سوین رای باتیه ملک رمل بخواستگاری او کس فرستاد. دهرسیه اگر چه برادر مهتر بود، جهاز خواهر رایانه بساخت، و هفصد کره اسب و پانصد نفر مرد تکر با او فرستاد، و بداهر نبشتها در قلم آورد که مایین بمملکت باتیه تسلیم کن (ص ۴۸) و شرط رای سوین آنست که حصار بوجه تملیک در دست پیمان و مهر او کند.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۵۵

پس چون رسول به ارور وصول کرد، و مدّت یکماه بماند، منجمی بود از حکماء هند که در علوم بهره بکمال داشت. روزی شخصی از اعیان ملک از وی سوال کرده بود، جواب استخراج او صواب آمد. پیش پادشاه داهر آمد. داهر از وی پرسید که تکر امروز بچه مهم مشغول بود که دیرتر آمد، و آن شغل را بر خدمت ما مقدم داشت؟ تکر گفت: بقا رای را که مرا مهمی حادث شده بود، و دل من متردد و متفکر گشته. منجمی است از جمله براهمه، مردی عالم و دانا در تنجیم، استخراجها بحکم و اتفاق می کند، و دلائل آن بتجربه موافق آمد، و بشرح و بیان تقریر کرد و صواب آن بود بگفت. (خبر) رای داهر فرمود که برو از حال (f ۸۲ b) سفر و حضر و رونق مملکت و امور سلطنت ما از وی استخبار کن. آن شخص برخاست و گفت: بقا رای را، در فیروزی و جاه رایان را از مجالست حکماء و اصطناع علماء و ادباء و براهمه وقت ننگ نباید بود، که ایشان امامان و پیشوایان مانند. بخدمت ایشان رفتن و در احترام ایشان کوشیدن از لوازم باید دانست، زیرا که رضای ایشان مزید جاه و مرتبتست، و دوام رفعت و حشمت است، و نیز فال آن بهتر که صاحب واقعه خود بمشافهه و مواجهه برسد تا جواب منجمان گویند.

### رفتن داهر بنزدیک منجم بجهه احکام خواهر خود

پس داهر را آن معنی موافق افتاد. بفرمود تا فیل را عماری بستند و برنشست (ص ۴۹) و بوثاق منجم وصول کرد. منجم چون رای

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۵۶

را بدید استقبال نمود و گفت: بقا رای را، بچه مهم وصول کرد؟ داهر گفت: ما را سوالی می باشد بجهه مصالح لشکری که روی

بدان آوردیم، و در مصالح ملک و قواعد و قوانین سلطنت و وفور مهمات استخراج می‌باید کرد، تا از عاقبت امور ما را میرهن گردد که کجا انجامد.

منجم گفت: همه کواکب سعد بطالع تو ناظر است، و هیچ نحسی از تربیع و مقابله ناموافق نیست. این حصار و مملکت تا چند سال بر تو مقرر است (f ۰۳ a) و مضبوط باشد، و اگر رای را اتفاق سفری باشد مبارکست و مسعود، و سلامت بر مسند جاه و جلال باز آید. پس گفت: طالع خواهر ما مابین چیست؟

### احکام منجم

منجم گفت: زایچه حساب چندان دلیل می‌کند که ازین حصار ارور بیرون نرود، و او را نخواهد جز رای که مملکت هندوستان در تحت فرمان و اقتدار او باشد. این دختر در حباله او باشد. چون منجم این معنی بر وی مقرر کرد، داهر متفکر شد که این چه نوع تواند بود. بخانه بازگشت و این معنی بر بدهیمن وزیر طاقی کشف کرد، که وزیر پدر او بود.

### رای زدن بدهیمن وزیر با داهر رای

وزیر گفت: کار مملکت عظیم نازکست و رای ممالک و مسالک و حشم و خدم را از ملک بریدن بزرگ کاری باشد. (مثل) فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۵۷

زیرا که پنج چیز چون از مقام خود تحویل کند طراوت نپذیرد: اول ملک از پادشاه، و دوم وزارت از وزیر، و سیوم عالم از عمل، چهارم موی و دندان، و پنجم سینه عورات - چون از جای خود بگذرد زیب ندهد. پادشاهان بجهت مملکت برادران و اقرباء را از جان مسلوب کنند، و اِلّا از ولایت بیرون کنند، و متصلان و متعلقان را در ملک مشارکه (ص ۵۰) و مداخلت روا ندارند. و چون پادشاه از مملکت خود عزلت پذیرد با عوام الناس مساوی (f ۰۳ b) گردد. و چون منجمان چنین حکم کردند، این خواهر مابین بزنی در نکاح باید آورد و با خود بر تخت بیاید نشاند، و اگر چه از صحبت او میزّا باشی اسم منکوحه تو باشد، و مملکت بر تو ماند.

رای داهر آن پانصد مرد تکر که از خواصّ و معتقدان او بودند استدعا فرمود، و گفت: مرا در کلّ احوال اعتقاد و اعتضاد بر کفایت و شهامت شما است، و از مشاورت و مناصحت گزیر نیست، و فرمان من در کلّ ممالک بالتجاء شما نافذ است. درین وقت منجمان چنین استخراج کردند که مسّماء مابین ازین حصار جائی دیگر نخواهد رفت، و شوهر او کسی خواهد بود که این مملکت بیشتر در ضبط او خواهد بود: نباید که سلطنت از من تحویل افتد، این معنی را رای باید اندیشید، و از مملکت بریدن کاری دشوار است، و بدهیمن وزیر مصلحتی می‌بیند که آن عاری بزرگست و ناپسندیده،

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۵۸

و بدنامی خاندان براهمه. و چون این حدیث نامرضی بسمع شاهان وقت رسد و در افواه عوام الناس افتد، از دین خود ما را جدا کنند و خللی در کیش ما در آید.

### طلسم بدهیمن وزیر

چون بدهیمن وزیر بخانه رفت گوسفندی بیاورد و ریگ و خردل در موی او (f ۱۳ a) پراکنده می‌کرد و آب بر وی پاشید، و شبانروز بداشت تا سبتر شد. پس بیرون راند. خلقی از صغار و کبار شهری و روستائی در وی بتعجب می‌نگریستند. تا سه روز

برینمعنی بگذشت. بعد از آن در همه شهر می گشت، هیچکس بدو التفات نمیکرد، و فراموش کردند.

وزیر گفت: ای پادشاه در هر کاری از نیک (ص ۵۱) و بد که در وجود آید سه روز در افواه مردمان باشد؛ بعد از آن هیچکس از خیر و شر یاد نیارد. تو بهیچ نوع [از] مملکت نتوانی بریدی. و این کار با دل خود راست کرده، و این طائفه از فرمان تو نگذرد، ببايد کرد. پس داهر بفرمود تا آن پانصد نفر که پیوسته بر قول ایشان اعتماد کردی، و بر صولت و شهامت ایشان اعتضاد داشتی، و ایشان نیز گوش و هوش بفرمان او داشتندی، و بر اقوال و افعال او متفق بودندی. همگان اتفاق دیدند که فرمان رای بر جان ما نافذ است، و شک نیست که پادشاهان را طراوت بپادشاهی است؛ اگر این مملکت تغیر و تبدل پذیرد، خواه برادر رسد خواه به بیگانه. چون جمله برین اتفاق دیدند، برفت و چادر خود بر سر خواهر انداخت و انگشتری و پیرایه بر وی بست و تیغ خود در کنار او داشت، و با تیغ جلوه کردند (f ۱۳ b)، و دامن چادر او را با چادر خود گره زد و بر تخت مملکت

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۵۹

پهلوی خود زیر چتر بنشانند، و آن سخن در افواه خاص و عام افتاد و کشف شد و فاش گردید :

### نیشته فرستان داهر بجانب دهرسیه بتعظیم

پس داهر بسوی برادر خود دهرسیه نیشته بتعظیم نوشت، و در ضمن آن حال طالع مابین درج کرد که منجمان چنین استخراج کردند که این دختر ملکه ارور خواهد بود، و شوهر او رای باشد که این مملکت مضبوط او گردد. اتفاقی را این عار بر قواعد رایی بر خود گرفتیم، و معذرت کرده می شود که ما را در این معنی باضطرار، نه از راه اختیار، مصلحتی رفت، معذور دار.

### رسیدن نیشته داهر بدهرسیه

چون این نوشته بدهرسیه رسید، جواب باز گفت که این معنی مستنکر بود، و این (ص ۵۲) کار ناپسندیده. اگر چه بضرورت بود یا باختیار معذور نباشی. و اگر بجهت رایی، تا مملکت دنیاوی بر تو مستقیم گردد، این باب مسدود و نامرضی جائز شمردی نه چاره بودی؛ و اگر بسبب وسواس شیطانی درین باب شروع کردی باید که باز گردی و توبه کنی و پشیمان شوی، تا از دین ما بریده نگردی، و بیعت ما با تو فسخ نشود. و اگر درین نصائح و مواعظ ازین ناحفاظی عدول نه نمائی، مستوجب

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۶۰

مطالبه (f ۲۳ a) گردی، و ایذا بتو رسد، و آنچه جزاء این افعال نامرضی بتو روی دهد از خود دانی.

پس چون مکتوب دهرسیه بداهر رسید، اندیشید که بنزدیک برادر دهرسیه رود. با وزیر مشورت کرد که بیرهناباد روم، ترا در این معنی چه صواب باشد؟

### منع نمودن بدهیمن وزیر داهر را

بدهیمن وزیر گفت: بقا رای را، ترا عظیم خطا افتاد که در چنین کار خوض کردی، که بهیچ بهانه تلافی نشود، و مخرج آن را بهیچ سیل مدافعت نتواند کرد، الا هلاکت جان باشد. و چون با برادر خود مقابل شوی امید از جان خود ببايد بریدی. و اگر ترا گمان آن باشد که برادر تو با تو مخالفت نکند، محالی بزرگ را در دل خود جای دادی، و در کار ملک و زمین و زن مشارکه و مساهمه نپذیرد، و بخطر نفس و جان برآید، چنانچه فرزند بر پدر روا ندارد، و پدر بر فرزند اعتماد نکند. و اگر رای تو برین هم مصمم است، دست از حیات ببايد شست که بهیچ تاویل مرا صواب نمی آید. داهر گفت: رای ما درین معنی چیست؟ گفت:

تدبیر صواب تو آنست که از مجالست و مخالطت برادر محترز باشی، و اشتیاق ملاقات او نکنی، و حصار را لازم (ص ۵۳) گیری، و

آنچه منجمان و کاهنان بگویند بر آن (f ۲۳ b) کار کنی، و نصیحت ایشان را متابع باشی، و الا هیچ حیلتی دیگر درین باب موافق نیست. پس داهر بر آن اشارت مستقیم گشت  
 فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۶۱  
 و حصار را لازم گرفت، و اسباب ما یحتاج حصار چنانچه غله و کاه و هیزم تفکر فرمود، و ذخیره ساخت، و عدّه و آله حرب از اسلحه و غیر آن مهیا کرد، و مستعدّ و مترصد باستاد .

### نبشته فرستادن داهر بدرسیه

پس جانب دهرسیه مکتوبی در قلم آورد بتعظیم و تقدیم، و اقرار بعبودیت او دران مکتوب درج کرد، و بجهت کار مابین ذکر فرموده بود که اگر چه مابین را نسبت پیدر ما بود فاما او از دختر جتان بود، که اصل ایشان مخالف و مجرم باشند خصوصا بر زنان جت. چون بحقیقت باز شوی، اعتقاد و اعتماد را نشایند و از امانت و صیانت دور باشند. و مثل هند معروفست که «هر که پای گوسفند گرفت بدوشید، و هر که دست زن جت گرفت بر وی شد». و چون مزاج اجنبی دارد نکاح او مباح بود، ازین نصیحت بگذر. و اگر ترا در این معنی میلی و شکی باشد، من سوگند هاء مغلظه در میان آرم، و عهدی وثیق کنم که بهمه احوال مامور تو باشم، و من بمحلّ عاملی از عمال توام در حصار ارور، و با تو مخالفت ندارم، و منازعه نکنم، و السلام .

### رفتن دهرسیه بارور تا داهر را بدست آورد

پس چون نبشته داهر به برادر او دهرسیه رسید (f ۲۳ a) و معلوم کرد که داهر از آمدن ابا نمود، و آن طلسم بر خود خوش کرد، و نصیحت برادر دامن گیر او نیامد، بفرمود تا استعداد زاد و راحله بساختند، و بر  
 فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۶۲  
 طالع سعد بتعجیل روان شدند . در راه و بیابان مهلك و رود بارها چند روزی (ص ۵۴) می‌رفت، و در هر منزل حوض می‌ساخت، و راویها و مشکهای آب بر می‌داشت، تا حشم سیراب شود و تشنه نماند. برین نسق چند روز در راه کردند، توقف می‌کردند و مدارا می‌نمودند، و داهر را غرور می‌داد، و تلبیس و طلسم می‌خواست که بنوعی او را بدست آرد. منهیان می‌فرستاد و براهها و شکارگاهها تجسس می‌کرد، تا از پیش او نگریزد. و داهر همه روز در طرب و عشرت می‌بود، و خود را مشغول می‌داشت، و جاسوسان بر راهها و شکارگاه می‌فرستاد، و متحرس می‌بود، و معتمدان و مبارزان را با سلاح تمام باطراف نصب فرمود، و بر دروازه‌های حصار هر چهار معتمدان امین و حارسان معتمد بنشانند، تا در حفظ ابواب حصار جدّ بلیغ نمایند و معتکف باشند. و دهرسیه گمان می‌برد که مگر داهر از کردهای خود پشیمان شد. چون بقرب سه روز راه برسید، منهیان او باز رفتند و گفتند داهر چچ و حشم او همه روز بمعاشرت و ملامتی (f ۲۳ b) مشغول‌اند، و از جانب دهرسیه اندیشه ندارند .

### کوشش کردن دهرسیه که داهر را بگیرد

پس دهرسیه طمع در بست که چون غافل می‌باشد مگر این حصار مسلّم ما گردد و بدست من آید. از آنجا کوشش کرد و برسم پاره تازی براند. شبانروزی در میان بکرد، بیست فرسنگ براند و بوقت  
 فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۶۳

سحرگاه بارور رسید. و داهر مهیا و ساخته صید شده بود که برود. چون اسب پیش آوردند، ناگاه سوار پیدا شد . و بعضی سوار باطراف نشانده بود. چون سوار بدر حصار رسید درهای حصار بستند، و مردمان با سلاح بر کنگرها برآمدند. و دهرسیه بر در حصار

بایستاد و دربانرا گفت: که در باز کنید تا درآیم. حصاریان در نکشادند (ص ۵۵) و بجنگ ایستادند دهرسیه بداهر کس فرستاد و پیغام داد که من بحرب و مخاصمت نیامده‌ام، این حصار دار الملک پدرم بود، و از وی بمن رسیده، و ترا از دست من. تو بدینموضع عاملی باشی، رائی مراست، و در یک ملک دو چتر نبوده است، دست تصرف ازین مملکت کوتاه کن و حصار بمعتمدان من باید سپرد. داهر گفت: تو بنزدیک میای، بیرون لشکرگاه کن، و معتمدان خود را بفرست تا مرا اعتمادی افتد، و بیرون آیم و حصار بتو تسلیم کنم.

چون دهرسیه را معلوم شد که روی بمدافعت (f ۴۳ a) آورد، و این حيله میسر نه شد، از آب مهران عبره کرد و نزول نمود، و بجهت گرفتن داهر یک سودائی می‌پخت و تفکری پیش خاطر می‌آورد، که اول با وی مواسا و مدارا کنم. و بر سییل برادری و قرابتی تواضع می‌نمود مگر بوجه خوبتر از حصار بیرون آید، و بنزدیک اکابر و اعیان ارور کس می‌فرستاد که مگر با وی بیعت کند، میسر نشد.

### تدبیر کردن داهر با وزیر

پس داهر بدیمن وزیر را بخواند و گفت: چندین مواسا و تواضع

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۶۴

در مراسلت بجای من می‌آرد، و رای من چنان اقتضا می‌کند که بیرون روم، و رضای برادر مهتر دریابم، و گمان می‌برم که بر من غدر نخواهد کرد.

بدیمن وزیر گفت: ای رای برین قول اعتماد نشاید کرد، و بدین خدیعه و تمویه فریفته مشو، و گفته او قبول مکن، زیرا که ملوک را حیلها باشد، و دام و غدر ایشان قول و سوگند است، که بمدارا و طلسم خصم را بدین دام ماخوذ گردانند، و بهر انواع و تواضع سخن گویند، تا غرض ایشان (ص ۵۶) بحصول پیوندد. و در آداب ملوک گفته‌اند که دشمن را بمکر و تلبیس بدست توان آورد، و کار باید بست، و هر که در دام بلا افتد حيله او را دستگیر نیاید، و مکر و غدر بجهت کار انتقام ملوک پیدا آورده‌اند، و من ترسان می‌باشم که (f ۴۳ b) نباید ترا از دهرسیه نکبتی رسد، یا باسیب دام در قفص محنت گرفتار گردی، و خلاص آن بر تو متعذر شود. داهر گفت: که اگر چه جای خوفست و ایمن نتوان بود، فاما برادر هم تنی است و مرا از وی گریزش نتواند بود که آنچه فرمود باجابت متصل است، و من بخدمت حاضر آیم. باید که مرا اعتماد افتد که ایمن بگردم. پس رای دهرسیه سوگند نامه بعهد وثیق بنوشت و گفت: من بجهت اعتماد تو تنها آیم، و تو با حشم بیرون آئی تا ترا ببینم. هم برین پیمان هر دو متفق شدند و میعاد نهادند. چون روز دیگر قرص آفتاب گردون از مطالع شرق سر برآورد و عالم جامه کحلی از دوش برانداخت، دهرسیه بر فیل نشست و بدروازه غربی بارور درآمد. کوتوال بداهر معتمدی فرستاد که رای دهرسیه بر در حصار آمده است، فرمان چیست؟

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۶۵

داهر فرمود در باز کنید و او را تنها درآرید. پس دهرسیه را درآوردند.

داهر بدیمن وزیر را بخواند و گفت: دهرسیه در حصار درآمد، و چون آمد مرا بی شک پیش او بیايد رفت، و اگر فرماید که بیرون آی از فرمان او عدول ننمایم: رای تو درین باب چیست؟ وزیر گفت: ترا بر قول او اعتماد نشاید کرد، از آنچه از افواه لشکر او استماع می‌افتد که غدر می‌اندیشد. اول او را در حصار آوردن مصلحت نبود، و اگر درآمد، چون تنها است و بکشتن او مصلحت نمی‌بینی، (ص ۵۷) او را دربند و زندان کن، تا آنگاه که در میان شما وثیقی با اعتماد و اعتضاد پیدا آید، و الا این رائی بمراد تو گردد. نصیحت من بشنو، و رای تو در آنچه اقتضا می‌کند صوابتر نیست.



پس داهر آن معنی وزیر (f ۵۳ a) نشنید، تا دهرسیه بر فیل سوار شده بر در سرای او درآمد. داهر پیاده پیش او دوید و دهرسیه را خدمت کرد و گفت: در کوشک فرود آی. دهرسیه گفت: فرود نیایم و گفت بر پیل نشین تا بیرون رویم و ساعتی بنشینیم و از غم و شادی باز گوئیم، تا خاص و عام را معلوم شود که میان ایشان موافقت پیدا آمد، و مخالفتی و منازعتی نیست، و هیچ خصمی و نَمّامی در میان ما راه نیابد، و این خبر باطراف عالم منتشر گردد، و جمله اعداء ما سرنگون و خجل گردند، و دوستانرا مسرت و شادی بيفزاید. و بعد از ان سلامت بعد از مجالست

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۶۶

و موانست بوطن خود مراجعت کنی. داهر مطاوعه او را انقیاد نمود و فرمان او بجا آورد. وزیر بدهیمن تاسف می خورد و از عاقبت این مکر متفکر می بود. دهرسیه پیلان را فرمود که پیل را پیشتر آر تا داهر بنشیند. داهر بر فیل نشست و ردیف او شد. پیل را براند و هر دو روان شدند.

و بدهیمن وزیر بر اسب نشست، در پهلوی او سوار شده می رفت، تا بنزدیک دروازه رسید. داهر پشیمان شد و بترسید، و روی سوی بدهیمن وزیر کرد و گفت: رای ما چیست که ما را بیرون رفتن صواب نمی آید.

وزیر گفت: تَرَكْتُ الرَّأْيَ بِالسَّرَايِ یعنی [خرت را به] قسطنطین گم کردی بکنوج می طلبی. گفت آخر بگو که حيله من (ص ۵۸) چیست که (f ۵۳ b) دل باور نمیدهد که بروم. گفت: هیچ تدبیر نیست، الا چون بدروازه رسی، دست در پیشانی در زن، و از فیل معلّق شو تا فیل بیرون رود؛ بعده ما در بیندیم و ترا فرود آریم. داهر را آن تدبیر موافق آمد. چون بدروازه رسید و نیمه فیل پیشین بیرون رفت، داهر دست در پیشانی در آویخته اسکفه در زد و خود را از فیل جدا کرد، و فیل بیرون رفت. بدهیمن در حصار به بست و داهر را برفق فرود آورد.

چون دهرسیه باز پس نگریست داهر را ندید، و در حصار را استوار دید. غمگین شد و رنجور باز گشت، و بلشکر گاه رفت. حالی از پیل فرود

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۶۷

آمد تپش اثر کرد، و دوم روز آبله بر تن او پیدا آمد. همدران چهارم روز بمرد، و جان عزیز را بیاد داد، و بملک الموت تسلیم کرد، و لشکر متردد شد.

### خبر یافتن داهر از مرگ دهرسیه

چون ازین حادثه خبر بداهر رسید، داهر خواست تا به دفن و سوختن برادر بیرون رود. وزیر بدهیمن گفت: بقا رای را، تعجیل نباید کرد. رایان را ازین نوع مکرها می باشد، باید اندیشید - خود را مرده سازند، و چون بدفن او روی غدر کند و بدست بلا گرفتار شوی، و تاسف و تلهف مفید نباشد. (مثل) در مثل آورده اند که روباهی چون از دویدن بماند، خود را مرده سازد تا مردار خواران گرداگرد او می آیند، او بر می جهد و ایشان را می گیرد و می خورد. پادشاه را از خصم (f ۶۳ a) ایمن نشاید بود. معتمدی را بتفحص و تجسس آن بفرستید تا آن معنی استکشاف پذیرد. و آن منهی مر اکابر و اعیان او را متاسف دید، و رسم عزا در پیش گرفته (ص ۵۹) پیشتر رفت و گفت: مرا رای داهر بعیادت دهرسیه فرستاده است؛ شما را غمگین می بینم، حال چیست؟ دو کس از ان معارف برخاستند و او را بر سر دهرسیه بردند تا معاینه کند. و تعزیت آشکارا کرد. و انگشتی دهرسیه بجهت صحت خبر آن رسول را دادند و بفرور باز گردانیدند.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۶۸

چون رسول آن خبر را بداهر رسانید و انگشتی بر وی تسلیم کرد، در حال بی تأمل و توقّف با جمله ثقات و اکابر برون آمد، و از آب مهران گذر کرد، و بلشکرگاه رفت، و درون خرگاه برادر شد. چون او را بدید جامه پاره کرد و دستار را از سر برداشت، و جزع و فزع و تضرع و زاری پیش گرفت .

### سوختن دهرسیه

پس بفرمود تا چوب صندل فراهم آوردند، و دهرسیه را بسوخت و تعزیت بداشت . روز دیگر خزانه برادر برداشت، و خدم و حشم او را در بیعت و فرمان خود آورد. تا مدّت یکماه در ارور مقام کرد، و زن او که دختر اکهم لوهانه بود در نکاح خود آورد، و بحصار برهمناباد رفت و آنجا مقام کرد. و ملک دهرسیه سی (۴) سال بود .

### رفتن داهر بحصار برهمناباد

پس داهر بحصار برهمناباد یک سال (f ۶۳ b) مقام کرد تا از اطرافِ مُلک همگنان سر در ربقه اطاعت آوردند. و داهر چچ پسر دهرسیه را بخواند و با وی بیعت کرد، و خود بحصار سیوستان رفت. و از آنجا بحصار راؤر آمد، و آن حصار را چچ پدر او اساس نهاده بود و هنوز تمام نشده بود که بمرد. داهر آنجا مقام کرد و عمارت فرمود تا تمام شد . چهار ماه

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۶۹

تابستان براؤر توقف کردی که (ص ۶۰) موضعی بود خزّم، و هوای موافق و آبهای خوشگوار . و چهار ماه زمستان و تیر ماه در برهمناباد بودی . و چهار ماه بهار در ارور بودی . همبرین نسق هشت سال بگذشت تا مملکت و پادشاهی او بغایت رسید، که آواز سلطنت او باطراف عالم منتشر شد، و اطناپ سراپرده فرمانروائی او در ممالک سند و هند استحکام پذیرفت، و پادشاهان آن حدود و ملک رمل را از مال و فیل او معلوم گشت.

### آمدن ملک رمل بچنگ رای داهر چچ

پس ملک رمل با حشم انبوه و فیلان مست و شجاعان دلیر از سوار و پیاده روی بحرب آورد، و از جانب بودهیة بروستای راؤر در رسید و مبلغی از ممالک او در ضبط آورد، و از آنجا عبره کرد و بر ارور برآمد . چون خبر شاه رمل بداهر رسید، بدهیمن وزیر را بخواند و گفت که خصمی قوی حال در سواد ولایت ما درآمده، تدبیر کار چیست، و درین (f ۷۳ a) مشاورت ترا چه روی می دهد؟ ما را اعلام بده. بدهیمن وزیر گفت: بقا رای را، اگر بقوّت و شوکت در حرب و مخاصمت با وی مقاومت توانی نمود، مستعد حرب پیش او رو، و بنام و ننگ تیغ بزن و خصم را دفع کن، ولایت بر تو ماند؛ و الا بمصالحت و موافقت با وی بیعت باید کرد .

و اگر مال باید داد، خزائن و دفائن بجهت این روزگار

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۷۰

رایان بجمع آرند و دینه سازند، تا باستظهار مال حشم قائم کنند، و بواسطه لشکر روی بخصم آرند و نفس و جان بنام و ننگ در کار ملک کنند، و الا از وجه مال خصم را دفع کنند، که مرد را بواسطه مال همه کار دنیا طراوت پذیرد، و هر دشمن و قصاص را بدو مندفع گرداند، (ص ۶۱) و هم زاد و راحله آخرت از وی توان ساخت. داهر گفت که مرگ بنزدیک من دوستر است از آنچه بر وجه مذلت سر بخدمت غیری فرود آرم، و این عار چگونه توانم کشید؟

## رفتن محمد علافی عربی بجنگ ملک رمل

پس مردی از علافی عرب از بنی سامه که عبد الرحمن بن اشعث را بسبب گریختن از جنگ بکشته بود بترسید، و خود را بداهر پیوست و با پانصد مرد عربی با وی بیعت کرده بود. بدیهیم وزیر گفت که هیچکس چنان شیوه جنگ نداند که اهل عرب. (f ۷۳ b) علافی را استدعا فرماید تا بحکم مشاورت این معنی از وی استخبار کنی، بدلیلی نماید.

داهر بر فیل نشست و بنزدیک او رفت، و گفت: «ای وجیه العرب، من جانب ترا رعایت می کنم و ترا عزیز می دارم، تا چنین وقت ما را از تو اعانتی باشد؛ اکنون خصمی قوی حال ظاهر شده است؛ رای صواب تو چه اقتضا می کند؟ ما را اعلام ده، و از آنچه میدانی و می توانی باز گوی.»

علافی گفت: «رای را ازین حال خوشدل باید بود، و هیچ اندیشه

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۷۱

بخود راه نباید داد، که تدبیر موافق من ایشان را کفایت است. سواران اختیار از خواص قلب خود بمن نصب کن، تا من بیکبار گرد ایشان برآیم، و طریق شوکت و حزم ایشان دریابم، و تو در یک فرسنگ زمین خندقی بساز و بایست». داهر را آن تدبیر صواب آمد. خود آنجا مقام کرد، و علافی بر سیل طلایه گرد ایشان برآمد و معلوم کرد که در شها ایمن می باشند، و هراسی ندارند، و حرس و پاس نمی دارند.

علافی با پانصد مرد عربی و مبارزان (ص ۶۲) هند بر ایشان شبخون آورد. از چهار طرف نعره زدند و در لشکر ملک رمل افتادند. شوری و اضطرابی در ایشان افتاد. تیغ بر یکدیگر نهادند. و بعد آنچه کشته شدند هشتاد هزار مرد جنگی (f ۸۳ a) و پنجاه سلسله زنجیر فیل ماخوذ گشت، و سلاح و اسب بی نهایت بدست ایشان افتاد، که در حد احصا و عد استیفا نیاید. پس روز شد. بندیانرا حاضر گردانید و خواست که بکشد. وزیر گفت:

چون خدایتعالی ترا فتح ارزانی داشت، منت دار و شکر کن؛ و شرط است پادشاهان را که چون ملوک و بزرگان را فتح روی دهد، و اکابر و اعیان خصم بدست ایشان مأخوذ گردند، بخشایش آرند. تدبیر صواب تو آنست که بندیانرا مخلص فرمائی و جان ایشان به بخشی. و رای داهر بندیانرا بدان اشارت آزاد کرد، و رای او مبارک دانست، و فرمود که [ای] وزیر صواب رای و مشیر مبارک از من چیزی بخواه. وزیر گفت: مرا فرزندی

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۷۲

نیست که نام من در دنیا زنده ماند، بفرمای تا سیم سکه دار ضرب رای آنچه می رساند و بنام شاه مشرف می گردد، بر طرف دیگر نام بنده زده مهر درم نقش کنند، تا نام بنده طفیل مهر سیم رای باقی ماند، [و] تا انصرام دور هند و سند مستقیم باشد و ذکر آن محو نگردد. رای داهر بفرمود تا همچنانکه وزیر التماس کرده بود بساختند.

(هذا الباب) رائی داهر استقرار یافت، و قوت و شوکت کامل پذیرفت، چنانکه مال دار الخلافة باز گرفت و تمرد و تعند نمود.

## تاریخ خلفاء راشدین (f ۸۳ b) تا ولید

راویان این اخبار و متصرفان این آثار (ص ۶۳) چنین آورده اند که اول غزو لشکر اسلام [که] ببلاد هند و سند نامزد شد در خلافت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه بود، بعد از هجرت رسول صلی الله علیه و سلم بیانزده سال. اول عثمان بن ابی العاص الثقفی را به بحرین فرستاد، و [او] با لشکر بسوی عمان روان شد و کشتیها با حشم از راه دریا نصب فرمود، و مغیره بن ابی العاص بر سر آن لشکر به بحرین فرستاد، تا از ان راه به دیبل رود. و در ان عهد رای سند چچ بن سیلائج بود. سی و پنج سال بر ملک او

گذشته بود. و اهل دیبل مردمان تجار بودند، فتحنامه سند (چچ نامه)؛ متن؛ ص ۷۲

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۷۳

و بجهت چچ رای مَلِکی بود نام او سامه بن دیوانج. چون لشکر به دیبل رسید، از حصار بیرون آمد و جنگ پیوست. پس مردی بود از ثقیان، او حکایت کرد که چون لشکرها مقابل شدند مغیره ابی العاص تیغ برکشید و می گفت: بسم الله و فی سبیل الله، تا شهید شد. از وی پرسیدند که تو جنگ می کردی و چگونه میدانی؟ گفت: بدست جنگ می کردم، و بدل و گوش این احوال استماع می نمودم.

و هم در خلافت عمر بن الخطاب رضی الله عنه ابو موسی اشعری رضی الله عنه بعراق نامزد شده بود، و ربیع بن زیاد حارثی را در خیل او به مکران و کرمان نصب کردند. و بجانب ابو موسی اشعری از دار الخلافه (f ۹۳ a) بنوشتند که از حال ولایت هند و کرمان و عراق اعلام ده. چون حال [ابن] ابی العاص معلوم شد که هند و سند را رانی پیدا آمده که تمرد و تعند می کند، و طریق عصیان در دل دارد، ابو موسی اشعری آن حال را به امیر المومنین عمر رضی الله عنه بنوشت و اعلام داد. او را (ص ۶۴) از غزو هند منع بلیغ فرمودند.

و هم در آن وقت واقعه شهادت عمر بن الخطاب رضی الله عنه حادث شد، و خلافت بأمیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله عنه رسید. خواست که لشکر بغزو هند و سند فرستد. و حشم به قنابیل و مکران بود،

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۷۴

و سردار لشکر عبد الله بن عامر بن کریز را فرموده بود: اندیشید که از حال بلاد سند معلوم کند، که مردی با صلاح [و] عفاف و عاقل نامزد کنی، تا جمله احوال سند و هند با اتفاق و امتحان روشن گردد، و بشرح و بسط اعلام دهد. پس عبد الله بن عامر حُکیم بن جبلة العبدی را فرستاد.

(خبر) و در حدیث از عبد الله بن عمر بن عبد القیس می آرند که حُکیم مردی سخن گوی بود، و در فن نظم و اشعار کامل بود، چنانکه در مدح علی بن الطفیل الغنوی گفت و او مردی جاهلی بود: شعر

و أهلكني لكم في كل يوم تعوجكم علي و أستقيم

رقاب كالمواجن خاطيات و أستاه علي الأكوار كوم

و در (f ۹۳ b) مدح علی بن ابی طالب رضی الله عنه بوقت آمدن ببصره گفت: شعر

ليس الرزية بالدينار نفقده إن الرزية فقد العلم والحكم

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۷۵ و إنّ أشرف من أودى الزمان به أهل العفاف و أهل الجود و الكرم

و بعضی مقرران این روایت و محرران این داستان روایت کرده اند که امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه بجانب عبد الله بن عامر بنوشت که حکیم بن جبلة را بهند و سند فرستد، تا علم بلاد معلوم کند.

پس عبد الله او را نامزد کرد. چون آن بعد از فهم احوال مراجعت نمود و بنزدیک ابن عامر باز آمد و تمامت اخبار بشرح و بسط از قواعد رزم و لشکر کشی (ص ۶۵) و معاقل ساکنان آن زمان و نواحی بر وی تقریر کرد، عبد الله او را بنزدیک امیر المومنین عثمان رضی الله عنه فرستاد. چون برسد و شرط خدمت به اقامت رسانید، امیر از وی پرسید که یا حکیم هندوستان را بدیدی و از حالها معلوم کردی؟ گفت: نعم یا امیر المومنین. گفت: صفت کن. گفت: ماءها و شل و ثمرها دقل و أرضها جبل و أهلها بطل، إن قلّ الحيش بها ضاعوا و إن كثروا جاعوا یعنی آب او تیره است و میوه او مقاتل است و ترش و زمین او سنگلاخ است

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۷۶

و گل او شوره؛ اگر لشکر اندک رود زود ضایع شود، و اگر حشم کثیر و بیشتر روند گرسنه مانند و هلاک شوند. (f ۰۴ a) پس

امیر المومنین عثمان بن عفان رضی الله عنه گفت که در عهد و وثیقت چگونه‌اند: وفادارانند یا جفا خواه؟ حکیم گفت: خائن و غدارانند. پس عبد الله را از لشکر سند احتراز کرد و کسی را نفرستاد.

### خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه

پس خلافت به امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه رسید در آخر سنه ثمان و ثلثین. مفسران زمان و مشاطگان تفسیر و بیان چنین آورده‌اند که چون خلافت به امیر المومنین علی رضی الله عنه رسید، گویند اهل شهر را با همدیگر مخالفت و منازعت افتاد. عامر بن الحارث بن عبد القیس روایت کرد که چون مردمان اطراف مخالفان شدند، تاغر (؟) بن دعر را به نعره‌ها بر سر لشکر نامزد فرمود، و جماعتی از اکابر و اعیان حشم در خیل او نصب کرد، و از راه بهرج و کوه پایه روان شدند، در آخر سنه ثمان و ثلثین. بهر موضع که می‌رسیدند

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۷۷

مظفر و منصور می‌بودند (ص ۶۶) و غنائم و برده بسیار می‌گرفتند، تا بکوه کیکانان رسیدند، و آن طائفه بجنگ ایستادند.

### خبر جنگ ایشان

هذلی حکایت کرد که در آن لشکر حارث بن مرّه مردی شجاع بود، و یک هزار مبارز سلاحدار در خیل او بود، و سه نفر غلام شجاع و سلاح داشت: یکی را سلاحدار خود فرمود و دو نفر را بر سر لشکر نقیب کرد، (f ۰۴ b) و هر یکی را بر پانصد نفر مرد سرخیل کرد. چون بمکران وصول کرد این خبر به کیکانان رسید. اهل کوه پایه و کیکانان جمع شدند. در سال سنه اثین و اربعین [به] کیکانان رسیدند. سکان آن موضع مستعد حرب بایستادند و جنگ پیوستند. قریب بیست هزار مرد پیاده جمله شدند. لشکر اسلام را غزائی باو گشت. چون چاره ندیدند بیامدند و درب گرفتند. چون لشکر از غزا باز گشته به تکاب کیکانان فرود آمد، خواستند که راه بگیرند. لشکر عرب تکبیر بر آوردند؛ از چپ و راست کوهها نعره تکبیر بر آمد که الله اکبر. کافران کیکانان چون بشنیدند، از هول آن هراسی بر ایشان راه یافت: بعضی پیش آمدند و اسلام قبول کردند، و باقی هزیمت شدند. و از آن گاه الی یومنا هذا در ایام موسم حرب آواز تکبیر از آن کوه بر می‌آید. درین فتح بودند که خبر

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۷۸

شهادت امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه رسید. از آنجا باز گشتند. چون به مکران رسیدند، معلوم شد که معاویه بن ابی سفیان خلیفه شد.

### خلافت معاویه بن ابی سفیان

خلافت معاویه ابن ابی سفیان در شهر سنه اربع و اربعین بود.

مصنفان تاریخ از مهلب چنین روایت کردند، و او از هذلی شنید، و هذلی از قاسم حکایت کرد، و گفت از نصر بن سفیان استماع دارم، که چون معاویه در خلافت (f ۱۴ a) مستقیم شد عبد الله بن سوار [العبدی] را با چهار هزار سوار بولایه (ص ۶۷) سند نصب کرد، و حوالت و تولیت آن بروی مفوض فرمود، و گفت: در بلاد سند کوهی است آن را کیکانان گویند، و آنجا اسبان بلند با هیئت و صورتی موزون می‌باشند، و پیش از تو غنائم آن موضع رسیده است، و مردمان غدارانند و به پناه آن کوه تمرّد و تعّد می‌نمایند.

و عمر بن عبد الله بن عمر را بفتح ارمایل فرستاد، و عبد الله بن عامر را به بصره نامزد کرد، تا بنزدیک قیس بن هاشم السلمی رود،

و با او بغزو عمان و اردبیل و جِزْم و کند و تنها با هزار نفر مرد اختیار برود .

(خبر) روایت کند ابو الحسن از هذلی و او از مسلمه بن محارب بن زیاد شنید که چون معاویه عبد الله بن سوار را با چهار هزار نفر سوار فرستاد، و در لشکر او هیچ کس آتش نیفروخت، از آنچه زاد ساخته و

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۷۹

مهینا داشتند، تا شبی از شبها شعاع از آتش در لشکر پدید آمد، تفحص کردند، معلوم شد که زنی حامله بود، حمل بنهاد و با آتش حاجت بود. عبد الله او را اجازت کرد آن زمان شادیهها بسیار کرد، و سه روز لشکر را طعام داد. پس چون بیلاذ کیکانان رسید، دشمن غلبه آورد، و لشکر اسلام ایشان را منهزم کرد و غنائم بسیار گرفتند. کیکانان جمله (f ۱۴ b) شدند و درهای کوه بگرفتند و جنگ خیره شد، چنانکه عبد الله بن سوار با جماعه سلاحداران و خواص باستاد و آواز داد که ای فرزندان مهاجر و انصار، روی از کافران نگردانید تا در ایمان شما خللی در نیاید و شهادت بیابید. لشکر اسلام بگرد رایت و علم عبد الله فراهم آمدند. مردی از بنی عبد القیس بیرون آمد و مبارز خواست. رئیس عدو با وی مقابل شد، و یاسر (ص ۶۸) بن سوار هم با بنی عبد القیس روان گشت. حمله بردند و آن رئیس را بینداختند. لشکر کیکانان همه برآمدند. لشکر اسلام بعاقبت هزیمت شد. همه کوهسار از مرده سپاه پر نمود. مسلمانان مراجعت کردند و بمکران باز آمدند.

(خبر) ابو الحسن روایت کرد از حاتم بن قیصه البهلی، شنیدم که او گفت: آن روز من در لشکر بودم. دیدم که ابن سوار با جوانی مقابل شد، و اصحاب او حمله کردند، و بسیار کس از دشمنان بکشتند، و بعد از غزای بسند شهید شد، و من کشتگان را مسلوب می کردم،

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۸۰

صد انگشتی بهمهر یافتم. پس عبد الله بن عبد الرحمن العبدی گفت که من اشعار جنگ او شنیده‌ام که در پیش معاویه گفتند-  
شعر:

من کابن سوار إذ جاشت مراجله فی الحرب لا أوقدت نار لها بعده  
کانت مراجله للرزق ضامنة فإِنَّهِنَّ بنات الحرب (f ۲۴ a) و الجوده  
و قال الأعور الشّنی - شعر:

أبلغ ربیعاً أعلاها و أسفلها أنا وجدنا ابن سوار کسوار  
لا یسمن الخیل إلا ریث یمهلها و ما سواه فتردی طول أعمار

### ولایت سنان بن سلمه بن المحبّق الهذلی علی ثغر الهند

مشاطگان این تاریخ از هذلی و عیسی بن موسی آورده‌اند که او از پدر روایت کرد که چون عبد الله بن سوار شهید شد، سنان بن فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۸۱

سلمه را نامزد کرد. و بعد از آن معاویه بجانب زیاد مکتوبی در قلم آورد، که مردی را که شایسته ثغر هند باشد اختیار کنی. چون مثال برسید زیاد احنف بن قیس را فرمود که هم او پسند است و امّ مومنان است. پس او به مکران رفت، و مدت دو سال آنجا ماند و بعد دو سال و یکماه معزول شد.

### ولایت راشد بن عمرو الجدیدی علی ثغر الهند

(ص ۶۹) ابو الحسن از هذلی شنید و او از أسود روایت کرد که چون زیاد ابن سلمه را معزول کرد راشد بن عمرو را بر سر ولایت

هندوستان بفرستاد و عامل کرد. و راشد مردی شریف بود و بزرگ همت داشت. معاویه او را بخواند، و بر تخت نشاند، و تا دیری مشاورت کردند. پس بزرگان را گفت که راشد مردی شریف است، و مقتدای او را نکو دارید و مطاوعت کنید، و در محاربت او را یاری دهید (f 24 b) و تنها مگذارید. پس چون راشد به مکران رسید، با بزرگان و اعیان (و روی) عرب بنزدیک سنان رفت، او را قوی رای و کامل دید. گفت که و الله سنان مردی بزرگست و سزاوار مهتری و لشکرکشی است و مبارز است. هر دو بنشستند. و او را معاویه بر راه کرده بود که از احوال سند و هند پیوسته اعلام دهد. چون رازها گفتند، از وی احوال سند پرسید و عزم لشکر مصمم کرد.

(خبر) چنین می آرند از عبد الرحمن بن عبد الله السلیطی که او گفت: من از عبد الرزاق بن سلمه شنیدم که چون راشد بن عمرو بناحیت سند

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۸۲

رسید و مال کوه پایه حاصل کرد، به کیکانان رفت و مال گذشته و حال بتحصیل رسانید، و غنائم و برده عصاء که نهب کرده بود بچنگ آورد.

و بعد یک سال از آنجا بازگشت، و از راه سیستان روان شد تا بکوه مندر و بهرج رسید. و مردمان آن کوه جمعیتی ساختند، و قریب پنجاه هزار مرد جمله شدند و راه بگرفتند. و از بامداد تا نماز دیگر جنگ کردند تا راشد شهید شد. باز ولایت به سنان بن سلمه دیگر بار مستحکم شد.

### [ولایت سنان بن سلمه]

چنین آوردند از یسار القرشی که چون راشد بن عمرو شهید شد، زیاد مر سنان بن سلمه را (ص ۷۰) عامل کرد و مباحث نمود، زیرا که (f 34 a) در عهد پیغمبر صلی الله علیه و سلم متولد شده بود.

و چون بشارت پیدر او رسید، پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم: یا سلمه أبشر باینکه گفت: اگر در سبیل خدائتعالی خود را و او را فدا کنم اولیتر بود که هزار فرزند بغير سبیل الهی باشند. رسول صلی الله علیه و سلم او را سنان نام کرد. پس چون نامزد شد، با لشکر آراسته برفت. پیغمبر علیه السلام و التحیه را در خواب دید. فرمود که «پدر تو بمردانگی تو می نازید، امروز روز تست، بسیار ولایت در ضبط تو آید، صلاح ایشان باشد».

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۸۳

از آنجا روان شد و بعضی از ولایتها مضبوط کرد تا برسید بولایت کیکانان، و بهر موضعی که می رسید سنتهای نیک می نهاد، تا بناحیت بودیه رسید.

بر وی غدر کردند و شهید شد. پس ابن خلاص البکری این شعر بگفت:

أبلغ سنان بن منصور و إخوته أعنى هذیلا ، كراما غير أعمار

أنا عتبنا عليكم في إمارتكم و الدهر ذا قلل في الناس دوار

يعطى المجزىل و ينشر غير مستر و لا يزید ثرى من بعد إقتار

لم ينزل القوم إذ حنت فقاتهم كابن المعلى و لا مثل ابن سوار

و لا ابن مرة إذ أودی الزمان به كم فلل الدهر من ناب و أظفار

### ولایت مندر بن جارود بن بشر

پس ولایت به منذر بن جارود بن بشر حواله (f ۳۴ b) افتاد. و چون بجنگ بفرمان خلیفه بتاریخ سنه احدی و ستین منذر تشریف امارت پوشید و روان شد، جامه او در چوب بالا آویخت و بدرید. عبید الله بن زیاد فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۸۴

غمگین شد و گفت: فال منذر نیکو نیست. او را وداع کرد و باز گشت و بگریست و گفت: منذر ازین (ص ۷۱) سفر باز نیاید و هلاک شود.

عبد العزیز مر ابن زیاد را گفت که مال تلف می شود و کسی را نصب نمیکنید؟ گفت: منذر را فرستادم که هیچکس در محاربت و شجاعت با وی مقابل نتوان شد. اگر بختش یاری دهد، با حصول غرض باز آید.

(ولایت منذر) پس چون منذر از آنجا روان شد و بولایت خصمان رسید، در حدّ پورالی رنجور شد و جان بحق تسلیم کرد. و پسر او حکم بن منذر به کرمان بود. بنزدیک او نبشته فرستاد. پس برادر او از عبد العزیز آن ولایت درخواست کرد. و حجاج بر در رسیده بود که آواز بانگ نماز برآمد. حجاج روی سوی عبد العزیز کرد [و گفت که] اگر آواز بانگ بسمع من نرسیدی برادرش را بخط سیاست کردمی. بزرگی از اکابر و اعیان ما در سیل خدایتعالی جان خود فدا کرد پسر او بر جای اوست، و تو ولایت درخواست می کنی؟

### ولایت حکم بن منذر

چنین آورده اند که چون حکم برسد و عبید الله را خیر کردند، بگریست و اندوهناک و غمگین شد، و پسر او را بخواند و سیصد هزار درم بوی بخشید. تا (f ۴۴ a) ششماه بعد از آن ولایت هند بحواله او بود.

پس چون حکم تشریف پوشید، [و] مردی دلاور و شجاع بود، (پس) عبد الله الأعور الحواری برخاست و این اشعار بخواند:

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۸۵ یا حکم بن المنذر بن الجارود أنت الجواد و الجواد محمود

سرادق المجد عليك ممدود نبت في الجود في أصل الجود

### خلافت عبد الملك بن مروان

چنین آورده اند راویان تاریخ که چون نوبت به عبد الملك بن مروان رسید، عراق و هند و سند به حجاج بن یوسف داد. پس حجاج [سعید] ابن اسلم کلابی را به مکران فرستاد. (ص ۷۲) چون آنجا رسید سفهوی بن لام الحمامی از ازد بیامد. سعید از وی پرسید که آنجا فرود آیم، یار من باش و با من بیا. گفت حشم ندارم. گفت دیوان خلافت را فرمان می کنم؟ گفت: و الله که در عمل تو در نیایم و عار دارم. سعید او را بگرفت و بکشت و پوست او را بکشید، و سر او را بنزدیک حجاج فرستاد، و بمکران رفت و بنشست، و در تحصیل مال معتمدان نصب کرد و بمدارا و مواسا بیشتر مال هندوستان حاصل کرد، تا روزی در مرج باخراج می آمد و با علافیان مقابل شد.

### خبر العلافین و خروجهم

در احادیث می آرند از قتیبه بن اشعث که روزی کلب بن خلف

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۸۶

المغنی و عبد الله بن عبد الرحیم العلافی و محمد (f ۴۴ b) بن معاویه العلافی با همدیگر رای زدند که سفهوی بن لام از ولایت ما بود از اهل عمان، و ناحیت ما بروی آمیخته است، و سعید را چه محلّ باشد که قرابت ما را بکشد. چون در مرج باخراج می آمد،



مقابل شدند و مقالات کردن گرفتند، تا کار بجنگ کشید. علافیان غلبه کردند و سعید را بکشتند، و به مکران بنشستند. پس فرزدق این شعر بگفت:

سقى الله قبرا من سعید فأصبحت نواحيه أرهى عليك ترابها  
لقد ضمنت أرض بمکران سیدا کریمآ جوادا لا یواکف سحابها  
شدیدا علی الأذنین منك أحسنوا عليك من الثوب المهام حجابها (؟)  
إذا ذکرت عینی سعیدا تجددت لها عبرات يستهلّ انسکابها  
فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۸۷

پس حجاج بر [مردم] سعید پر خشم شد، [و] باز پرسید :

امیر شما کجاست؟ چون مقرّ نمی شدند، چند کس را از ایشان علف تیغ کرد تا مقرّ آمدند که علافیان بر وی غدر کردند و او را بکشتند، (ص ۷۳) پس حجاج شخصی را بفرمود از بنی کلاب تا سلیمان علافی را بکشتند و سر او بخانه اتباع سعید بفرستاد ، و قوّت دل داد و اقرباء او را بناوخت: (یکی) حجاج بن اسلم و بشر بن زیاد و محمد بن عبد الرحمن و اسماعیل بن اسلم . و مولای سعید و بندگان او نعره می زدند و زاری می کردند. پس صعصعه بن محربه کلابی این شعر بگفت: شعر

أعاذل کیف لی بهموم نفسی بذکری تابعا فیها سعیدا  
و إخوانا له سلفوا جميعا غطارفه من الأذنین صیدا  
إذا ما اللّٰه حلّ فلم یكونا بما قد حلّ من أمر شهودا  
بقندا بیل حیث تری المنايا و قد لاقت بهم کرما و جودا  
و لا تشمت بنا سواقا ستلقى من الآجال مطرقة حدیدا  
فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۸۸

### ولایت مجاعه بن سحر بن یزید بن حذیفه [التمیمی]

مشاطگان این تاریخ روایت می کنند که بشر بن عیسی صاحب الخاط حکایت کرد از برقد بن مغیره و عمرو بن محمد التمیمی که چون حجاج مجاعه بن سحر را بخراسان فرستاد، ولایت هند و قنندابیل در شهر سنه خمس و ثمانین در عهده حجاج شد. علافیان بگریختند پیش از رسیدن مجاعه. و مجاعه ایشان را طلب کرد تا برفتند بنزدیک ملک سند داهر بن چچ . و مجاعه را یک سال بمکران مقام افتاد و جان بحق تسلیم کرد.

### [ولایت محمد بن هارون بن ذراع النمری]

و چون تاریخ سنه ست و ثمانین شد، خلافت به ولید بن عبد الملک بن مروان رسید. ولایت به محمد بن هارون حوالت کرد. چنین آورده اند مصنفان تواریخ که چون مجاعه را عمر بانقطاع رسید، حجاج بن یوسف محمد بن هارون را بجانب هندوستان نصب کرد، و مثال اوامر و نواهی او را مطلق گردانید (ص ۷۴) و در تحصیل اموال دیوانی وصیت کرد و گفت: علافیان را طلب کنی و بدانچه امکان (f ۵۴ b) دارد ایشان را بدست آری، و انتقام سعید بکشی. پس محمّد در اوائل سنه ست و ثمانین یکی را از علافیان دریافت، و بر حکم فرمان خلیفه او را بکشت، و سر او را بجانب حجاج فرستاد، و مکتوبی بذکر آن در خدمت حجاج در قلم آورد ، فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۸۹

و در ضمن این یاد کرده که یکی را از علافیان علف تیغ دار الخلافت کرده آمد، اگر عمر یاری دهد و بخت بخندد ، دیگران را نیز

ماخوذ کرده آید. پنج سال محمد بن هارون دریا و بیابان را فتح کرد.

### خبر تحفها و هدیهها که از سرانديپ برای خلیفه وقت فرستاده بودند

چنین آورده‌اند که ملک سرانديپ از جزیره یواقیت بجهت حجّاج از راه کشتی تحف و هدایا فرستاد، و از درر و جواهر ظریفه و غلامان و کنیزکان حبشی و دیگر تحفه‌های موزون و ظرائف مکنون و بی مثل بدار الخلافت فرستاد، و زنان مسلمانان بجهت زیارت کعبه و دیدن دار الخلافت با ایشان روان شدند. چون ببلاد قازرون رسیدند باد مخالف برخاست، و کشتی را از راه صواب بگردانید و به ساحل دیبل آورد. جماعه دزدان که ایشان را نکامره گویند [و] ساکنان دیبل بودند هر هشت کشتی را بگرفتند و قماشات او برداشتند، و مردان و زنان را ماخوذ کردند، و متاع و جواهر جمله نقل کردند. معتمدان شاه سرانديپ و عورات می گفتند که مال بجهت خلیفه وقت می برند التفات نکردند. همه را (f ۶۴ a) موقوف کردند و گفتند: اگر فریاد رسی دارید خود را باز خرید. [زنی فریاد کشید

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۹۰

و گفت: [یا حجّاج یا حجّاج (ص ۷۵) اغثنی اغثنی. و آن زن از بنی یربوع بود. حجّاج چون این سخن بشنید گفت: لییک لییک. چنین روایت کرد وسط أسعدی که چون دیبل فتح شد آن زن را دیدم، سپید پوست و دراز بود. بازرگانان دیبل آمدند و طائفه که از آن کشتی بگریختند بنزدیک حجّاج آمدند، و ازین حال خبر باز نمودند که عورات مسلمانان به دیبل موقوف شده‌اند و فریاد می کنند: یا حجّاج یا حجّاج اغثنی اغثنی. حجّاج چون این سخن بشنید، گفت: لییک لییک. و نیز در خبر آمده است از حجّاج که چون خبر زنان مسلمانان (را) برسد که حجّاج ما را فریاد رس [گفت گویا] مرا از خواب بیدار کردند که ما را از ظالمان و ناحفاظان فریاد رس، که در بند مانده‌ایم.

### فرستادن حجّاج رسول را بجانب داهر کافر

پس حجّاج رسولی بجانب داهر چچ فرستاد و مکتوبی بجانب محمّد هارون در قلم آورد، و فرمود که معتمدی را با این رسول به داهر چچ فرستد و بگوید تا زنان مسلمانان را مخلص کند و تحفه‌های دار الخلافت باز دهد و از حال زنان معلوم کند. پس مکتوبی بداهر بنوشت و بخط مبارک خود تویع کرد، و آن را برسول داد، و در ضمن آن فتحنامه سند (چچ نامه)؛ متن؛ ص ۹۱

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۹۱

تهدید و وعید بتاکید تمام درج کرد. چون بنزدیک داهر چچ رفت، (f ۶۴ b) و دیبل میدان پادشاهی داهر چچ بود، مکتوب را بخواند، و پیغامها که ارسال افتاده بود بشنید. جواب داد که این طائفه دزدانند، هیچکس از ایشان قویتر نیست، و ما را هم تمکین نمی کنند.

### [ص ۷۶] دستوری خواستن حجّاج از دار الخلافت

پس چون این خبر باز رسید، حجّاج بخدمت ولید بن عبد الملک اعلام داد، و از وی دستوری خواست بجهت غزوه سند و هند. حجّاج را دستوری نداد. دیگر بار بنوشت و اجازت کرد. پس حجّاج عبید الله بن نبهان السلمی را بمکران نصب کرد، و بُدئیل [ابن طَهْفَه البَجَلی] را فرمود که بنزدیک محمد هارون برو، و چون بمکران رسی، او را خبر کن از فرستادن لشکر، تا سه هزار مرد با تو فرستد. پس بدیل با سیصد مرد جنگی روان شد. و عبید الله با وی از جوی عمان عبور کرده تا برسید بحصار نیرون (?). و چون مکتوب حجّاج به محمد هارون رسید، طائفه را باو روان کرد، تا به دیبل رسید. ساکنان دیبل بجانب داهر کس فرستادند به ارور،

[تا] رسیدن [بدیل] به دلیل اعلام دهد. جیسیه بن داهر در نیرون بود، او را خبر کرد و بنزدیک داهر رفت.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۹۲

### رسیدن جیسیه بن داهر از نیرون

داهر جیسیه را با چهار هزار سوار و جمازه و پیل بتعجیل روان کرد تا به بُدَیْل مقابل افتاد. بدیل گردان اهل دیبل را منهزم کرده بود. جیسیه با چهار فیل و لشکر خود با عدت [و] آلت حرب آمد و جنگ پیوست. (f ۷۴ a) و از وقت صباح تا انصرام رواح میان جانبین حرب مستقیم شد. در عین محاربت اسب بدیل از غلبه آن سوار و فیل بد چشمی می کرد. بدیل دستار فرود آورد و چشم اسب به بست و حمله می کرد. بعد از آن هشتاد کافر را بدوزخ فرستاد و خود شهید شد. پس جیسیه تکرری را نصب کرد، و هفتاد زنجیر فیل در اهتمام او کرد و دیه بگری را در اقطاع او فرمود.

### خبر شهید شدن بدیل

آورده‌اند که چون خبر شهید شدن بدیل بحجاج رسید غمگین شد و گفت: یا مؤذن هر وقت که بانگ نماز گوئی نام بدیل (ص ۷۷) در دعا بر من یاد دهی تا انتقام او بکشم. پس از آن لشکر شخصی

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۹۳

بیامد و پیش حجاج از جنگ تقریر کرد، و مردانگی و شجاعت بدیل که در آن حرب کرد باز می گفت، تا آنگاه که کشته شد، و لشکر اسلام بهزیمت شد. من آنجا حاضر بودم و مردانگی و صولت او مشاهده می کردم.

چون حکایت تمام کرد حجاج گفت: اگر تو مردی شجاع بودی، با بدیل کشته شدی. بفرمود تا او را سیاست کنند.

(شهید شدن بدیل) در احادیث می آرند از عبد الرحمن بن عبد الله که چون کشته شد بدیل، اهل حصن نیرون بترسیدند که بی شک لشکر عرب بانتقام این مهم خواهند رسید؛ (f ۷۴ b) و ما برگذر ایشانیم، خشم اول بر ما رانند و مستهلک و مزیل شویم. و آن وقت والی نیرون سمنی بود سَیندر نام. بی علم داهر معتمدان خود بخدمت حجاج فرستاد و امان نامه خواست و مال بر خود مقرر کرد که بوقت به ادا رساند.

امیر حجاج ایشان را مثال امان اصدار فرمود، و بعهد وثیق قوی دل گردانید، و گفت: چنان سازید که بندیان ما مخلص گردند، و الا نگذارم جمله کفار را تا حد چین، و به تیغ اسلام مقهور و مخذول گردانم.

پس عامر بن عبد الله پیغام داد که ولایت هند مرا فرمای. حجاج گفت: تو طمع می داری، فاما منجمان استخراج کردند و در حکم تواریخ باز نموده‌اند، و من نیز قرعه انداخته‌ام که ولایت هند بر دست امیر عماد الدین محمد قاسم ثقفی فتح خواهد شد.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۹۴

### ولایت عماد الدین محمد [بن ال ...] قاسم [بن الحکم] بن ابی عقیل الثقفی

متصرفان اخبار و مفسران آثار چنین آورده‌اند که چون حوالت سند از دار الخلافت به حجاج بن (ص ۷۸) یوسف رسید، محمد قاسم پسر عم او بود و داماد نیز بود، و دختر حجاج او داشت، او را بولایت هند نصب کرد. هنوز در سن هفده سالگی بود، و بجهت تهنیت آن امارت حمزه [بن بیض] الحنفی این شعر گفت:

ان الشجاعه و السماحه و النهی لمحمد بن القاسم بن (f ۸۴ a) محمد

قاد الجیوش لسبع عشره حجه یا قرب ذالک سؤددا من مولد

ابو الحسن مدائنی از بشر بن خالد چنین روایت کرده که حجاج بجانب خلیفه وقت ولید بعد قتل بُدیل نبشته در قلم آورد و اجازت خواست بگشادن هند. خلیفه مثال فرمود که آن قوم جهانند، و ولایتی دور دست است، و در عدّت و آلت و استعداد و اهبت و حشم و سلاح حرب مبلغهای خطیر صرف می‌شود، و مؤنت بسیار آید. این معنی عظیم منکر است و در توقّف باید داشت، که هر بار لشکر می‌رود و مسلمانان هلاک می‌شوند، تدبیر بیندیش.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۹۵

### نبشته حجاج

پس حجاج بار دیگر نامه نوشت و باز نمود که یا امیر المومنین مدّتی است که بندیان مسلمانان بدست کافران مبتلا شده‌اند، و لشکر اسلام را یکبار منهزم گردانیدند، انتقام آن بیاید کشیدن، و آن مسلمانان را مخلص باید کردن. و بدانچه در ضمن فرمان اشارت است که ولایت دور دست است، و در استعداد و تهیّو حشم مبلغی بیفائده صرف می‌شود، (و) ما را عدّت و آلت [و] اسلحه و غیر آن تمام موجود است و تفاوتی بیشتر نمی‌باشد، و آنچه از مؤنت و اخراجات و بیوتات باید آن مبلغ که از خزانه دار الخلافه درین لشکر خرج می‌افتد قبول. (f ۸۴ b) کرده می‌آید که تا به اضعاف بخزانه معموره عمّرّها الله (ص ۷۹) باز رسانیده می‌آید إن شاء الله تعالی.

### رسیدن نبشته بدار الخلافت و اجازت گرفتن لشکر بسفر هند

چون این نوشته شرف مطالعه دار الخلافت یافت، مثال توقیع اصدار فرمود و اجازت کرد. (عرضداشت حجاج بار دیگر) پس حجاج دیگر بار عرضه داشت نوشته که چون بفرمان اجازت مشرف گردانید شش هزار مرد از رؤساء شام را مثال فرماید تا اهبت و عدّت تمام و سلاح و آلت حرب مهیّا و مستعد و آماده روی بدین لشکر آرند، چنانکه بوقت حرب نام هر یک بدانم، و با من موافق باشند، و از محاربت روی نگردانند.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۹۶

### مثال نوشتن حجاج بشام

ابو الحسن از اسحاق بن ایوب روایت کرد و گفت: حجاج بنوشت تا شش هزار مرد از فرزندان رؤساء شام که مادر و پدر ایشان در حیات بود و بسیار ساختگی کند [و] اخیار نامدار که بنام و ننگ در مجادلت و محاربت استادگی کنند، و با محمّد قاسم وفاداری نمایند، بیامند. (خبر) ابو الحسن حکایت کرد که شش هزار مرد به آسامی مشهور بیامند. از میان ایشان مردی پیش حجاج آمد و گفت: من ساختگی ندارم.

حجّاج بانگ بر وی زد که از پیش من برو یا ترا بکشم. مرد شامی از پیش (f ۹۴ a) حجاج بگریخت. در راه سواران دیگر می‌آمدند. از وی پرسیدند که بدین تفتی کجا می‌روی؟ گفت من ساختگی نداشتم؛ حجاج مرا تهدید کرد و وعید فرمود که ترا سیاست فرمایم. او را باز گردانیدند، و بوجه خوبتر بوقت فرصت عرض داشتند که چون فرمان رسید توقّف را مجال نبود، (ص ۸۰) سعادت خدمت دریافته شد.

### خطبه کردن حجاج روز آدینه

پس حجاج روز آدینه خطبه کرد و گفت: إِنَّ الْأَيَّامَ ذَاتَ دُولٍ وَ الْحَرْبَ سَجَالٍ. دوران روزگار گردانست و تیغ دو رویه، یوم لنا و

یوم علینا: روزی ما راست و روزی بر ماست. آن روز که ما راست لشکر مقید باید کرد. روز که بر ماست به تحمل باید گرفت (و) تا نعمت که ارزانی است بر مزید بود، و واقعه که حادث شده باشد مندفع گردد.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۹۷

و خداوند عزّ و جلّ و علا و منعم سزاوار کریم بی همتا [را] سپاس داریم و ستایش او بر زبان رانیم، و از کرم نِعَم او توقع داریم، که دوام نعمت تمام ارزانی دارد، و هیچ دری بر ما بسته نگرداند، و ثوبات آن شکر بما رساند، که از رنج فراق بدیل هر لحظه آوازی بگوش دل می‌رسد و من لَبِیک لَبِیک می‌گویم. و الله اگر مال جمله عراق و آنچه در تصرف من است در سر این کار کنم، تا این عار نشویم و انتقام این نکشم، لهب آتش غضب من (f ۹۴ b) نه نشیند.

### روان کردن محمد قاسم را طرف هند و سند

پس حجاج محمّد را سوار کرد و صدقها داد و حشم را بمال فراوان مستظهر گردانید، و بغزو هند و سند نامزد فرمود. پس حجاج این شعر بگفت:

دعا الحجاج فارسه بدیل و قد مال العدو علی بدیل

و شمّر ذیله الحجاج لما دعاه أن یشمره بدیل

فدیت المال للغارات حثوا بلا عدّ یعدّ و لا بکیل

پس حجاج گفت از راه شیراز بیرون رو، و بتدریج منزل کن تا تمام حشم بتو رسد.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۹۸

### رسیدن لشکر به شیراز

پس محمد قاسم بطالع سعد به شیراز منزل فرمود و مقام کرد، تا اهل عراق و شام بتمامت برسیدند، و آنچه منجیق و متین و تبر و خفتان (ص ۸۱) که در حرب حصار را شاید در کشتی نهاد. و ابن مغیره و خریم را بر سر کشتی شحنه فرمود، و وصیت کرد که اگر درین کشتیها خللی ظاهر گردد در عهده خود دانند، نباید که کار بسیاست کشد.

### مثال حجاج بجانب محمد قاسم

پس حجاج نبشته بمحمد قاسم در قلم آورد، و در ضمن آن یاد کرد که من خریم و ابن مغیره را فرستادم. فرموده شد که در سوادِ دیبل با تو پیوندند، و ترا آنجا توقف باید کرد تا کشتی برسد. در ضمان و امان الهی بروید فی حفظ الله و عونہ. (خبر) اسحاق بن ایوب و حلوان کلبی روایت کردند که تجهیز ما یحتاج (f ۰۵ a) همه لشکر حجاج بتمامت نیکوترین حال بساخت، و بلکه زیادت از آنچه می‌بایست در عدّت و آلت جهد کرد.

### باری دادن به شتر

پس گفت: شما را همه ساختگی مهیا شد، و اکنون می‌باید که هر چهار سوار را یک شتر بستانید. ناچه بار کشتی متحمّلی می‌دهم، تا باری زیادت بر شتر ننهد (و) بدآنچه محتاج نگردید. و از خدایتعالی بترسید، و صبر را پیرایه سازید. و چون بولایت دشمن ایصال کنید، در

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۹۹

صحرای هامون نزول کنید، که کشاده باشید. و بوقت جنگ فوج فوج شوید، و از جوانب درآئید که جنگ پیلان معتبر باشد. و بوقتی که ایشان حمله کنند بر جای بایستید، و تیر باران کنید، و بر گستوانها روی کرده چون سر سباع و پیل سازید. خیاطان و زره داران را فرمود تا سر بر گستوانها بصورت شیر و پیل ساختند و بفرستاد. و مکتوبات حجاج به شیراز رسید با شش هزار سوار و شش هزار جمازه و سه هزار (ص ۸۲) سر شتر بختی بارکش. محمد قاسم نبشته را بخواند. از هجرت نود و دو سال گذشته بود.

### رسیدن محمد قاسم به مکران

مصنفان احادیث و مؤلفان تواریخ چنین آورده‌اند که عبد الرحمن بن عبد الله روایت از عبد الملک بن قیس کرد. و او گفت: من با محمد قاسم بودم. چون بمکران رسید، با محمد هارون (f ۵۰ b) ملاقات کرد. محمد هارون پیاده با وی روان شد. محمد قاسم محمد هارون را سوار کرد تا بمنزل رفت. چون بخانه فرود آمد، نزل و تحف و هدایا فراوان فرستاد و گفت: محمد قاسم بدین لطافت و تواضع نام گرفت، و بدین اهبت و عدت و عقل و سداد و هنر و کفایت ولایت هند و سند مسلم کند.

### رفتن محمد هارون با محمد قاسم

پس ابن منظر بحری در حکایت می‌آرد که محمد قاسم از آنجا سوی ارمایل روان شد و محمد هارون با وی عزم مصمم کرد، و اگر چه

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۰۰

رنجور بود با محمد قاسم موافقت کرد، و از وعشاء راه آن رنج بروی ازدیاد پذیرفت، و علت متواتر گشت. چون بمنزل ارمایل رسید، عمر او بنقصان پیوست، و جان عزیز بحق تسلیم کرد، و همانجا او را دفن کردند.

### رفتن لشکر از ارمایل

پس محمد قاسم با لشکر بجانب دیبل روان شد. و آن وقت جیسیه بن داهر در نیرون بود. بجانب پدر نوشته در قلم آورد که محمد قاسم از عرب با لشکر بسواد دیبل وصول کرد (و) بجنگ او بروم؟ داهر مر علافیان را بخواند، و از ایشان استخبار کرد. علافیان پیش داهر گفتند که محمد قاسم عمزاده حجاج است و با او لشکر جزار است که شجاعان نامدار و مهتر زادگان (ص ۸۳) دلیر کارزار و اسبان اختیار با سلاح تمام روی بحرب شما آورده‌اند. (f ۱۵ a) زینهار تا بایشان مقابل نشوید، که از شام درینوقت مردی رسیده است و تقریر کرده که هر سواری که بسوی لشکر عربست بانتقام داهر آمده‌اند. داهر پسر را از محاربت با ایشان منع کرد.

### رسیدن منال حجاج یوسف بمنزل ارمایل به محمد قاسم

پس چون محمد قاسم ارمایل را فتح کرد، نبشته حجاج بarmایل رسید، و در ضمن آن اشارت بود که چون بمنازل و مراحل بسواد دیبل

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۰۱

وارد گردید، در منازل ترسان باشید، و چون به نزول رسید، خندق سازید که شما را حارسی و ملاذی باشد؛ و بیشتر بیدار باشید؛ و هر که قرآن خوان است پیوسته در تلاوت قرآن مشغول باشد، و باقی در دعاء؛ و باجتهاد تمام هوشیار باشید؛ و سکونت را پیرایه سازید؛ و ذکر خدای عزّ و جلّ را بر زبان رانید؛ و از توفیق الهی نصرت خواهید، تا خدایتعالی شما را نصرت دهد؛ و بیشتر قول لا

حول و لا قوّة إلا بالله العلیّ العظیم را ممد خود کنید. و چون در سوادِ دیبل رسید خندقی فرمائید- بعرض دوازده گز و عمق قعرش شش گز و بالا شش گز. و چون با دشمن مقابل شوید خاموش باشید. و اگر خصمان نعره زنند و فحش گویند و بجنگ در آیند، شما جنگ را نه پیوندید، تا من نفرمایم. و از ضمن مکتوبات من معلوم احوال کنید، و هر تدبیر و رای (f ۱۵ b) که من گویم بر آن کار کنید، و آن رای صواب دانید، تا مهمّم شما کفایت شود، إن شاء الله تعالی.

### تعبیه کردن لشکر عرب و رسیدن مکتوب حجاج

پس چون از ارمایل (ص ۸۴) روان شد، صاحب بن عبد الرحمن را مقدمه لشکر کرد، و جهم بن زحر الجعفی را ساقه لشکر کرد، و عطیه بن سعد العوفی را در میمنه نصب کرد، و موسی بن سنان

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۰۲

بن سلمه الهذلی را بمیسره بگماشت، و باقی عیاران و سیافان و خواص را در قلب پیش خود روان کرد، تا روز آدینه بتاریخ هجرت محرم نود و سه سال بود، و کشتیها و سلاح همه در آن روز با خریم بن عمرو و ابن مغیره برسید، و نبشتهای حجاج بوی دادند، و بجهت جنگ خندق وصیت فرمودند. و در ضمن آن درج کرده بود که بزرگان را در خدمت تو نصب کرده آمد: یکی عبد الرحمن بن مسلم الکلبی که به کزّات شجاعت و مردانگی او بتجربه افتاده است و در حرب و مناظرت هیچ دشمنی با وی مقابل نتواند شد؛ و دیگر سفیان بن الأبرد که در فرزانیگی جلد است و در سداد امین و عقیف است؛ و قطن بن برك الکلابی که او در مهمات ما معونت کرده است و مکرم و راستگوی، و هر مصالحتی که بوی اضافت افتد شرط فرمانبرداری بجا آورد و از ملامتها مبرا است، و پیوسته ولی نصرت بوده است مر حجاج را؛ و جراح (f ۲۵ a) بن عبد الله، مردی اهل تجربه است یعنی جنگ آزموده و بر اهل فضل رجحان دارد؛ و مجاشع بن نوبه ازدی- همه ندیمان و معتمدان من اند. هیچ کس از ایشان امین تر و عقیف تر ندارم، و امید می دارم که با شما مخالفت نکنند و با دشمنان مخالطت نسازند. و ازین جماعت که ذکر ایشان در صدر مکتوب ناطق است، هیچکس از خریم بن عمرو عزیزتر نیست، از آنچه (ص ۸۵) مردانه و شیر دل است و بوقت جنگ دلاور،

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۰۳

و متفکر نشود، و او از جمله اختیاران و مکّرمان است، و از آباء و اجداد راست گوی و مخلص است. و چون خریم با تو یار شد نترسم، از آنکه بخصال حمیده و آثار پسندیده متحلّی است، و نگذارد که هیچ آفریده با تو مخالفه کند. او را از پیش خود دور مدار. و چون نبشته مطالعه افتد باید که طعام و شراب نخوری تا از مجاری امور بتمام و مشرّح در قلم نیاری.

و حجاج امیر محمّد قاسم را عظیم دوست داشتی، از غایت محبّت او بکزّات صدقها دادی و دعا فرمودی، و بکر بن وائل و عدیل بن فرّخ از دوستان محمّد بودند. در غیبت او شتر ناقه قربان کردند، و بهای آن پیرایه عورات و دختران دادند، تا بی شبهه بود. و عدیل این شعر بگفت:

سلبت بناتی حلیهنّ فلم أدع (f ۲۵ b) سوارا و لا طوقا و قرطا مذهبًا

و ما غزنی الأذان حتّی کأنما تعطلّ البیض الأرانب أرنبا

من الدّرّ و الیاقوت من کلّ حرّة تری سمطها فوق الخمار مثبّا

دعون أمیر المؤمنین فلم یجب دعاء فلم یسمعن أمّا و لا أبا

حکماء دوربین و بزرگان به گزین از ابو الحسن روایت کردند که او گفت:

از ابو محمّد مولای بنی تمیم شنیدم که محمد قاسم در سواد دیبل نزول کرد و خندق فرمود، و علم و رایات بگشادند و نوبت بزردند، و لشکر بهر موضع که مرتب بودند مقام کردند، و منجیقها بیرون آوردند

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۰۴

و راست کردند. و یک منجیق خاصه امیر المومنین بود، نام او عروسک. وصل نر ماده او را پانصد مرد نفر بکشیدندی (ص ۸۶) تا سنگ از وی جدا گشتی.

و در میان دیبل بتکده بود بلند و افراشته، و بر سر او گنبدی بود نهاده، و رایت حریر سبز بروی بسته. بلندی بتخانه چهل گز بود، و بزرگی گنبد نیز چهل گز بود، و درازی علم و رایت چنان بود که بگشادن آن رایت چهار زبانه داشت. هر زبانه بطرفی متناثر شدی، و سر زبانه بمثل آویزش برجه‌ها افراشته گشتی. چون لشکر اسلام را بدیدند، رایت بتخانه را از سر دقل بگشادند، و حصاریان بجنگ پیش آمدند، و ما را اجازت نشد.

برین نسق هفت روز مقام افتاد. هر روز نبشته می‌رسید، و (f ۳۵ a) توقف می‌فرمود تا روز هشتم مثال اجازت برسید. محمد قاسم لشکر را تعبیه کرد و حمله کردند، تا حصاریان خود را به پناه حصار انداختند. ناگاه برهمنی از داخل حصار بیرون آمد و امان خواست و گفت: بقا باد امیر عادل را که در کتب تنجیم ما چنان حکم کرده‌اند که ولایت سند بر دست لشکر اسلام فتح شود و کفار منهزم گردند. فاما این رایت بتخانه طلسم است. ما دام که رایت بتخانه برقرار است، ضبط آوردن این حصار امکان ندارد. در آن باید کوشید که سر این بتخانه بشکند، و رایت او پاره پاره شود و فتح میسر گردد.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۰۵

### شکستن جعوبه به منجیق مر دقل بتخانه دیبل را

پس محمد قاسم جعوبه السیلمی منجیقی را بخواند و گفت: این رایت و دقل بتخانه را به سنگ منجیق توانی شکست؟ اگر بیندازی ترا ده هزار درم بر سبیل انعام بدهم. جعوبه گفت: این منجیق خاصه دار الخلافت را که عروسک می‌گویند دو گز از وی (ص ۸۷) ببرند، من به سه سنگ دقل و رایت را بیندازم و سر بتخانه را بشکنم. محمد قاسم گفت: اگر بسنگ رایت و دقل بتخانه بشکنی ده هزار درم بوجه انعام اطلاق می‌کنم، و اگر نه، منجیق را تباه کنی و بتخانه نشکنی، شرط چیست؟ جعوبه گفت: اگر خطا شود دست جعوبه قطع کنید. محمد قاسم مکتوبی بملک الأمراء (f ۳۵ b) حجاج بن یوسف نوشت، و شرائط جعوبه دروی درج کرد. نهم روز از کرمان جواب باز رسید و همان شرط در مثال توفیق فرمود. گفت که چون به اتفاق جنگ پیش روید باید که آفتاب را پس پشت دارید، تا چشم شما بر خصم ناظر باشد. و در روز اول جنگ پیوندید از خدایتعالی نصره و استعانه خواهید، و اگر کسی از اهل سند امان خواهد امان دهید، اما اهل دیبل را بهیچ وجهی امان ندهید.

پس مردی از کاهنان از حصار بیرون آمد و گفت که ما پیوسته چون از کتب استخراج می‌کردیم روشن میشد که مملکت پادشاه هند سپری شده است، و دور مسلمانان می‌رسد. بندیان و عورات را بقدم لشکر اسلام قوت دل داده می‌شد. و اکنون هم

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۰۶

امیر مرا مثال فرماید، و اطفال و عیال ما را امان دهد، باز روم و ایشان را قوی دل گردانم. محمد قاسم او را امان داد و باز فرستاد، تا در جوار بندیان اتباع خود فراهم آرد. پس آن برهن در حصار رفت و بشارت خلاص بندیان رسانید که محمد قاسم ابن عم حجاج است و حصار بدست او فتح شود، و شما را خلاصی خواهد شد.

### خواندن جعوبه منجیقی پیش عماد الدین محمد قاسم

پس روز دیگر که نهم بود از مقام دیبل، چون (ص ۸۸) آفتاب از برج مشرق طلوع کرد، محمد قاسم جعوبه را بخواند، و از آنجا که نشان کرده بود منجیق را ببریدند، و لشکر را (f ۴۵ a) تعبیه کرد. و از اطراف حصار درآمدند و تیر باران کردند. و پانصد مرد



رسن کش را بیاوردند. جعوبه اول سنگ بینداخت و مسلمانان تکبیر گفتند. بزخم اول رایت بدرید و از سر دقل جدا شد. سنگ دیگر راست کرد، و بحکم بر دقل بتخانه زد که بشکست. چون دقل که گنبد بود بشکست و طلسمات جادوان پریشان شد، دیبلیان متردد شدند. بفرمان خدای عز و جل حصار با زمین برابر شد.

محمد قاسم لشکر را تعبیه کرد: اول جهم بن زحر الجعفی را بجانب مشرق نصب فرمود؛ و عطاء بن مالک القیسی را بطرف مغرب نامزد کرد؛ و نباته بن حنظله کلابی را از دیوار شمال بیجنگ

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۰۷

فرمود؛ و عون [بن] کلیب دمشقی را بر برج جنوب اجازت کرد؛ و ذکوان بن علوان بکوی و خریم و ابن مغیره را در قلب ساکن گردانید. یکهزار مرد جنگی از اهل بصره در خیل او فرمود. پس طبل بزدند. اول مردی که بر بالای حصار برآمد، صعدی بن خریمه از کوفه بود؛ بعد از وی عجل بن عبد الملک بن قیس الدمین بود از بصره. و چون لشکر اسلام بر بالای حصار برآمد، دیبلیان در حصار باز کردند و امان خواستند. محمد قاسم گفت: مرا فرمان امان نیست، و اهل سلاح را سه روز کشتنی بود.

و جاهین بن برساید راوت خود را بشب از دیوار حصار بیرون انداخت. و داهر چچ اسبان و جمازه را (f ۴۵ b) فرستاد. چون بیرون آمد و سوار شده بود و می‌رفت، بجوی مهران رسید بموضع که آن را کارمتی گویند (ص ۸۹) از جانب شرقی مهران. و از آنجا فیل را بنزدیک داهر فرستاد تا خبر کند. داهر پرسید که جاهین بده کجا رسید.

گفت به کارمتی یعنی به «گل شور». داهر گفت: «ای خاک بر سر تو! پیش پادشاهان نام زشت نباید گفت که آن را فال [بد] گیرند.

نگوئی که به ندمتی رسید یعنی گل سیمین». پس محمد قاسم به بتخانه آمد. طائفه خود را به بتخانه پناه ساختند. خواستند که در به بندند و خود را بسوزند. دو کس را که بر آن در بودند بیرون آوردند

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۰۸

و بکشتند. هفصد کنیزک با جمال که در خدمت بده بودند، همه با پیرایهای مرصع و جامهای مرقع گرفتار شدند. و چهار هزار مرد بحصار درآمدند: و بعضی گویند که چهار صد مرد درآمدند و پیرایها از ایشان بستند.

### آوردن برهمن که محمد قاسم او را امان داده بود

پس محمد قاسم فرمود تا آن مرد را که امان داده بود حاضر آرند. چون بیامد، گفت: گروهان مسلمانان از زن و مرد که موقوف‌اند، طائفه که از کشتی سرانديپ گرفتار شدند، و آنچه از لشکر بدیل در بند و زندان مانده بود، ایشان را بیرون آوردند و مخلص کردند. پس آن حشم را که در حصار دیبل است قائم کرد و آن طائفه را با ایشان نصب فرمود، که چون مدتی محبوس بودند بجزاء آن رنج آسایشی بدیشان رسد، و روزی (f ۵۵ a) چند از دست روزگار غدار برآسایند، و باید که در حفظ حصار جدّ بلیغ نمایند.

### آوردن قبله زندانی را

پس بر سر بندیان دیبل شخصی بود قبله نام پسر مهترانج، و او مردی عاقل و داهی بود؛ و ادیب هند و نویسنده ماهر و نیکو دان بود. و گروهان بدیل و سرانديپ در اهتمام او بودند (ص ۹۰). بخواند و فرمود که او را سیاست کنند. او گفت: ای امیر از بندیان اسلام

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۰۹

پرس که من با ایشان چگونه زندگانی کرده‌ام، و در ترفیه و تخفیف ایشان بحدّ غایت کوشیده. چون آن معنی بر رای خداوند

میره‌ن گردد مرا نکشد.

### پرسیدن محمد قاسم ترجمان را

پس محمد قاسم ترجمانی را پرسید و گفت: آن سوال کن که در حق بندیان چه لطف داری؟ گفت: از بندیان استخبار فرمای، تا کیفیت این حال و کمیت این مقال بر رای امیر میرهن گردد.

### تفحص کردن از حال بندیان

محمد قاسم بندیان را حاضر فرمود و از ایشان سوال کرد که این قبله زندانی با شما چه مدارا و مواسا کرد. همگان گفتند که ما از وی شاکر بوده‌ایم، از ما تیمار داشت، هیچ باقی نگذاشت، و پیوسته بوصول لشکر اسلام ما را قوی دل می‌گردانید، و بفتح دیبل امیدوار می‌کرد. محمد قاسم اسلام بر وی عرض کرد و قبله را بعز اسلام مشرف گردانید، و به شهادت مقرر گشت، (f ۵۵ b) و نوابی را که در دیبل نصب کرده بود او را بوی سپرد، که در مصالح ولایت و رفع حساب و دخل و خرج حضور او معتبر دارند. و وداع بن حمید الأزدی برایشان شهنه فرمود، و حوالت آن ولایت از کلی و جزوی بر سیبل امارت بوی مفوض فرمود.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۱۰

### خمس کردن غنائم دیبل از برده و نقود

چنین آورده‌اند اصحاب تواریخ از حکم بن عروه که او از پدر و جد حکایت کرد که آن شخص برهن سودیو نام بود، و وی امان خواسته بود. جد من گفت که از وی شنووم که چون فتح دیبل برآمد و بندیان مسلمانان (ص ۹۱) مخلص شدند و برده بیرون آوردند، محمد قاسم فرمود تا خمس غنائم جدا کنند و بخزانه تسلیم نمایند. پس خمس دیبل بکلی در خزانه حجاج تحویل شد، و غنائم فتح ارمایل در وجه حشم بر طریق استحقاق - سوار را دو سهم، و اشتر و پیاده را یک سهم - باقی از نقود و غنائم و برده فراهم آوردند، و دو دختر رای دیبل بود بخدمت حجاج فرستاد.

### رسیدن خبر نهب دیبل بر رای داهر

راوی حکایت از حکم روایت کرد که چون خبر فتح دیبل برای داهر چچ رسید که دیبل بدست لشکر اسلام آمد، و رای دیبل بگریخت، و بنزدیک جیسیه رفت به نیرون، و شرح و بسط مردانگی و شهامت اهل شام و عرب تقریر کرد، داهر بجانب جیسیه بحصار نیرون مثال نبشت، (f ۶۵ a) که چون برین مکتوب واقف گردد در حال و ساعت از آب مهران عبره کرده به برهناباد قدیم آید، و بحصار نیرون سمنی را نصب کند و در حفظ حصار او را وصیت بلیغ نماید.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۱۱

### منزل کردن محمد قاسم به ارمایل

پس محمد قاسم از دیبل عزم غزای ارمایل کرد که از آن راه به نیرون روند. چون بمنزل رسید، نبشته [که] رای داهر در قلم آورده بود رسید.

### نبشته رای داهر

بسم الله العظيم ذی الوجدانیة و ربّ سیلائج: این مکتوب داهر چچ، ملک سند و رای هند و فرمان ده بر و بحر، بجانب مغرور و مفتون محمد بن قاسم، که بر کشتن و قتال حریص است و بیرحم، و بر لشکر خود هم نمی‌بخشاید و همه را در بوته فنا نهاده. و پیش ازین دیگری هم در خواب غرور برین منوال سر کرده بود و به سهم سیاست آمده. و ابو العاص بن الحکم (ص ۹۲) باو بیعت کرده بود، چرا که سودائی در دماغ داشته بود، که من ولایت هند و سند را فتح کنم و در ضبط آرم. یک دو تکر کمینه ما که سیبل صید در سواد دلیل رفتند او را بکشتند، و لشکر او تمام منهزم گشت. اکنون محمد قاسم را همان سواد در دماغ ترقی کرده است، تا عاقبت خود را

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۱۲

و لشکر را در سر این استبداد (f ۶۵ b) خواهد کرد. و بدانچه حصار دلیل که موضع و سکونت اهل تجار و صنّاع است فتح کرده، نه حصنی حصین است و نه حشمی با تمکین که ایشان را در جنگ و محاربت مقابل شدی. و اگر در میان معروفی بودی از شما آثار نگذاشتی.

و اگر رای جیسیه بن داهر را- که قهر کننده شاهان روی زمین است، و انتقام کشنده جابره زمان، و حسیب و نسیب راهبان، و ملک کشمیر و صاحب چتر و نوبه و علم و رایت، که رایان هند سر بر آستانه دولت او نهاده‌اند، و جمله هند و سند در تحت فرمان او شده، و بلاد مکران و توران امر او بر رقبه خود قلاده کرده، و صاحب صد زنجیر پیل مست و راکب پیل سفید است، که نه اسب مقابل او تواند آمد و نه مرد با وی تواند افشرد- اجازت کردمی تا شما را دستبرد نمودی، که تا انصرام عالم هیچ لشکری را مجال نبود که پیرامون حدود او بگذشتی. خود را بخواب غرور مده، که عاقبت کار تو همان خواهد بود که بدیل را بود. شما را طاقت مقاومت جنگ ما نباشد، و نه از باس ما سلامت باز توانید رفت.

پس چون این نبشته داهر بمحمد قاسم رسید، دبیر را فرمود تا ترجمه کند و بر وی خواند. چون بر مضمون اطلاع یافت، (f ۸۵ a) فرمود (ص ۹۳) تا جواب آن در قلم آرند.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۱۳

### نبنشته محمد قاسم بجانب داهر

بسم الله الرحمن الرحيم: این مکتوب از محمد قاسم ثقفی که گشنده انتقام مسلمانان از متمرّدان و متعنّدان است، بنزدیک کافر و جاهل و منکر و متکبر که بتداول زمان بی وفا و غرور ایام با جفا [مغرور شده است]، داهر بن چچ برهنم غدار. اما بعد باید دانست که آنچه از سر جهالت و غایت حماقت در قلم آورده بود، و بر رای رکیک خود مستعجب و مفتون گشته است رسید، و بر مضمون احوال و مقال که یاد کرده بود وقوف پیوست، و آنچه بجهت قوت و شوکت و عدت و آلت و اهبت فیل و سوار و حشم نبشته بود هر یک معلوم و مفهوم گشت.

ما را هم حول و قوت بکرم الهی و عدت و اهبت بفضل پادشاهی است و لا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظيم، فکیدوا لک کیدا ثم لا ينظرون، إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ، وَمَكْرُؤًا وَمَكْرَ اللَّهِ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ، وَلَا يَحِقُّ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ، كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ. ای تو عاجز! از سوار و فیل و حشم چه نازی؟ آنچه فیل است دلیل و عاجزترین همه عدتهاست و ضعیف‌ترین جمله مکائد و غوائل، و پشه را که ضعیف‌ترین حیوانات است از خود دور نتواند کرد. و آنچه به اسبان و سوار معجب شده، ایشان حزب الله‌اند (قوله تعالی) (f ۸۵ b) فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ، و خیل الله و فرسانها هم

المنصورون. فتحنامه سند (چچ نامه)؛ متن؛ ص ۱۱۳

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۱۴

و بدانچه ما را لشکر کشی و سپاهداری پیش افتاده هم بسبب بد افعالی و خصال نامرضی و (ص ۹۴) استکباری تو بود که کشتیهای مال سرانديپ را موقوف کردی، و مسلمانان را اسیر گردانیدی. و امروز در کل ممالک دنیا فرمان دار الخلافت که نائب نبوت است مطلق و نافذ گشته است [و همه] بجای می آرند، و تو طریق تمرد و تعند میورزی؛ و اموال خزانه بیت المال که ولأه متقدم و شاهان ماضی در ذمه خود لازم و واجب داشته اند و آن را بأدا می رسانند، و تو باز گرفتی. و چون بدین خصال نامحمود خود را ملوث گردانیدی و از خدمت ابا نمودی، و این حکایت را بد نمودی و جائز شمردی، فرمان دار الخلافت که نافذ باد! بدین جانب رسید تا انتقام آن افعال بکشم، و بمحاربت و منازعت روی بحرب تو آرم. و بهر موضع که با من مقابل شوی بیاری خدایتعالی که قاهر الجباره است ترا مقهور و مخذول گردانم، و سر ترا به عراق فرستم، یا جان خود را در سیل خدایتعالی فدا کنم. و این اجتهاد بفرمان جاهد الکفار و المنافقین بر خود واجب دیده ام، و بجهت رضای الهی قبول کرده ام، و از کرم عمیم امیدوار گشته که فتح و نصرت بما ارزانی باشد، إن شاء الله تعالی. و کتبه فی ثلاث و تسعين.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۱۵

### رفتن محمد قاسم بعد فتح دیبل بطرف نیرون

(f ۹۵ a) راویان احادیث و مفسران تواریخ چنین آورده اند از بنانه بن حنظله کلابی که چون فتح دیبل برآمد و غنائم فراوان بدست آمد، محمد قاسم بفرمود تا منجیقها در کشتی نهادند و بسوی حصار نیرون روان شدند، و کشتی در آب که آن را ناله ساکره گویند می بردند، و خود براه سمیم می رفت. چون بمنزل سمیم رسید، (ص ۹۵) جواب فتحنامه دیبل که بحجاج نبشته بود باز رسید.

### رسیدن مثال حجاج به محمد قاسم

بسم الله الرحمن الرحيم: از حجاج بن یوسف الی محمد بن قاسم: اما بیاید دانست که اتفاق خاطر و مقتضای همت ما بران مقصور است که ترا بهمه احوال ظفر خواهد بود، و مظفر و منصور باشی، و دشمنان از کرم خدای عز و جل بعقوبت عاجل و در عذاب آجل متواتر مأخوذ و مقهور خواهند بود. زینهار تا ظن بد نبوی که آن همه فیل و اسب و متاع و مال ایشان روزی تست. باید که با یاران زندگانی نیکو کنی، و در احترام هر یک بکوشی، و همه را قوت دل دهی، که آن ولایت همه در ملک تو خواهد آمد، و آنچه هر حصار که مسلم گردد و آنچه ما یحتاج لشکر است در اخراجات و اهبت برسانی، و از طعام و شراب آنچه در بایست تواند بود منع و زجر نکنی، و در خصب و تیسیر باقصی

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۱۶

الغایه بکوشی، تا در لشکر غله ارزان باشد، و آنچه در دیبل گذاشته است در وجه ایشان صرف کنی (f ۹۵ b) اولیتر که ذخائر حصار، که چون مملکت مسلم گردد و حصارها مضبوط شود در ترفیه رعایا و استمالت ساکنان جد کرده شود. و چون زراع و صناع و تجار مرفه و آسوده باشند، ولایت مزروع و معمور گردد، إن شاء الله تعالی - کتبه فی العشرین من رجب سنه ثلاث و تسعين

### خبر دیبل و مثال ستدن نیرونیان از حجاج بن یوسف

چنین می آرند از ابو الیث التمیمی که از جعوبه بن عقبه سلمی روایت کرد با محمد بودیم، چون حصار دیبل فتح شد بحصار نیرون رفت. و ایشان بوقت شکست لشکر عرب و شهید شدن دیبل با حجاج عهد کرده بودند و مال بر خود معین و مقرر (ص ۹۶) گردانیده. چون محمد قاسم از دیبل براند، تا حصار نیرون بیست و پنج فرسنگ است، در شش روز برفت، و روز هفتم در سواد

نیرون رسید. مرغزاریست که آن را بلهار گویند، بزمین بردی، و آنجا هنوز آب سیحون مهران نیامده بود. لشکر از تشنگی بفریاد آمد. چون محمد قاسم دوگانه نماز بگذارد و گفت: یا دلیل المتحیرین و یا غیث المستغیثین، أغثنی بحق بسم الله الرحمن الرحیم، بفرمان الهی باران رحمت ممطر شد. جمله آبگیر و حیض که در سواد آن شهر بود سیراب گشت. اهل نیرون در حصار به بستند، و سمنی که والی و مهتر ایشان بود بنزدیک داهر رفته بود. محمد قاسم از تنگی علف حشم (f ۰۶ a)

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۱۷

اندیشه مند شد. بعد پنج شش روز سمنی باز رسید، و دو مقدم را با مثال حجاج فرستاد، و نزل و علوفه با ایشان همراه کرد، و بر زبان ایشان پیغامها ارسال افتاد که من و این جمله خدم و رعیت دار الخلافتم، و بر حکم مثال امیر حجاج اینجا مقام کرده ایم، و با استظهار و تربیت و تقویت او قائم شده ایم، و چون غیبت من بوده است رعایا متردد شدند و در بستند. سمنی در حصار باز کرد، و با لشکریان خرید و فروخت می کردند.

محمد قاسم شکریه آن بحجاج نبشت از منزل بردی و خبر وفاداری اهل نیرون و مطاوعه ایشان اعلام داد. حجاج در جواب آن مکتوب باستمالت ایشان عاطفت بسیار فرمود، و گفت بهمه انواع در ترفیه ایشان بکشید، و تربیت ما امیدوار گردانید، و امید از کرم الهی باشد که بهر موضع که قدم مبارک ترا برسد فتح و ظفر شود، و هر که از (ص ۹۷) تو امان خواهد ایمن گردانی، و بزرگان و اکابر که بتو پیوندند به تشریفات گرانمایه مشرف و مرهون منت خود گردانی، و فراخور هر یک انعام و اکرام واجب داری، و عقل را پیشوا دانی، تا امراء ولایت و معارف نواحی بر قول و فعل تو اعتماد تمام نمایند.

### فرستادن محمد قاسم معتمدان (f ۰۶ b) خود را به نیرون

پس محمد قاسم از اعیان و خواص خود معتمدان بحصار نیرون فرستاد، و گفت ما را بسبب بستن در حصار عظیم اثر کرده. فاما چون معذرت غیبت استماع افتاد، آن غضب تسکین یافت، و جانب او را بلطف و اکرام رعایت کرده آمد. باید که مقدم الدوله بهندرکن سمنی بدل قوی و استظهار تمام بیاید. در حق او هیچ دقیقه از عاطفت و تربیت دریغ نباشد.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۱۸

### آمدن سمنی بخدمت محمد قاسم با نزل و تحف

روز دیگر چون صبح صادق از ورای حجاب غاسق با دواج اطلس ظاهر شد، سمنی با خدمتهای وافر و تحفهای متوافر بخدمت محمد قاسم آمد و تشریف رضا بیوشید. و در حصار باز کرد و محمد قاسم را ضیافت داد، و غله با لشکریان فراخ شد. و محمد شحنة را درون حصار نصب کرد، و بجای بتکده بده مسجدی بنا نمود، و بانگ نماز و امام تعیین فرمود. و بعد از روزی چند اتفاق عزم سیوستان کرد. و آن حصار از جانب مغربی مهران است بر سر کوه. و محمد قاسم متوقع شد که ولایت کلی و جزوی بر دست لشکر اسلام فتح شود، و چون دل از طرف سیوستان پرداخته شود، بوقت بازگشتن تدبیر عبره کرده آید بجانب داهر. خدای عز و جل اندیشه اهل عرب را (f ۱۶ a) کفایت کند و امکان مناہضت (ص ۹۸) میسر گردد.

### خبر فتح سیوستان و مواضع آن و گرفتن حصار

پس چون محمد قاسم کارهای نیرون باتمام رسانیده، ساخته و آماده با سمنی روی به سیوستان آورد، و می رفت از منزل بمنزل، تا برسید بموضع که آن را موج گویند از نیرون به سی فرسنگ. آنجا سمنی داشت که در میان رعایا مقدم بود. و در حصار ملکی بود عمزاده داهر بن چچ، نام او بجهر بن چندر. و پس سمنیان فراهم آمدند و بجانب بجهر پیغام دادند که: ما مردمان ناسکیم، دین ما

سلامتی است و مذهب ما عافتی؛

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۱۹

و در کیش ما جنگ و کشتن جائز نیست، و خون ریختن را موافق نباشیم؛ و تو در کوشک بلند نشسته، و ما می ترسیم که این جماعه در آیند، و چون ما را از متابعان تو دانند نهب کنند، و از جان و مال مسلوب گردانند.

و ما را معلوم شده است که فرمان دار الخلافت و امیر حجاج دارد: هر که امان خواهد او را ایمن گرداند. و اگر اتفاق افتد و مصلحت روی دهد و نصیحت ما پذیرد، ما واسطه شویم و بجهت تو و خود امان خواهیم و عهد و وثیق و پیمان مستحکم در میان آریم. و اهل عرب باوفاند: هر قول که بر زبان ایشان رود مخالفت نکنند و بوفای رسانند (f ۱۶ b).

بجهر از گفت ایشان ابا نمود و بسخن ایشان التفات نکرد. پس محمّد قاسم کس را بر سبیل منهیان فرستاد، تا مزاج ایشان معلوم گرداند، که با همدیگر موافقاند یا منافی. پس حصاریان را دید، بعضی بحرب مهیا و مستعدّ شده بیرون آمدند. محمّد قاسم بر دروازه ریگستان فرود آمد، از آنچه بجهت حرب جائی دیگر نبود و آب بر سکال غلبه کرده بود، و از طرف شمال جوی سند و راول روان شده.

### جنگ کردن لشکر به سیستان

محمّد قاسم فرمود تا منجیقها راست کردند و بجنگ پیوستند. سمنیان او را منع و زجر (ص ۹۹) کردند که این لشکر بر بازوی تو نیست، با ایشان مقاومت نتوانی کرد. نباید جان و مال بسبب استبداد تو در تهلکه افتد. چون نصیحت رعایا قبول نکرد، سمنیان بجانب محمّد قاسم پیغام دادند که آنچه

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۲۰

رعایا است از زراع و صنّاع و تجّار و اوباش از بجهر پهلوی گردانیده‌اند، و با وی بیعت ندارند؛ و بجهر از اهبت و عدت نتواند بود که بمحاربت تو مقابل شود، و بمنازعت و محاربت دست آویز کند. لشکر اسلام بدان پیغام معلوم کرده خیره شدند، و محمّد قاسم شب و روز جنگ متواتر فرمود. مدّت نزدیک یک هفته حصاریان دست از جنگ بکشیدند. چون بجهر (f ۲۶ a) دانست که حصار تنگ آمد، از دروازه شمالی بوقت آنچه عالم در حجاب قیرگون پنهان شد از آب عبره کرد و متواری شد و بگریخت، تا بحد بوده‌یه رسید. و آن وقت ملک بوده‌یه کاکه بن کوتک بود سمنی بهکو و حصار او سیسم بود بر لب آب کنبه. و اهل بوده‌یه و مقدمان آن نواحی باستقبال آمدند، و پیش حصار او را فرود آوردند.

### ضبط کردن سیستان و رفتن بجهر

پس محمّد قاسم، چون بجهر برفت و سمنیان سر در ربقه اطاعت آوردند، در حصار سیستان درآمد و ایمن شد، و عمّال و نواب خود را بر مهمّات ولایت نصب کرد، و نواحی در اهتمام و عهده او کرد. پس هر جا که زر و نقره بود اختیار کرد، و سیم و پیرایه و نقود همه بستند، الّا از سمنیان که با وی عهد و وثیق کرده بودند. پس آنچه حق لشکر اسلام بود بداد، و خمس بیرون آورد و بخزانه دار حجاج تسلیم کرد، و آن فتح نامه بحجاج نبشت (ص ۱۰۰) و راوتان را نامزد فرمود، و غنیمت و برده فرستاد، و خود آنجا مقام کرد.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۲۱

بعد از دو سه روز که از مهم خمس و حصّه حشم پرداخت، روی بحصار سیسم آورد. و جماعه بوده‌یه و ملک سیستان بمحاربه بايستادند، محمّد قاسم خارج طائفه که با شحنة سیستان نصب فرمود، (f ۲۶ b) با باقی حشم بمنزلی که آن را بندهان گویند نزول

کرد بر کنار کنبه . و سگان حوالی آن موضع جمله کفار بودند. چون لشکر اسلام را دیدند، جمله متفق شدند که شیخون آرند، تا ایشان را متفرق گردانند .

### آمدن بزرگان بنزدیک کاکه کوتک

بزرگان بده بنزدیک کاکه کوتک آمدند- که رانگان بودیه از نسل اواند، و اصل ایشان اگر از کداره کنک که او دندوهار گویند آمده بود- [و] با وی تدبیر کردند، که ما را اتفاق می‌باشد که برین لشکر عرب شیخون آریم. (جواب کاکه) کاکه گفت: اگر شما را میسر گردد نیکو باشد، فاما بدهگان و راهبان از کتاب تنجیم ما را خبر کرده‌اند که این ناحیت بر دست لشکر اسلام فتح خواهد شد. پس بزرگی را بهیمن نام بر سر ایشان مقدم کرد و جتان را در فوج او فرمود، و یک هزار مرد دلاور شمشیر زن را در خیل او فرمود، و همه با سلاح از تیغ و سپر و رمح و شل و کتاره خود را بیاراستند. چون سپاه رومی روز از نهیب زنگی شب هزیمت گشت،

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۲۲

برسم شیخون روان شدند. چون نزدیک لشکر عرب رسیدند، راه گم کردند.

همه شب از وقت رواج تا انصرام صباح سرگردان می‌گشتند. بچهار فوج متفرق شدند: نه مقدمه با ساقه فراهم آمد و نه میمنه با میسره مقابل شد. در بیابان می‌گشتند. هرگاه که سر بیرون کردند خود را گرد (f ۳۶ a) حصار سیسم دیدند، (ص ۱۰۱) تا فوطه کحلی شب دیجور باسیب بهاء شاه انجم چاک شد بحصار باز آمدند، و آن حال به کاکه کوتک باز گفتند که این غدر ما بصواب نرفت. کاکه گفت که شما را معلوم و مقرر است که من بطریق شجاعت و مردانگی و شهامت و فرزاندگی مشاژ الیه و متحلی شده‌ام، و در میان شما چند مهمات کفایت کرده‌ام، فاما در کتب بدهان از حساب نجوم چنان حکم می‌کنند که هندوستان بر دست لشکر اسلام فتح شود، و مرا اتفاق استقبال او می‌باشد.

### رفتن کاکه کوتک بخدمت محمد قاسم با بنانه حنظله و بیعت کردن او

پس کاکه با معتمدان و خواصیان خود روی به لشکر عرب آورد، و چون بعضی راه برفت محمّد قاسم بنانه بن حنظله را بطلایه فرستاده بود، با وی مقابل شد و او را بنزدیک محمّد قاسم آورد. چون بسعادت خدمت مشرف شد، محمد قاسم او را تشریف رضا فرمود و تربیت کرد. کاکه از حال شیخون آوردن جتان و غدر راندن و اندیشیدن باز گفت، و بدانچه حق تعالی ایشان را گمراه کرد تا همه شب در ضلالت و خجالت می‌گشتند، تقریر کرد و گفت:

منجمن و معتبران ما از تنجیم استخراج کرده‌اند و حکم چنان می‌کنند

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۲۳

که این نواحی بلشکر اسلام تحویل افتد. و چون این معجزه مشاهده افتاد، یقین شد که حکم الهی است، و بغدر و مکر با شما کسی را (f ۳۶ b) طاقت و مقاومت نتواند بود، و تو بهمه انواع مستظهر و قوی دل باش که برایشان ظفر یابی، و من اطاعت تو قبول کردم و ترا نصیحت گو باشم، و بدانچه امکان دارم یار باشم و دلیل شوم بر قهر و قمع دشمنان و بد خواهان. (ص ۱۰۲) پس چون محمّد قاسم را از آن حال خبر شد و مقالات او استماع کرد، مر خدای عزّ و جلّ را حمد و ثنا گفت و بشکر سر بر خاک اغبر نهاد. و کاکه را بنفس و اتباع و عشیره ایمن گردانید، و پشت به مسند فراغ و امانت آورد. پس کاکه را گفت که ای امیر هند، تشریف شما چه باشد؟ گفت: تشریف ما کرسی است و جامه هندوی ابریشم و حریر که مثل دستار بر سر بندیم، زیرا که رسم بزرگان ما و جامان سمنی اینست. چون کاکه این تشریف پویشید، جمله بزرگان و مقدمان نواحی در بیعت او رغبت نمودند، تا طائفه که سر در ربقه

اطاعت آوردند ایشان را از ترس لشکر عرب ایمن گردانید، و جماعتی که تمرد و تعند پیش آوردند بدیشان دلیل شد. و عبد الملک بن قیس الدیقی را شحنه او فرمود، تا هر متمرد و متعند که باشد مقهور گرداند. کاکه بر طائفه که متغیر بود نهب کرد، و غنایم فراوان از نقود و اقمشه و ستور و برده و غله بگرفتند چنانکه گاه و گوشت در لشکر فراوان شد.

پس محمد قاسم از آنجا منزل کرد، (f ۴۶ a) و بحصار سیسم آمد، و دو روز جنگ کرد. خدایتعالی او را فتح داد و مشرکان را هزیمت شد. و بجهر بن چندر بن سیلائج، ابن عم داهر، و راوتان و تکران آنکه در تبع او بودند

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۲۴

بیشتر جان عزیز در سر کار عصیان کردند، و باقی بهزیمت بر بودیه بالاتر رفتند، و بعضی بحصار بهطلور میان سالوج و قندابیل رفتند، و از آنجا امان نامه خواستند، از آنچه با داهر مخالف بودند، و بعضی را از ایشان بکشته بودند، و بدان سبب از اطاعت او روی بتافته بودند. و رسولان در میان کردند، و یکهزار درم سنگ نقره مال را بر خود قرار دادند (ص ۱۰۳) و گروگان به سیوستان فرستادند.

### رسیدن مثال حجاج بن یوسف بگذشتن مهران و جنگ داهر

پس محمد قاسم چون مال مقرر کرد، مثالی بتجدید بجهت رفاهیت ایشان بفرمود، و وداع بن حمید الأزدی و عبد القیس از آل جارود را نصب کرد، و کار بجهت اعتماد بر ایشان اضافه فرمود. و چون کار سیسم پیرداخت مثال حجاج برسد که باید ترک مواضع دیگر گیری و به نیرون باز آئی و تدبیر عبره مهران کنی، و روی بجنگ داهر آری، و از ایزد عز و جل یاری خواهی، تا ترا ظفر و نصرت بخشد. و چون آن فتح برآید، و حصارها و نواحی از کلی و جزوی (f ۴۶ b) مضبوط گردد، هیچ نوع مانع نباشد. محمد قاسم چون این مثال بخواند و بر ضمن آن وقوف یافت، به نیرون باز آمد، و نبشتهها در قلم آورد.

### رسیدن لشکر عرب باز به نیرون

پس مراحل و منازل ببرید، و به حصاری که بر کوه نیرون است

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۲۵

منزل افتاد. و در جوار او آبگیری است که آب آن از چشم عشاق روشنتر و مرغزار آن از بوستان ارم خوشتر، آنجا منزل کرد، و این مکتوب در قلم آورد بجانب حجاج بن یوسف.

### نبشته محمد قاسم بجانب حجاج بن یوسف و اعلام دادن احوالها

بسم الله الرحمن الرحيم: بیارگاه رفیع میر اجل عالم منبع تاج الدین پناه عجم و هند حجاج بن یوسف ازین خدمتگار محمد قاسم: بعد از عرض داشت بندگی و خدمت باز می نماید که این مخلص با جمله امراء و حشم و خدم و جماعت جیوش و جنود مسلمانان در زمان صحت و سلامت می باشند، و استقامت امور و استدامت سرور و حبور بحصول است.

و معلوم رای انور باد که بعد از قطع بیابان (ص ۱۰۴) و منازل مهلک ببلاد سند وصول یافت، بر لب سیحون که آن را مهران گویند؛ و زمینی از ناحیه بودیه، در مقابل حصار راور، که آب مهران بود، فتح شد؛ و آن حصار راور (که) در تملیک داهر رای بود. بعضی که سرکشی می کردند تحت اقتدار خود آورده شد و باقی را (f ۵۶ a) نهب کرده منهزم گشتند. و چون فرمان نافذ امیر حجاج برسد و در مراجعت اشارت کرد، بحصار کوه نیرون باز آمده شد. و این حصار بدار الخلافت نزدیکتر است. توقع آنکه باعانت الهی و عنایت پادشاهی و باقبال امیر معظم حصنهای حصین کفار فتح شود،



فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۲۶

و مدائن و خزائن مضبوط گردد. و حال را حصار سیوستان و سیسم که مسلم شد و پسر عمزاده داهر و شجاعان و اعیان او فرستاده شد، و همه کفار مسلم و مفتوح گردید، و بجای تعبدگاه کفره مساجد و معابد بر آورده شد، و بانگ نماز و خطبه و منابر بنا نهاده آمد، تا در اوقات فرض حق می گذارند، و تکبیر و تذکیر خدای عزّ و جلّ بامداد و شبانگاه باءا می رسانند، چنانکه نصّ قرآن بر ان ناطق است که أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتَذُكُرِكَ الشَّمْسُ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ الْآيَةُ. و آن آثار او شان و اصنام بنصره الهی و ثقت «إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ» پاک کرده شود و عباد و شیاطین و احزاب ایشان را مقهور و مخذول گردانیده بدار جحیم و عذاب شدید سپرده آید. و ما را در جوار حصن که بر سدّ اسکندر رومی مفاخرت می کند مقام افتاده است، و حول و قوه ما بخداست عزّ و جلّ. و این مکتوب بر رای رفیع دَامَ رفیعا (f ۵۶ b) عرض افتاده، و منتظر بوده می آید. تا فرمان نافذ و مثال ناطق و مطلق بر جمله نفاذ یابد، مترصد و مستعدّ می باشم.

(ص ۱۰۵) هر چه بتوفیق الهی ارشاد کند، بر وفق آن حکم رفته شود. بدانند ملک کریم که ملکی از ملوک داهر (که) صاحب حصار بیت است، بجانب شرقی مهران، در بر جوی که جزیره بحر کنبها است و او را بسامی راسل گویند. و او را پسر از اکابر و خواص رای داهر است و ملوک هند و سند بیشتر با او بیعت دارند، و عهد وثیق مستحکم در

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۲۷

میان ایشان واثق است، و از استصواب او نگذرنند. و از طائفه اهل دیبل که بما پیوستند چنان معلوم شد که او را با این جانب مناصحت [است].

هر یک از امراء و اکابر بر مطاوعت او تحریص می نمایند، و از بسط امید خود را از ما التجا می رساند و تاکید عهد با ما مؤکد می گردد.

و اگر خدای عزّ و جلّ آن تدبیر باتمام رساند و باخلاص در طاعت درآیند، رنج گذشتن آب مهران بر ما مسهل و میسر گردد، و مهتا و مهتا شود بفرمان خدایتعالی.

### رسیدن مثال حجاج بن یوسف بمحمد قاسم

بسم الله الرحمن الرحيم: مکتوب فرزند عزیز کریم الدین محمد قاسم اُدام الله تمکینه آراسته بأنواع تکلف و مقرون بأصناف تعظیم رسید، و از ماجرای امور که در ضمن (f ۶۶ a) مکتوب درج کرده بود احوال معلوم گشت. آخر ای پسرم چیست، ترا چه افتاده که رای و تدبیر و عقل و تمییز خود نمی گماری. و کاشکی تو ملوک مشرق را بحرب مقهور کنی و دمار از دیار کفره بر آری! چرا از قهر کردن این کار عاجز شده [و] شرا و کفایت نمی توانی کرد؟ و امید آنست که کید او مندفع گردد. و او می خواهد که لشکر اسلام را مدافعت اندیشد. تو قوی دل باش، و بغایتی که مال بذل توانی کرد بکن، و انعام و بخشش وافر در حق (ص ۱۰۶)

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۲۸

ایشان مبذول دار، و هر که اقطاعی و ولایتی التماس کند نوید مکن، و ملتمس ایشان باجابت مقرون گردان، و بأمثله خود و امان نامه قوی دل کن، زیرا که گرفتن پادشاهی را چهار وجه است: اول مدارا و مواسا و مسامحت و مصاهرت؛ و دوم بذل مال و عطیت؛ و سیوم رای صواب در مخالفت خصمان و معلوم کردن مزاج دشمنان؛ و چهارم رعب و مهابت و شهامت و قوت و شوکت. در دفع ایشان باید کوشید. و هر التماس که ملوک خواهند بعهد وثیق مستظهر گردان. و چون روی بخدمت آرند و مال بر خود معین کنند از نقود و عروض آنچه بخزانه رسانند بستاند، و همه را مستظهر گرداند. و چون کسی را خواهد برسالت فرستد، باید (f ۶۶ b) که

بر عقل و مذهب و کیاست و امانت او واثق باشی. نباید که از رفتن و گفتن او اسلام را وبالی ظاهر گردد. و خویشتن را از غوائل حیلت و آفت و غدر و مکر دشمن محروس و مصون داری، و شرائط حزم و هوشیاری در تدارک مهمات بجا آری. و از داهر محترز باشی. و چون معتمدی و معتقدی بفرستد از مخالطت او را وصیت کنی، و از مجالست او ایمن نباشی، و شرط نصیحت بر وی باز گوئی، که چون بادای رساله در مقابله رای نشیند، باید که بحضور اکابر و اعیان و محافل بزرگان سخن بگذارد، و بی محابا بگذارد، و جواب او صافی بشنود، و میل و مدهانت نکند. و رسل را بمواعید خوب مستظهر گرداند، که جمله لشکر اسلام را امام و پیشوا شما خواهید بود، و چشم بقول شما نهاده‌اند، باید که ادای رسالت مطلق (ص ۱۰۷) گویند. و رسول مسلمانان پاک مذهب

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۲۹

بود، که سخن بمهابت [و] بی تقصیر او ادا کند، و ایشان را بایمان توحید خواند. هر که بوحدانیه الهی بگردد و روی بمطاوعت آرد، تملیک و مال بلاد و زمین و ضیاع برو ارزانی دارد. و هر که باسلام سر در نیارد گزندی بر وی نهد، تا فرمان بردار شود. و اگر از مطاوعت تمرد نماید، او را اعلام دهد که چون سر از ربه اطاعت کشیدی مستعد و مهیای حرب باش. و ایشان را در عبره مهران اختیار مده. بگو که اگر شما را اتفاق (f ۷۶ a) باشد منع و زجر نیست، فاما چون ما را چندین راه آمده شد عبره ما کنیم. بی منع و زجر در مقابله آئیم، و مجال اشتباه و این خارخار میان جانین نباشد. و بموضع که با دشمن مقابل شوند، باید که زمین هامون باشد، تا مرد با مرد و سوار با سوار در هیجا بمیدان جولان برابر باشند. برین جمله چون جنگ پیوستی توکل بکرم الهی کن، و دست در عروه و ثقی بزن، تا قضا و قدر الهی از پس پرده خفیات چه روی دهد، و فرمان ختم پادشاهی بر چه جمله نفاذ یابد. و اگر پیغام دهند و گویند که تو می‌گذاری از آب مهران یا ما گذریم، ایشان را اختیار مده، و بگو که من عبره کنم، تا رعب و مهابت تو در دل دشمن اثر کند، و دانند که اگر لشکر اسلام را قوتی و شوکتی نبودی پیش ما باز نیامدی. و دیگر آنچه جماعتی که از لشکر عرب در تبع تواند، امید که مراجعت نکنند، و روی از حرب نگردانند، و کارزار جانی کنند، و توکل بر خدایتعالی دارند، و بر جنگ حریص شوند، و ثابت قدم باشند، و نیت ایشان بر حرب و موافقت (ص ۱۰۸) شما صادق گردد، و رضای خدای عز و جل

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۳۰

بحاصل آید. و موضع را بجهت عبره اختیار کن که پای باستحکام و استواری توان بست. و (گذر همواره) باتفاق و بامتحان از آنجا گذر بسازید.

و طریق حزم (f ۷۶ b) و حرس فرونگذاری. و چون بگذری لشکر را تعبیه کن، و میمنه و میسر و قلب و مقدمه و ساقه راست کن، و پیادگان و مفردان را پیش فرستی، و برگستوانی را در قلب نگذاری، و الله تعالی أعلم. پس چون مثال حجاج وصول منزل کرد محمد قاسم در تدبیر عبره افتاد، و عزم مصمم کرد.

### خبر یافتن از محمد قاسم داهر رای که بحصار نیرون رسید

پس داهر رای از حکماء هند و منجمان و فیلسوفان خود استخبار کرد که درین وقت خبری استماع می‌افتد که محمد قاسم پیدا آمده است، و در جوار حصن نیرون با لشکر جزار مستعد حرب نزول کرده. شما را از کتب تنجیم و تواریخ چه روشن می‌شود، و از طالع وقت و مرور سال چه روی می‌دهد؟ منجمان بعد از مدحت و وصف و ثناء گفتند که بقا رای را در کتب قدیم تواریخ ماضی و تنجیم جاماسپ حکیم چنان اطلاع افتاد که در شهر سنه اثنین و تسعین حصار نیرون بلشکر اسلام تحویل افتد، و در سنه ثلاث و تسعین کل هندوستان و حصارها که بر سد سکندر ترجیح دارند تملیک مسلمانان شود، و آن فتح بر دست محمد قاسم خواهد بود، و آن وعده فراهم آمد. پس رای داهر

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۳۱

سمنی بهندرکو را که حصار نیرون ایالت او بود بفرستاد و گفت :

ترا بحصار نیرون باید رفت، و از حال ایشان ما را اعلام (ص ۱۰۹) ده.

پس سمنی بر آن اشارت بحصار نیرون آمد، و با پنج نفر مقدم بلشکرگاه (f ۸۶ a) عرب پیش محمّد قاسم رفت، و مثال حجاج با خود برد. بنانه حنظله متوسط ایشان شد. چون عرضه داشت و نزل برسانید، محمّد قاسم گفت:

فرمان این مثال را ممتثل می‌باشم، فاما بجهه آنکه بوقت رسیدن لشکر در بسته بودی، عظیم ما را اثر کرد، که چون متابعت می‌کنند در حصار بستن و منع کردن نیکو نبود، تا غله در میان لشکر نیافت شد. پس سمنی معذرت کردن گرفت، و باعتذار تمهید کرد که چون مصالح امور ما بخدمت رای داهر متعلق است، و من اینجا حاضر نبودم، رعایا از وصول شما متردد شدند و بترسیدند که نباید بوقت مراجعت داخل حصار را ایذائی رسانند. و چون من بخدمت پیوستم طریق مطاوعت و مخالفت بجا آورم، و آنچه رضای تو باشد در آن پویم .

### تشریف دادن محمّد قاسم مر سمنی نیرون را

پس محمّد قاسم او را تشریف داد و تربیت کرد و لطفهای فراوان فرمود و باز گردانید. سمنی باز گشت و در حصار بگشاد، و تحف و هدایا فرستاد و لشکریان به بیع و شرا در حصار رفتند. پس چون روز دیگر علم شاه انجم بر سقف لاجوردی برآمد، محمّد قاسم بر مرکب سوار شد، و با اکابر و اعیان در حصار آمد، و بجای بتکده مسجدی بنا فرمود، و دو گانه نماز بگذارند، و مردی را از قبائل (f ۸۶ b) ذهل و از اهل بصره در آن حصار

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۳۲

شحنه فرمود. و از آنجا منزل کرد، و سمنی را برابر خود آورد که از آب مهران عبره کند. بزرگان سمنی راسل رسنی و بعضی از مهتران بهتیان پیش آمدند و امان خواستند. ایشان را جواب داد برقرار که مثال حجاج داده بود، و عهد وثیق (ص ۱۱۰) کرده برفت بر حصار اشبهار، [و] در تاریخ محرم سنه ثلاث و تسعین بود [که] در سواد آن حصار نزول کرد. حصاری دید محکم و استوار، و حصاریان استعداد حرب کرده، و خندقی ژرف ساخته، و جتان و روستایان را که بجانب غرب بوده‌اند در حصار آوردند. محمّد قاسم جنگ پیش برد، و یک هفته استادگی کردند و دار و گیر نمودند. بعد از ان امان خواستند و سز در مطاوعت آوردند، و طوق بندگی بر رقبه خود نهادند. محمّد قاسم بر حکم قرار حجاج ایشان را امان داد، و طائفه که در متابعت او بودند مال قبول کردند و در حصار باز کردند. محمّد قاسم با امان خود درآمد و کلید بدست معتمدان مخلص و معتقدان اخلص خود داد، و امینی را بایالت آن موضع نصب کرد، و بخدمت حجاج از فتح آن حصار بنوشت، بدانچه آن طائفه جتان تیغ زن را امان داد، و از خون و قتل اعلام کرد. و در آن حصار مدتی مقام کرد، و شحنه بگماشت، و خود بر لب آب مهران (f ۹۶ a) بحد راور بجانب غربی نزول کرد.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۳۳

### جنگ کردن محمّد قاسم بمنزل شط مهران

پس (چون) محمّد قاسم بر معبر مهران نزول کرد، و با جاهین ملک بیت جنگ پیوست. (خبر) مصنفان تواریخ چنان روایت کرده اند که چون خبر نزول محمّد بن قاسم بحد راور و جیور بداهر رسید، پرسید که عربان کجا رسیدند. گفتند که در حد جیور آمدند. گفت: غلبه عرب نیک استیلا یافت، همانا دولت با ایشان موافق است. پس بجانب موکه بن بسایه محمّد قاسم رسول فرستاد که ولایت قصه و سوره در اقطاع تو کرده شد. بتملیک دست تصرف تو در آن نواحی مسلم داشته آمد .

## خبر یافتن داهر از عهد موکه بسایه

پس شخصی (ص ۱۱۱) بنزدیک داهر آمد و خبر آورد که ملک موکه بسایه بیعت با محمد قاسم کرد و رسول فرستاد و در میان عهد کرده است، و با رسولان جواب داده که: آنچه فرموده بودی مقرر و معلوم گشت و آنچه در حق ما بذل می کنی منت آن داشته می آید، و همه بجان من خویش که در آنچه مواعید فرمود ما را رغبتی صادق است، و در تقدم مطاوعه شما دل بغایتی مائل است، که رضای ترا از همه مهیات مقدم تر داریم، و هیچ بهانه که حادث گردد بر فرمانبرداری منقاد بودن از لوازم دانیم. فاما با پادشاهان که حق ممالحت در گردن خدم لازم باشد عهد شکستن و غدر کردن

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۳۴

(f ۹۶ b) گناهی و خیانتی از حزم و امانت دور بود؛ و تا از باس او مخافتی حادث گردد که بنفس و جان خطر باشد جانب امانت و صیانت فرو گذاشتن طریق نامحمود است. (درخواست ملک موکه بن بسایه) و نیز بلاد سند مأوا و مسکن ماست، مورث و مکتسب آباء و اجداد ماست. و داهر رای ما را قرابتست.

او رایی است بر رایان هند. هر چه او بدرجتی عالی تر رسد، ما را نصیبی اجزل و حظی اکمل بحاصل باشد؛ و در کل احوال باسایش و رنج و شرائط موافق نمودن بر ما ثابت و لازم است؛ و در عنا و رخا متساویم و شریک ملکیم. فاما از طریق عقل چنان روی می دهد و از دلایل حکمت چنان می نماید که این دولت از ما تحویل افتد و بدیگری نقل کند.

## عهد کردن موکه بسایه

حکماء سند و فیلسوفان هند که ساکن و مقیم این ملک اند، در کتب قدیم چنان از اسطرلاب و تنجیم استخراج کردند که این مملکت را لشکر اسلام فتح (ص ۱۱۲) کند و در ضبط آورد؛ و هر مردی که اقبال معین و نصره قرین او شود و با کیاست و صولت باشد، بهر واقعه که حادث گردد تجربه گیرد و هوشیارتر گردد، چنانچه طریق خلاص بر وی محبوب نگردد، که اگر از وقت و فرصت بگذرد و فوت شود، آن مکروه بوی (f ۰۷ a) رسد. و چون با من مشاورت کردی و جانب ما را رعایت واجب دیدی، از امانت باشد؛ و اگر جواب با صواب نگویم مخالفت باشد. و اگر من برای خود بی جنگ و حرب بخدمت تو پیوندم، جای ملامت خصمان و بد نامی خاندان

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۳۵

تواند بود. اکنون به بهانه تزویج دختر رانه ساکرا رفته می شود: امیر محمد قاسم دام علوه بفرماید تا بقدر یکهزار سوار بر سر فلان راه بروند و مرا از راه بگیرند و بخدمت آرند، تا من معذور باشم، و عاری در افواه خلق نیفتد که او غدر کرد، و داهر را گمان بد نبود که او را بتکلیف و عنف بردند.

## فرستادن بنانه بن حنظله را بقول موکه بسایه

پس محمد قاسم را بر قول او اعتماد تمام افتاده، و آنچه بگفت تصدیق داشت. پس بنانه بن حنظله کلابی را با هزار سوار آراسته باسلحه تمام و اسبان اختیار بر آن میعاد که موکه بسایه باز نموده بود بفرستاد و خود نیز منزل فرمود و نزدیک تر آن موضع نزول کرد. و موکه با صد نفر سوار (گرفته) روانه شد تا بدان موضع رسید.

## رفتن بنانه بن حنظله و گرفتن موکه بسایه با تکران

پس بنانه حنظلله با خیل خود و ترجمان بر سر راه آمد و قطع کرد، و موکه بسایه با بیست نفر تکر نامدار و خیل گرفتار شد. چون آن را پیش محمد قاسم آوردند، امیر او را با کرام و اعزاز پیش آورد، و ولایت بیت در تولیت (f ۰۷ b) او (ص ۱۱۳) کرد. و بالتماس او آن اقطاع مثال مزین بتوقع ارزانی داشت، و صد هزار درم بوجه صلّه بوی بخشید، و چتر سبز طاؤس و کرسی و تشریف داد، و جمله تکران او را بتشریفات و اسبان تنگ بست و انعامات وافر مستظهر گردانید. مصنفان تواریخ و سیاحان فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۳۶

جهان پیمای چنان آورده‌اند که اول چتر رانگی یعنی امیری به موکه داد، و زمین قصه همه بالتماس او در ضمن مثال بوجه تملیک بوی و فرزندان او مفوض فرمود، و تمامت حدود بیت از کَلّی و جزوی با مضافات و مزارع بر وی مقرر فرمود، و عهد و ثیق کرد، و بجهت فراهم آوردن کشتیها وصیت کرد.

### فرستادن محمد قاسم مر رسول شامی و مولانا اسلامی را

پس محمد قاسم بر لب آب مهران نزول کرد. بزرگی را از اکابر شام با مولای دیبلی، که بر دست محمد قاسم بعز اسلام شرف یافته بود، بعث فرمود که هر چه شامی بگوید بر داهر چچ و آنچه داهر جواب دهد بروی تفریر کن. و چون بأدای رسالت آغاز کنی، در محفل و جمع بزرگان گذاری و جواب مطلق باز خواهی چنانکه در صدر مثال حجاج اصدار یافته است.

### رفتن رسول شامی بر داهر

پس چون شامی و مولای اسلام دیبل بنزدیک داهر رفتند، مولای اسلام دیبلی در آمد و بداهر سر فرود نیاورد و خدمت نکرد. و داهر او را می‌شناخت. با وی گفت: چرا بر قرار قانون (f ۱۷ a) شرط خدمت را اقامت نمودی، مگر ترا منع و زجر کرده‌اند؟ مولای جواب گفت: من آن وقت در کیش شما بودم، واجب بودی بر من تا شرط عبودیت بجا آوردمی.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۳۷

و اکنون بعز اسلام مشرف (ص ۱۱۴) گشته‌ام، و تعلق ما به پادشاه اسلام شد: شرط نباشد که پیش کافر سر فرود آرم.

### تهدید داهر

پس داهر گفت: اگر تو رسول نبودی ترا سیاست فرمودمی تا ترا بعقوبت بکشتندی. مولای دیبلی گفت: اگر اتفاق تو بر کشتن ماست، عرب را زبانی نباشد، و بجهت باز طلب خون ما انصاف ستانان هستند، بمطالبت تو کفاف باشند.

### رسالت گذاردن شامی

پس شامی زبان بگشاد که ما رسول امیریم بتو، و فرموده شده‌ایم که این رسالت بحضور ملک‌ان و رانگان او گذاری. داهر گفت: بگو، زیرا که رسول رساننده پیغام باشد، و فرمان مخدوم خود را ادا کند.

گفت: امیر محمد قاسم چنان فرموده است: اختیار تراست؛ اگر بگذری راه تو کشاده است و منعی و زجری نباشد، و الا شما راه کشاده دارید تا لشکر عرب از آب عبره کند و در مقابل شما آید.

### تدبیر کردن داهر با سیاکر وزیر

پس داهر با سیاکر وزیر مشورت کرد که اشارت تو درین باب چیست. سیاکر وزیر گفت: من رای را کزات و مرّات در آنچه فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۳۸

مشاورت واجب دیدم، در کلّ امور طریق هوا خواهی و نصیحت واجب داشتم، (f ۱۷ b) و اثر آن ملک را معلوم گشته، و آنچه من رای زدم در گذر معبر و پیش لشکر رفتن بر سیل و عظ از التفات زدی و قبول نکردی. و امروز چون کار تنگ افتاده و بمحاربت و مجادلت او قیام می‌نمائی و مبتلا می‌شوی، بگذار تا تمامت لشکر او برین طرف عبره کند و هر دو لشکر مقابل آیند. مملکت این نواحی تو داری و مدائن و خزائن در ضبط و تصرف تو است، و غلّه و اسلحه و اهبت و آلت حرب موجود است، و مدد او منقطع گردد. و چون آب مهران پس پشت ایشان شود، هیچ فریاد رسی بوی نرسد، و چون اسیران در دست (ص ۱۱۵) تو عاجز گردند، و ابواب حيله بر وی بسته گردد، و کل خدم و حشم و اصحاب و اسب و اسباب حرب در قبض تو آید. رای من چنان نمود. پس مرد علافی بود از لشکر شام که پیش از آمدن لشکر عرب بسبب گناهی متواری شده بود و بخدمت رای داهر پیوسته و تعلق بوی کرده، او را بخواند و درین تدبیر مشاورت کرد، و گفت: ای محمّد، سیاکر وزیر این تقریر کرد، ترا صواب می‌افتد یا نه؟ محمّد علافی گفت: این رای.

لا تقیمَن بدار لا انتفاع بها فالأرض واسعة و الرزق مبسوط

صواب نیست که لشکر ایشان بر این طرف گذرد و مرا هم اتفاق نمی‌افتد زیرا که او لشکر جزّار دارد، و سواران مبارز و مردان (f ۷۲ a)

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۳۹

نامدار بنام و ننگ بایستند، و در رضای الهی جان و نفس خود را در سبیل حق فدا کنند. چون خود را بالتجای کرم خدای عزّ و جلّ ملتجی کردند، که بواسطه این غذا و شهادت به جهان خلد رویم، کشته نشوند تا از ما اضعاف نکشند. و چون روی بحرب آرند، مراجعت و روی گردانیدن متعذّر باشد، تا جمله علف تیغ خونخواره نشوند. و چون برین طرف بگذرند و دست در دامن ملک زنند و شریک سلطنت شوند، بزرگ فتنه حادث گردد، و هر روز قوت و شوکت او زیاده گردد، که بیشتر حشم و رعایای تو از نهیب او امان خواهند و بجهت مبقی حیات خود باو یار شوند و پناه سازند. و لیکن صواب آنست که ایشان را بر طرف غربی بگذاری، و حجاب مهران در میان ما و ایشان است، و بهیچ نوع گذشتن او ما را مصلحت نباید دانست، و ملاحان کشتی و جتان دشتی را بر ایشان (ص ۱۱۶) بگماری تا راههای علف و غلّه و هیزم و گاؤ که ما یحتاج لشکریان است بگیرند و قطع کنند، و هر که از لشکر جدا ماند آن را برنجانند، تا درهم شوند:

بعضی از ایشان بواسطه جوع معدوم گردند و بعضی از برهنگی و بی برگی بگریزند، و اسبان بی علف و سواران بی خرج فرو مانند و متفرّق (f ۲۷ b) شوند، و در ملک تو هیچ مداخلت نتواند کرد. و چون جمعیت ایشان متفرق و پریشان شود نیز مملکت ترا از وی نهیب نباشد و تو مخیر باشی. فتحنامه سند (چچ نامه)؛ متن؛ ص ۱۳۹

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۴۰

### نصیحت کردن علافی مر داهر را

(خبر) راوی این حدیث گفت که من در آن مجلس حاضر بودم از جمله ایستادگان، و فرمان نشستن در حق من داد؛ و کل مصالح که علافی باز نمود و تقریر کرد و بر وجه نصیحت در مشافهت داهر بگفت من مستمع بودم و فهم کردم. پس داهر گفت: هر اشارتی که از خاطر تو زاید جز عین مناصحت و هوا خواهی نباشد. فاما رای من چنان اقتضا می‌کند که اختیار بدست او کنم، تا بر عجز ما حمل نکند که زبون شده است.

پس رسول شامی را باز گردانید و گفت: مراجعت کن و با امیر خود بگویی که درین عبره ترا مختار کرده شد. ما مستعد حرب شما نشسته ایم. خواه بگذر و بیا و آلا ما بگذریم.

### باز آمدن رسولان محمد قاسم از داهر

پس رسولان بخدمت محمد قاسم رجوع کردند و آنچه رای داهر ارسال کرده بود بر وی کشف شد. محمد قاسم گفت که از درگاه ذو الجلال بی زوال عبره مهران من اختیار خواهم کرد. پس منتهای خدای عزّ و جلّ را یاد کرد و استعانت از وی درخواست، و منزل کرد. پس امیر با جمله لشکر در مقابل حصار راؤر بجانب غربی مهران نزول کرد و مقام فرمود، و موکه بسایه را بخواند، (ص ۱۱۷) و معتمدان امین با وی نصب کرد، تا موضعی

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۴۱

که عبره را شاید اختیار (f ۵۷ a) کند، و کشتی موجود کند، تا ما را نقل افتد. و باشد که این آب مهران دشوار عبره توان کرد و در گذشتن درمانیم، و بیم دشمن که در مقابل بر لب آب ایستاده اند. و مرا اتفاق می باشد که از آنجا لشکر نتوانم گذرانید تا جواب نبشته حجاج نرسد.

روزی چند مقام کرد و نبشته مشرّح بنوشت، و آن مکتوب را جوابی باعزاز و تعظیم برسید.

### رسیدن مثال حجاج یوسف بمحمد قاسم ثقفی

این مثال معظم و مکرم حجاج بن یوسف بامیر اجلّ محترم عماد الدین محمد قاسم. بعد از مطالعه تحییّه بدانند که بجهت گذشتن مهران و محاربت رای داهر بن چچ ذکری در قلم آورده بود. بتحقیق نصرت الهی را چشم می دارم که تو منصور و مظفر گردی، و دشمن تو داهر مقهور گردد. و چون مقابل شوند امید از کرم الهی باشد که هیچ چشم زخمی از دوران افلاک گرد شما نگرده، زیرا که من در خمس اوقات نماز و در محافل خلا و ملاهیچ وقتی نباشد که بدعاء غائبانه امداد کرده نمی شود، تا خدایتعالی شما را بر کافران نصرت دهد و آن دشمنان منهزم و مقهور گردند، و حکمی که در ازل مقدر است از ورای حجاب مراد ظاهر گردد و چنان شود که می باید و شاید، از آنچه پیوسته بتصرّع و زاری بدرگاه حق تعالی می گویم (f ۵۷ b): خداوندا، تو آن پادشاهی که جز تو خدائی دیگر نیست، لشکر اسلام را تمکنی و قوتی فوق الحال بخشی، و موعده نصرت دهی! و توقع از کرم الهی می باشد که با حصول مراد بما

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۴۲

بازرسی، و البته بهر نوع که امکان دارد از آب بگذر. و بنصرت یزدانی ملتجی باش، و پناه خود از رحمت او دان که از مشیران (ص ۱۱۸) معجب رای خود کفایت کند. و چون با همدیگر مقابل شوید، برضای الهی واثق باش و آنچه از شجاعت و شهامت شما بود بجا آرید که فتح و نصرت و حول و قوت معین و قرین شماست، و مدد ملائکه و تیغ مسلمانان از جانب شما بر ایشان مسلط است. خدای عزّ و جلّ ذات خبیث ایشان را علف تیغ و رمح ملائکه و مسلمانان خواهد کرد. و غضب الهی بر ایشان باز است، که انتقام محکم و تازیانه زشت خواهند خورد. و چون خواهی که از آب مهران بگذری، ساحل معبر را امتحان کنی، و عبره کردن جویها و آبها مصبوط داری. و طائفه که سگان آن نواحی بر کشتیها باشند، ایشان را بعهود و ثیق مطیع و مخلص خویش گردانی، و

بحق المعرفة ایشان را بشناسید. آنگاه بگذرید، و چون آب در پس شما باشد آن طرف از خصم ایمن باشید تا هیچ ایدائی بشما نرسد. پس چون در بلاد و مدائن و حصنهای او بروید، هیچ کس را از ایشان مجال مقاومت و حرب نتواند بود. و هرگز بشما روی نیارند و جان عزیز خود را در تهلکه افکنند؛ و هر حصنی که پناه (f ۳۷ a) سازند و استظهار دانند، چون در نظر تو آید خدای عز و جلّ فتح و نصرت دهد که مفتوح گردد؛ و رعب مهابت تیغ شما در دل ایشان چنان مستولی شود که هیچ سلاحی کار نتواند بست، و شما را منصور و مظفر گرداند. و

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۴۳

چون ایشان بگریزند، اسباب و گنجها در ضبط آرید. فاما خود را از غدر و تخلیط ایشان نگاه دارید، و در خود عجب نکنید. پس هر یک را بکلمه اسلام استدعا کنید، و هر که بعز اسلام مشرف گردد او را تربیت کنید، چنانکه هیچ دشمن دین (ص ۱۱۹) در آن ناحیت نماند که خون ایشان بر تیغ شما مباحست. و این دعا که ورد منست هر ساعت می خوانید. دعای مستجاب این است: بسم الله الرحمن الرحيم - اللهم انا نستلك ذلك بانك انت الله الحي القيوم، لا تأخذ سنة ولا نوم، لك ما في السموات وما في الأرض، من الذي يشفع عندك إلا بإذنك، تعلم ما بين أيدينا وما خلفنا، ولا يحيط بشيء من علمك إلا بما شئت، وسع كرسيك السموات والأرض، ولا يؤدك حفظهما، و أنت العلي العظيم - و بانك أنت الأحد الصمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد - بوجهك الكريم ربّ الوجوه و خالق الوجوه و قاهر الوجوه، و القادر على الوجوه - لك الخير و الكرم و الكلمات التامات، فارقنا مع ذلك شكرا لنعمتك و معرفة لحقك و عملا برضوانك - و السلام عليك و رحمة الله و برکاته و كتبه حمران في سنة ثلاث و تسعين .

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۴۴

### خواندن مثال حجاج و خطبه کردن محمد قاسم بر یاران

پس محمد قاسم آن مثال را بخواند و بر یاران (f ۳۷ b) خطبه کرد، و بجهت مواضع و معبره و جنگ داهر ساخته شد که مثال دیگر رسید:

بسم الله الرحمن الرحيم: از مجلس رفیع مکتوبی است به محمد قاسم که بعد از اطلاع دعاء معلوم باشد که دشمنان تو عجب در سر دارند.

تو هراسان مباش که ظفر تراست. و اگر بطریق مصالحه بعهد و وثیق بصلح انجامد، و مال بخزانه دار الخلافه رساند هم رواست. و آنچه بجهت گذشتن مهران و حرب داهر اجازت خواسته بود فرموده شد تا از موضع که خلاب و خلیش نبود و حشم را رنج (ص ۱۲۰) نرسد. عبره کند.

و نیز طول و عرض آب بقرب چهار فرسنگ از بالا تا نشیب بر کاغذی نقش کند، و ساحل و معبر آن تصویر کند، تا بهر موضعی که من اختیار کنم از آنجا بگذرید، تا زبانی بلشکریان نرسد. محمد قاسم موکه بسایه را بخواند و گفت که تدبیر عبره باید کرد.

### آمدن رای داهر بر لب آب مهران برابر

حکماء هند که ایشان داستان تصویر کردند چنین آورده اند که چون فرمان حجاج به محمد قاسم رسید و اجازت گذشتن یافت، از برهمنی روایت کردند که او گفت که من از مرداس بن هدبه تمیمی شنیدم

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۴۵

که گفت: من در لشکر داهر بودم به راور، که چون خبر وصول بداهر رسید که محمد قاسم در مقابله جیور با تمام لشکر (f ۴۷ a)



نزول کرد، داهر بفرمود تا فیل را عماری بستند، و بر فیل سوار شده روی بساحل نهاد، تا برابر لشکر اسلام بایستاد و آب مهران در میان بود.  
 محمّد قاسم لشکر را تعبیه [می] کرد.

### شهید شدن شامی

پس مردی از شامیان که به تیر اندازی قادر دست و ماهر بود خواست که اسب را در میان آب زند و تیر بیندازد، اما اسب او از آب احتراز می کرد و فرود نمی آمد. پس رای داهر کمان خود بخواست، و کمان او محکم و بلند بود که بجز از وی کسی زه نتوانست کرد. او را زه کرد و تیر پیوست، و بکشی که امکان داشت شست بگشاد و بینداخت. تیر برأس کوهه آن سوار زد و بگذشت و در ناف او نشست [و] از اسب در گذشت.

داهر بازگشت و جاهین را فرمود که بر لب مهران بموضعی که آب را جای عبره بود برابر حصار بیت بایست و نگاه (ص ۱۲۱) می دار تا نگذرنند، و چشم می دار تا (چون) بموضع دیگر که خلیش بود و آب بیشتر باشد فرود آیند. تو کشتیها را مهیا دار، تا در عبره کردن ایشان را قصوری و فتوری توانی رسانید. جاهین بر آن اشارت بر لب مهران بایستاد که مکر ایشان را دفع تواند کرد. از لشکر اسلام سواری چند که به سیوستان نصب بودند برسیدند که چند رام هاله که بوقتی ملک سیوستان بود بعضی از تکران و عمال

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۴۶  
 را بگردانید، و حصار مضبوط کرد، و لشکریان عرب را بیرون کرد. و این خبر به محمّد قاسم رسید.

### رفتن مصعب به سیوستان

(f ۴۷ b) پس مصعب بن عبد الرحمن را بر آن طرف نامزد فرمود با هزار سوار و دو هزار پیاده. چون بسواد حصار سیوستان رسیدند چند رام بیرون آمد و مصاف داد. چون لشکر اسلام حمله کردند حشم چندرام هزیمت شد. خواست که در حصار رود. حصاریان در به بستند و نگذاشتند که درون آید. آخر بجانب جهم رفت. و مصعب روز دیگر در شهر در آمد.  
 پس سمنی و اهل تجار و صنّاع و مردم معارف در میان آوردند و عذر خود تمهید کردند، که از ما گناهی نبود. دزدی در آمده بود و ناگاه خود را در حصار انداخت. چون مصعب را از براءت ساحت ایشان معلوم شد، صلح کرد، و در بگشادند، و حصار بوی سپردند. و خبر آن فتح و ظفر بمحمّد قاسم رسید، خوشدل شد. و آنچه بجهت امان دادن سگان سیوستان یاد کرده بود، محمد قاسم گفت که مصلحت در ان بود که نگذاشتی.

و اکنون باید که مردمان معتمد و امین را نصب کنی و در حفظ حصار شب و روز جد و جهد نمائی، و از سمنیان و تجار معارف گروگانی نیکو بستانی، و چهار هزار (ص ۱۲۲) مرد جنگی از سیوستان با خود آری. پس مصعب بن عبد الرحمن هم بر ان اشارت بعد از نصب کردن عمال و امناء با چهار هزار مرد سلاح دست بخدمت امیر پیوست، و هم در ان روز موکه بسایه (f ۵۷ a) با محمّد پیوست برابر حصار بیت.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۴۷

### خبر آمدن جیسیه داهر بحصار بیت در مقابل محمد قاسم

پس چون خبر موکه بسایه بتحقیق بداهر رسید که با محمّد قاسم بیعت کرد، داهر رای پسر خود جیسیه را با اهبت بحصار بیت

فرستاد، تا در مقابل لشکر اسلام بایستد، و گذشتن آب ایشان را دست ندهد. پس جیسیه با اهبت و عدت تمام و آلت حرب و سلاح و کشتی از راه آب جوی کوتک بساحل آن آمد، و محمد قاسم بیلاد جهیم و کرهل برابر لشکر نزول کرد، و قریب پنجاه روز آنجا مقام افتاد، تا غله و گاه نقصان شدن گرفت، و وجه طعام تنگ شد، و لشکر متردد و مضطرب گشت. و اسبان را از علفهای مخالف علتها حادث شد. هر اسب که رنجور میشد می کشتند و می خوردند. و دشمنان از هر نوع کید می اندیشیدند. چون این خبر بداهر رسید شادیاها کرد، و بمحمد قاسم کس فرستاد و وصیت کرد که غایت کار نطلبد.

### رسالت رای داهر کافر به محمد قاسم ثقفی

«پس معلوم باشد که غایت کار طلبیدن شوم و لوم بود. میان ما و خود تنگی پدید آوردی، و غله در لشکر تو نایافته شد. اگر بوجه مصلحه باز گردی علوفه بفرستم، تا از گرسنگی و بیرگی یاران تو مستهلک نشوند. بنگر کدام مرد داری که در مجادله و محاربه با ما مقابل (f ۵۷ b) تواند شد، و یا آلت حرب مهیا دار.»

محمد قاسم جواب داد که من از ان امراء نیستم که بدینواسطه باز گردم.

مال چندین سال که تمرد (ص ۱۲۳) و تعدد نموده و لا یتفت کرده آن مال

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۴۸

بخزانه دار الخلافت تسلیم کن، تا میان من و تو صلحی پدید آید، و الا سر ترا بیاری خدایتعالی بعراق برم.

پس محمد قاسم این احوال به حجاج بن یوسف بنوشت، و از سقط شدن اسبان و تنگی علف و نایافتن کشتی معبر اعلام داد. طیار نام شخصی بود- حجاج او را بجهت استخبار لشکر بعث کرده بود، که حالها از محمد قاسم در خفیه پیرس و مرا اعلام ده. پس طیار بیرون آمد و بمکران رسید. شخصی را دید که می آید. از وی پرسید که از کجا وصول می کنی؟ گفت از لشکرگاه محمد قاسم. گفت: احوال بگو. گفت: حال تنگی و رنج لشکر از نقصان غله و علف اسبان و علتی که در ستوران حادث شد و سقط شدن مرکبان از غایت شرح و نهایت تقریر کرد، و بدینموجب لشکر عرب متردد شده است.

### بازگشتن طیار

پس طیار با آن قاصد راوی بازگشت و آن خبر بحجاج رسانید. حجاج یوسف تنگدل شد و متأسف گشت، و بمجلس خود باز آمد، و بزرگان و علماء و صلحاء و محققان و مستحقان و اکابران را بدعوات صالحه وصیت کرد. چون از آنجا بیرون آمد، طیار را فرمود که آن مرد قاصد سند را بیار تا آنچه (f ۶۷ a) معاینه و مطالعه کرده است تقریر کند. آن مرد قاصد را بفرصت وقت خلا پیش حجاج برد. حجاج از وی سؤال کرد که از کجا می آئی؟

گفت: از سند. حجاج گفت: از حال محمد قاسم چه خبر داری؟ گفت: همه سلامت و نیکو حال اند، اما اسبان را علت جذام عارض شده بود، و بدان علت بسیار اسبان سقط شد، و من بعد از واقعه ایشان بیرون آمده ام.

و اکنون غله ارزان شده (ص ۱۲۴) و آنچه اسبان باقی مانده بی علت

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۴۹

اند. و اهل تجار آن اطراف بتجارت غله می آرند، و موکه بسایه ملک بیت در ان باب استادگی می کند. پس حجاج گفت: معتمد و برید من چنین حکایت کرد. قاصد گفت: این حکایت از من روایت کرد، فاما تا باخر تمام نشنید. حجاج گفت: چرا آن سخن تمام نگفتی؟ گفت: بسبب آنکه نباید که این چشم زخم در افواه افتد، و دوست و دشمن برین ورطه مطلع گردد. پس حجاج آن مرد را با نبشته بدار الخلافه فرستاد، تا از کلی و جزوی حال آنچه مشاهده کرده است اعلام کند.

## فرستادن حجاج دو هزار اسب با مثال محمد قاسم

پس چون حجاج این معنی استماع کرد، دو هزار اسب خاص خود بفرستاد و بنوشت. مثال:

این مکتوب از حجاج بن یوسف بمحمد قاسم، که احوال از ضمن مکتوب و زبان قاصد معلوم شد که بعضی اسبان سقط شدند، (f b ۶۷) و آنچه باقی مانده سلامتند، و دو هزار اسب دیگر فرستاده شد. باید که معتمدان و مبارزان و سران لشکر که استحقاق آن دارند و پناه تو توانند بود، و آن کس که شایسته سواری باشد مرکوب خود را اگر چه عاریتی باشد خاصه خود داند، بدان جماعت تحویل کند؛ و لشکر را آراسته دارد [و] مرتب، که بقوت و شوکت حشم خصم را دفع توانی کرد. فاما وصیت بجهت دفع کافران آنست که تمنی کسی بارادت خود میسر نگردد- قوله تعالی: *أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى* و من این اتفاق بذات خود نکردم تا خدای تعالی

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۵۰

مرا بر ایشان بگماشت، بجهت آنکه کار ایشان به انصرام رسیده است و دولت (ص ۱۲۵) روی از ایشان بگردانیده، و طریقت و شریعت و حقیقت اظهار یافت، و علم اعزاز دین افزاشته گشت. ترا باید که کشتیها بهر نوع که میسر گردد فراهم آری، و از کشتیها پل بندی، تا آسان گذری، اگر چه کافران را مکروه می‌نماید، تا معلوم باشد، و السلام.

## خواندن محمد قاسم مثال حجاج یوسف را

پس چون محمد قاسم این مکتوب را بخواند و اسبان برسیدند، در جواب این مکتوب احوالها نوشت، و در ضمن آن ترشی خواست، که بسبب خورشهای مخالف و بیگانه خوردن علت و رطوبت و مخالفت طبع می‌زاید. بنوعیکه دست دهد از شرابخانه (f a ۷۷) خاص قدری سرکه فرماید که لشکر را بدان احتیاجی تمام است.

## سرکه فرستادن حجاج یوسف

پس حجاج بفرمود تا پنبه محلوج بیاوردند. به سرکه تر می‌کردند و خشک می‌ساختند. بکرات سرکه برداشت. پس این پنبه را در بارها بدوختند و بلشکر گاه آوردند. و نبشته در قلم آوردند، و در ضمن آن فرمودند که محمد قاسم بر قول پیغامبر صلی الله علیه و سلم اقتدا می‌کند که نعم الإدام الخلل؛ سرکه خواسته بود در پنبه محلوج تعبیه کرده شد. چون برسد بآب تر می‌باید کرد تا سرکه باز دهد.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۵۱

## رسیدن مثال حجاج بمنزل لب آب مهران از جانب غربی

مصنف داستان خواجه امام ابراهیم چنین روایت کرد که چون محمد قاسم را مدتی بر لب آب مهران بجانب غربی توقف افتاد، حجاج نبشته اصدار فرمود، و مثال نیابت در ضمن آن درج کرد و فرمان مطلق بوی مفوض داشت، و گفت: مرا از تو کراهیت آمد، و از حراست تو عجب نمود که بر امان دادن چنین (ص ۱۲۶) حریص گشته، و هر دشمنی را که امتحان کردی، مخالفت و عداوت او ظاهر گردید. امان دادن نشاید که وضع و شریف را یک محل نبود، و این به رکت عقل انجامد، و دشمن بفتور حمل کند. و بجان [و] سر من که خدای عز و جل ترا وعظ کرده است، و عقل متائی داده، و همت بران مقصور شده است که همگان را امان دهم، و دبیر و اصحاب را هم گویند که ترا ملازم می‌دارند. و مسلط شده در امان دادن، و مقام کرده، و مدتی شده تا در مقابل

دشمن نشسته! و نیز اگر امان بیگمان خواهند و غدر از میان بردارند از حرب، در اخراجات را وجوهی رائج گردد و این بدری مطول کوتاه شود. و چون خبر عجز و رکاکت رای شما معلوم گردد، عجبی در وی ظاهر شود، و مردمان را مفهوم می‌شود که در صلح میکوشی، بر فتور و قصور شما حمل کنند، و هیچ غرض بحصول

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۵۲

نه پیوندد. باید که رسم ریاست و سیاست فرونگذاری، و سهم و فهم نگاهداری، تا ایشان امان خواهند. ترا باید که عزم مصمم کنی و حشم را در شهامت و حراست باعث باشی، و راست گو باشی و قوی رای، و غفلت نکنی، [و] دل و زبان و جان حاضر داری بذکر خدای عزّ و جلّ. و درینوقت چون بر روش آب مهران اطلاع افتاد از موضعی می‌باید گذشت که آن را بیت گویند، از آنچه آب مهران بآن موضع تنگ است، و ساحل آن بجهتِ عبره آسان‌تر باشد. و چون جزیره در میان دو آبست بتدریج بتوانید گذشت، و در حفظ و حرز باشید و پل از کشتی بسازید (ص ۱۲۷) و در جنگ عون الهی و فتح پادشاهی جلت قدرته را قرین و رفیق خود دانید. و چون کار بقوت و شوکت کنی، حشم و رعایا بسبب حفظ جان (f ۸۷ a) و وجوه نان با تو بیعت کنند، و متابعت نمایند، و خود را در بار تو بندند.

### خبر معبر کردن محمد قاسم از آب مهران و غیره

مصتّفان تواریخ و مشاطگان این داستان چنین آورده‌اند که چون نبشته حجاج بمحمد قاسم رسید، بر حکم فرمان در حال و زمان از آنجا منزل فرمود، و بزمین ساکره از تملیک جهم رسید، و بفرمود تا بجهتِ عبره کشتیها حاصل کنند و تختها بدارند. و داهر رای همه روز خود را غافل می‌داشت و در لهُو و طرب و صید و لعب مشغول می‌گردید، تا ایشان بدانند

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۵۳

که از ما اندیشه ندارد. روزی بهندویر سمنی بنزدیک داهر آمد، و گفت: ای شاه ترا همه روز بصید و لعب مشغول می‌بینم، و در شطرنج و نرد بازی مانده، و لشکر عرب رسید و بر در تو نزول کردند. داهر گفت: حيله چیست، ترا چه روی می‌دهد؟ (جواب) سمنی گفت: مرا سه تدبیر روی می‌دهد، ازین کار یکی بکن: اگر اتفاق بینی اتباع و فرزندانرا بجانب هند بفرست و تو جریده با وی بمحاربت مقابل شو و با بر گستوان و فیل مست و مردان دلیر و مبارزان از هر طرف که خواهی در آی، و جنگ بتوانی کرد، و راهها به بند تا از غله و علف بدیشان نرسد؛ و اگر خواهی جماعتی از لشکر خود که درینوقت متابعت تو می‌کند، جمله را بیاور و در جوار خود (f ۸۷ b) مقدمه و ساقه کن، چنانکه از لشکر بیگانه ترا مددی باشد، و ازین جا نقل کن و به قصه رو تا آن (ص ۱۲۸) ریگستان ترا حصنی و حاجبی باشد، و باشندگان آن موضع ترا یاری دهند، و بگو که میان ما و شما و لشکر عرب من دیوارم. اگر مرا نهب کنند، شما هم مستهلک شوید. باید که بیائید و متابعت ما کنید و در حرب یار من باشید. (تدبیر سیوم) و اتفاق سیوم آنست که ازین جا با بنه و اتباع برو تا بزمین جسوم رای، و آن شاه قدر تو می‌داند، ترا بهمه انواع مدد کند. و چون از وی استعانه خواهی بمعونه او بمملکت خود باز توانی آمد و انتقام خود از همه خصم بتوانی کشید، و لشکر عرب از این ولایت نفعی نتواند گرفت. و تا ما دام ذات رای در حیات باشد، هیچ خصمی از بأس تو ایمن نتواند بود. و اگر ترا مبادا چشم زخم رسد و خصم استیلا یابد و ترا هلاک کند،

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۵۴

هیچ ملکی از ملوک هند ایشان را دفع نتواند کرد، و او این مملکت را مضبوط تواند کرد، و دست تصرف تو از کلّ ممالک منقطع گردد. (جواب داهر مر وزیر را) داهر گفت: ای وزیر هوشیار، آنچه تو صواب بینی عین مصلحت تواند بود. فامّا درین وقت اتباع بدیار هند فرستادن روی نمی‌دهد که رعیت متردد شود، و تکران و امراء دل شکسته شوند و جنگ نکنند و متفرّق گردند، و مرا

بدین معنی (f ۹۷ a) ننگ آید که بکسی دیگر التجا سازم، و یا بر در کسی روم، منتظر باشم که فرمان هست تا در آیم. این عار کجا توانم برد؟ وزیر گفت: تدبیر چه داری، بندگان را اعلام فرمائی که بطریق مناصحت و مشاورت با خدام متفق ببايد گفت.

### تدبیر کردن داهر رای با وزیر

رای داهر گفت: رای من چنان (ص ۱۲۹) اقتضاء می کند که با وی بحرب مقابل شوم و مصاف دهم و جنگ بجَد و اجتهاد بکنم. اگر بر ایشان قادر شوم همه را مقهور کنم و پادشاهی من استحکام پذیرد، و اگر بنام و ننگ کشته شوم این خبر در کتابهای عرب و هند مسطور گردد، و از افواه بزرگان و بسمع شاهان عالم مذکور گردد که رای بجهت ولایت خود جان عزیز مقابل خصم فدا کرد. (جواب دادن سمنی) پس سمنی گفت: همه نصیحت من آنست که ذات رای باقی ماند، و این مملکت مستقیم باشد، و الا ما بندگان را سهل باشد بیک مشت بشت و دمی آب و خرقة جامه بسنده است. رای رایی برتر!

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۵۵

### خبر گذشتن محمد قاسم با لشکر اسلام بطرف شرقی

چون محمد قاسم بر گذشتن عزم مصمم کرد متفکر شد [که] نباید که داهر رای با لشکر بر ساحل مهران آید و در عبره کردن ما مقرر بگیرد و امتناع و انزجار واجب بیند. تفحص حال ازو واجب است.

### رفتن سلیمان بغزو

پس سلیمان بن نبهان قشیری را فرمود که ترا با لشکر خود بغزو در مقابل حصار راؤر باید رفت تا قوفی پسر داهر بمدد پدر نیاید. سلیمان با ششصد نفر سوار بغزو رفت. پس عطیه ثعلبی را با پانصد نفر مرد بر راه اکهم نامزد کرد، تا بزمین کند راه نگاه دارد. و سمنی مقدنیه میر حصار نیرون را فرمود تا راه غله و علف معمور دارد که لشکر را بدان احتیاج باشد محمد بن مصعب بن عبد الرحمن را بمقدمه نامزد فرمود، تا پیشتر برود و راهها را احتیاط کند. و نباته بن حنظله کلابی را با هزار سوار در قلب نصب کرد. و ذکوان بن علوان البکری (ص ۱۳۰) با یک هزار و پانصد سوار با موکه بسایه ملک بیت و تهکران بهتی و جتان غربی که بیعت کرده بودند بخدمت پیوست، و بزرگان ساکره بجزیره بیت بایستادند.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۵۶

### مشاهده کردن محمد قاسم بعبره آب

پس چون محمد قاسم را معلوم شد که مقدمه بر گذر جهم رسید و زحر جعفری به یزک برفت و بدید که کدام معبره تنگتر است و ساحل موافق، در مقابل آن جزیره بایستاد و شکل مهران را مشاهده کرد. پس بفرمود تا کشتیها حاصل کردند، و [به] سنگ و ریگ بانباشند و به تختهای میخ زور کردند، تا پل سازند.

### خبر شدن داهر از کشتی آوردن موکه بسایه

پس چون داهر را خبر شد که موکه بسایه کشتیها آورده به محمد قاسم داد و بر معبره آمدند تا بگذرند، داهر مر جیسیه را بنگاهداشت حصار بیت بفرستاد، و گفت بر بسایه سربند اعتماد مکن، باشد که او را هم (f ۰۸ a) با پسر بیعت باشد. جیسیه بحصار

بیت آمد. و برادر موکه، راسل نام، مخالف برادر بود، بنزدیک داهر آمد و گفت: بقا رای را، فیروزی رای را، از مطاوعت و مخالفت با بندگان معلوم است که جانب حزم و احتیاط در شرائط بندگی باقامت رسانیده‌ام. اگر بنده را فرمان باشد بحفظ حصار بیت پیش روم، و نگذارم که لشکر عرب بگذرد.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۵۷

### دادن ولایت به راسل

پس داهر رای ولایت بیت به راسل مَفوض گردانید، و مقدمان و اکابر بیت را در فرمان او کرد، و جیسیه داهر از آنجا بازگشت و ترک کرد و روستاهای داهر دانستند که لشکر اسلام مستولی شد و نزول کرد.

### خبر شدن عصیان بغیر گمان داهر

(ص ۱۳۱) و از ابو الحسن مدائنی روایت کردند که بسایه و پسر او راسل پیوسته با موکه بسایه مخالف بودند، و منازعت ایشان ظاهر بود، که موکه بسایه از داهر عاصی بود و با محمد قاسم بیعت کرده. و راسل بسبب مخالفت در مقابل موکه و لشکر محمد قاسم آمد. و موکه از انگاه که در عقل آمده در مطاوعت داهر سر فرو نیاورد، و مر اسلام را ناصح بود، و باخلاص و اعتقاد بر غزاه داهر مکر و تمویه می کرد و در قهر او می کوشید و قیام می نمود.

و از جماعتی که آن حال مشاهده کردند چنین حکایت کردند که چون محمد قاسم کشتیها فراهم آورد و با هم پیوستن گرفت، راسل با مقدمان و معارف ولایت جمع شده حمله آوردند، تا ایشان را در بستن پل و گذشتن مهران (f ۰۸ b) منع کردند. پس محمد قاسم بفرمود تا همه کشتیها را جانب غربی با همدیگر بکرانه ساحل در بستند تا بقیاس عرض مهران. پس مردان جنگی سلاح در پوشیدند و در کشتی نشستند و سر کشتی

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۵۸

از معبرها کردند، موضعی که ایشان را فراهم آمده بود. سر کشتی بساحل شرقی بایستاد. لشکر اسلام تیر باران کردند و کافران را از ساحل دور کردند و میخ زدند و پل بستند. و سوار و پیاده حمله آوردند، و از طرف شرقی عبره کردند و صف کشیدند و کافران هزیمت شدند.

لشکر عرب چیره شدند، تا بدر جهم ایشان را دوانیدند. آنچه از کافران سواران جلد بر اسبان باد پا بودند، سر اسب رها کردند و همه شب می رفتند تا بوقت طلوع صبح صادق که از ورای شب غاسق ظاهر گشت بلشکرگار داهر رسیدند. داهر بر بستر خواب خفته بود، و حجاب (ص ۱۳۲) در بیدار کردن او را اتفاق نمی دیدند. تا شخصی از خواص او در شبستان رفت و رای داهر را بیدار کرد، و از وصول لشکر اسلام خبر داد، و از بازگشتن و هزیمت شدن کفار اعلام داد، و شرح و بسط تقریر کرد: و داهر از بستر راحت برجست.

### برخاستن داهر از خواب و تهدید کردن بر حاجب با آوردن خبر هزیمت کفار و فتح اسلام

و گفت: بد بشارتی دادی، و او را پیشتر خود خواند و از خشم دست بر پشت وی زد. دست داهر گران بود. (f ۱۸ a) آن مرد هم از ان ضربت بمرد.

(خبر) چنین آورده‌اند مصنفان تواریخ که چون محمد قاسم از آب عبره کرد، منادی فرمود که ای لشکر اسلام این آب مهران پس پشت شما

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۵۹

شد، و لشکر کافران در پیش مقابل خواهد آمد. هر کرا دل باز گشتن می باشد، هم ازین جا باز گردد، که خصم در مقابل آید و جنگ پیوسته شود.

در آن زمان اگر کسی روی برگرداند، دل حشم را بشکند و روی بهزیمت آرند، خصم بر ما چیره گردد، و عاری بزرگ باشد، و مردار میرد و گرفتاری عذاب آخرت در پیش. هیچ کس باز نگشت، الا سه نفر: - یکی گفت: منم که دختری دارم و هیچ کاسبی جز از من ندارد؛ و دیگری گفت: من مادر دارم و هیچ قرابتی قریب ندارد که او را دفن کند و تیمار غم او خورد؛ و سیوم گفت: من وام بسیار دارم، [و] هیچکس زنده نیست که از گردن من بیفکند. امیر قاسم ایشان را اجازت کرد. دیگران جمله باتفاق وصیت بایستادند.

### پل بستن برای عبره

پس چون پل راست شد، فوج گذشتن گرفت. هیچکس را آزار نرسید الا یک شخص تراب نام از بنی حنظله که بوقت گذشتن پل بیفتاد (ص ۱۳۳) و غرق شد.

### گذشتن لشکر عرب

پس لشکر اسلام روان شد، تا بنزدیک حصار بیت رسیدند، و جمله سواران در آهن مغرق شده برآمدند، و باطراف بحکم طلایه نصب کرد و بفرمود تا بگرد لشکر خندقی (f ۱۸ b) ساختند، و بنه را ساکن فرمود. و فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۶۰

محمد قاسم از حصار بیت بجانب راؤر روان شد، تا برسید بموضعی که آن را جیور گویند، و میان راؤر و جیور خلیج بود. بر گذاره آن آبگیر داهر رای سلاحداران و خواصان را بطلایه فرستاده بود تا مشاهده کنند.

### خبر عبره بداهر رسیدن

پس محمد قاسم دانست که مگر لشکر ایشان خیرگی می کند و با ما مقابل شوند. پس محرز بن ثابت قیسی را با دو هزار سوار نامزد کرد، و محمد بن زیاد العبیدی را بیک هزار سوار عبره فرمود تا در مقابل ایشان بنشستند و ساکن شدند.

### استدعا کردن داهر مر محمد علافی را

پس داهر بفرمود تا محمد حارث علافی را بخواندند. علافی بیامد. داهر گفت: ای محمد، تربیت کردن ما در حق تو بجهت چنین وقت بود. همچنانکه پیوسته رسم طلایه بتو حوالت و اضافه بود، علی الخصوص این وقت هم قرار ترا فرموده می شود، زیرا که بر شیوه و رسم لشکر عرب تو واقف تری.

طلایه آن با لشکر من بتو اولی تر. (جواب علافی) پس علافی گفت: ای رای مناصحت تو بر ما واجب است که حق نعمت تو در ذمه ما لازم گشته. و لیکن ما مسلمانیم، و در روی لشکر اسلام جنگ نکنیم و تیغ نکشیم. و اگر کشته شویم از دست مسلمانان، مردار باشیم؛ و اگر ایشان را بکشیم خون ایشان (f ۲۸ a) در گردن ما بماند. جزاء (ص ۱۳۴) آن آتش

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۶۱

دوزخ است. فاما چونکه حق نعمت و ممالحت تو در گردن ماست و هیچکس نیست که ترا نصیحت کند، (فاما) از باس این لشکر

ایمن نتوانم بود، و اگر چه مرهون نعمت توام مرا اجازت فرمای.

### درخواست محمد علافی و جواب دادن داهر مر او را

باغبان این عرائش چنان نمود که چون این احوال علافی بر وی کشف کرد، داهر گفت: ترا بجهت اینچنین روز نگاه داشتم. چون مرا درین واقعه از تو اعانتی نخواهد بود و فرمان من بر تو متعذر گشت، از خدمت و موافقت ما برو.

### رفتن محمد علافی

پس محمد علافی از وی جدا شد و می‌رفت تا ممالک بیلیمان که والی آن موضع بود، و آن ولایت بنام جدّ او بتابر بن الحزّ معروف. بنزدیک او باستاد تا آنگاه که داهر کشته شد.

### امان دادن محمد علافی را

پس محمد قاسم او را امان داد، و مثال حجابت ولایت بدو تفویض فرمود، تا بملوک هندوستان می‌رفت، و باسلام مشرف شدن و مال دادن تحریص می‌نمود، و بمواعید خوب امیدوار می‌کرد، و

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۶۲

بمطاوعت و بیعت او می‌آمدند. و امثله که ایشان التماس می‌کردند، بمطاوعت عرضه می‌داشت، تا جمله سر در ربقه اطاعت آوردند. و پیش از ایشان چون طاطرس بن بجر بیلیمان و سربند ملک کیرج و کهوکه بن موکه صاحب کنبه و قبايض بن طاهر همه (f ۲۸ b) بعز اسلام مشرف گشتند و مال گذار شدند. چون محمد قاسم بطرف ملتان رفت او همانجا وفات کرد.

### تدبیر کردن داهر با علافی

و در حدیث آورده‌اند از محمد حسن که او روایت کرد: روز اول چون علافی از جنگ معاف خواست (ص ۱۳۵) و از محاربت مسلمانان احتراز کرد، داهر گفت: اگر از جنگ عرب استعفا می‌خواهی، با ما باش و طلایه میکن، تا از کید ایشان ما را علم می‌دهی، و مکر ایشان را دفع اندیشیده شود، و مشاورت دریغ نداری. پس (چون) علافی با داهر بطلایه رفت که از حال ایشان تجسس کند. چون بنزدیک لشکر عرب رفتند، عربیان او را طعنه می‌زدند. علافی هزیمت شد و باز گشت.

### نبشته فرستادن محمد قاسم بحجاج بن یوسف

پس محمد قاسم از ماجرای حال بجانب حجاج مکتوب در قلم آورد و معلوم کرد که لشکر اسلام از مهران عبره کرد، و با داهر کافر یک تخته مقابل شدیم. کافران هزیمت شدند و السلام. فتحنامه سند (چچ نامه)؛ متن؛ ص ۱۶۲

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۶۳

### رسیدن مثال حجاج بمحمد قاسم

فرزند عزیز عماد الدین محمد قاسم آنچه نوشته است معلوم و مقرر گشت. و این نوع که یاد کردی اصل کید است. و این کار بفرمان الهی و توفیق رحمانی موافق می‌نماید، که پنجوقت نماز بدرگاه یگانه خدای عزّ و جلّ بر همه مهمات مقدم داری، و بوقت



تکبیر و قراءه و قیام و رکوع و سجود و قعود بتضرع و زاری استعانت خواهی، و بذکر (f ۳۸ a) الهی زبانرا مرطب داری، تا کارهای تو بنظام باشد، زیرا که هیچکس را امکان و شوکت بی عنایت الهی میسر نگردد. و چون تو همه اعتماد و اعتضاد بر فضل و کرم ملک تعالی داری، امیدهای تو بر آید، و فتح و نصرت قرین و معین تو گردد، إن شاء الله تعالی - بخط حمران.

### فرستادن داهر جیسیه را بطلایه حرب

مصنفان احادیث چنین آورده‌اند که چون محمّد علافی از طلایه بازگشت، داهر رای (ص ۱۳۶) پسر [خود] جیسیه را با جماعت حشم و فیل بفرستاد، و جیسیه بر فیل نشست و در مقابل لشکر اسلام آمد و جنگ پیوست. و بعد از محاربت بسیار که از کافران کشته شدند و گریختند، و جیسیه را با طائفه از سلاحداران و جانداران گرد و پیچ کردند و از اطراف در آمدند، لشکر عرب بر جیسیه حمله کردند و بیشتر حشم او را بدوزخ فرستادند.

پس پیلبان خواست که از خاطر و ضمیر جیسیه استخبار کند که بر جنگ

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۶۴

حریص است یا اتفاق مراجعت دارد، و ازین ورطه نجات خواهد. (اشارت فیلبان) پس فیلبان با فیل گفت: ای فیل مرگ می خواهی یا نجات، که رای داهر زندگانی جیسیه می خواهد. تو چه می اندیشی؟ باز گرد تا خلاص یابی. (جواب جیسیه پیلبانرا) جیسیه گفت: ما را چگونه نجات تواند بود که با دشمنان مقابل شده‌ایم و تنگ آمده و راه خلاص بر ما متعذر گشت و اطراف مسدود (f ۳۸ b) شده. پیلبان دانست که جیسیه را در گریختن عزم مصمم تر است از جنگ، و زندگانی می خواهد، و از حرب پشیمان شده است. پیل را تند کرد و حمله آورد، و سوار و پیاده عرب با حمله فیل مقاومت نتوانستند، متفرق شدند، و راه گریختن بر جیسیه خالی ماند. روی بگردانید و طریق فرار گزید و بنزدیک پدر آمد، و لشکر او تمام کشته شد. و رای داهر از جانب شرقی آن آبگیر فرود آمده بود. چون جیسیه را بدید شکر کرد و معبود خود را سجده واجب دید، و حمد و ثنا گفت که پسر سلامت باز آمد. و همدران روز مثال حجاج برسید، و در ضمن مثال فرمان بر آن جمله بود که هر کجا که داهر است برود و قصد او کند که فتح ترا خواهد بود، (ص ۱۳۷) و کافران مخدول و منهزم گردند.

### [حرب کردن روز اول با داهر لعین] و بیعت کردن راسل]

در احادیث می آرند از محمد بن ابی الحسن المدائنی که چون جیسیه بن داهر به هزیمت باز رفت و لشکر او کشته شد، راسل بجانب

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۶۵

محمّد قاسم رسول فرستاد به بیعت کردن. وزیر [او را] گفت که همه اعتصام رای داهر بموافقت تست و در حق تو اعتمادی تمام دارد، و اگر درین وقت با او مخالفت کنی عار باشد مر اعقاب و اولاد را، و نیز معلوم نمی شود که کار عرب بظفر خواهد انجامید (f ۴۸ a) یا نه. و موکه برادر تو با داهر مخالف بود، بدان سبب با لشکر اسلام پیوست، و ترا مجال بهانه نیست. راسل بی علم وزیر معتمدی فرستاد و گفت: مرا قولی بر زبان رفته است و بخدمت محمّد طعنه شده، فاما طریق رونق کار خود می اندیشم تا از عار مخالفان ایمن باشم. من اتفاق خواهم کرد که بخدمت رای داهر می روم از فلان راه، فوجی از سوار خود بفرست، تا بران میعاد راه بگیرد و مرا دستگیر کند تا موجب طعنه نگردم، و غرض ما بحصول پیوندد. همبرین میعاد راسل از حصار بیت بیرون آمد، و بسایه را نصب کرد و گفت: اگر حشم عرب بیاید، باید که بایشان جنگ نکنی و بخدمت پیش روی، و بأقصی الغایه و الامکان در رضای ایشان بکوشی، زیرا که از طریق عقل چنان می نماید که این ولایت بلشکر عرب تحویل افتد. پس راسل برین عزم از انجا روان شد.

محمد قاسم پانصد نفر سوار با دگران نامزد کرد و بدان موضعی که میعاد بود فرستاد، تا راسل برسد و بران قول بایستاد. و حشم او دانست که بجنگ ایستادگی (ص ۱۳۸) کرده است، حرب پیوستند بموضعی که آن را جوی نیطری گویند، از حصار کنبه پنج فرسنگ. راسل از گریختن ننگ داشت و از جنگ نیز احتراز می کرد. بعضی از خیل او کشته شدند.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۶۶

چون محمد قاسم در گرفتن او وصیت کرده بود و فرموده که او را مکشید، او را زخم نکردند، و با فوجی از خیل او بگرفتند و پیش محمد قاسم آوردند.

محمد قاسم او را بخواند و گفت: ای راسل خواهی که ترا به موکه برادر تو بخشم؟ و پیش ازین ترا استدعا کردم تا عاقبت (با) مقاومت اندیشیدی که اسیر و ماخوذ گشتی. اکنون از ان عار که اندیشه می کردی برستی.

با ما موافقت کن تا در حق تو عنایتهای صادق مبدول فرمائیم، و هر ولایت که التماس کنی بر تو ارزانی داریم. راسل خدمت کرد و تشریف رضا در پوشید.

### عهد کردن راسل با محمد قاسم

راسل چون شرط خدمت باقامت رسانید و عهد وثیق بجا آورد، گفت حکم خدای تعالی عزّ و جلّ را مانع و دافع کسی نیست. چون مرا بمنت خود مرهون گردانیدی بعد از این در خدمت تو باشم و از رضای تو بیرون نیامم، و بدانچه فرمان تو باشد انقیاد نمایم. بعد از آن در اندک روزگار راسل هلاک شد و کار ولایت به موکه بماند.

چون راسل و موکه اتفاق کردند و محمد قاسم را در منزل فرمودن تحریض نمودند، تا از انجا منزل کردند و بموضعی که آن را نارائی گویند نزول کرد، و داهر در قاجیجاق بود. پس بنگریستند که میان لشکر اسلام و داهر آبگیری بزرگ بود که گذشتن آن متعذر (f ۵۸ a) (ص ۱۳۹) بود. راسل گفت: بقا باد امیر عادل عماد الدین را، ازین آبگیر ببااید گذشت. پس راسل کشتی حاصل کرد و سیگان مرد بگذرانید تا جمله حشم

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۶۷

بگذشت، و در میان خلیجی بماند. راسل گفت که یک منزل ترا بالا باید رفت، و به جیپور بر جوی ددهاواه که روستای راؤر است لشکرگاه باید کرد، تا از آن موضع با داهر در هیجا برابر باشی، چنانکه از پیش و پس او در توان آمد، و بر بنه او فیروز آئی و در ضبط آری. محمد قاسم بر آن مشاورت اعتماد کرد و به جیپور نزول فرمود بر جوی ددهاواه.

### نزول کردن محمد قاسم بمنزل جیپور

پس رای داهر را خبر شد که محمد قاسم با لشکر عرب به جیپور نزول کرد. وزیر سیاکر چون بشنید گفت: آه بد رفت. آن موضع را جیپور گویند یعنی موضع ظفر، و چون لشکر بران زمین وصول کرد، فتح و ظفر قرین ایشان باشد. داهر رای ازین معنی تیره شد و آتش غیرت در دماغ او استیلا پذیرفت و بخشم گفت: به هد باری نزول کرد، که آن موضعی است که استخوان همانجا برسد. داهر از انجا برخاست و بهزیمت خود را بحصار راؤر انداخت، و اتباع و بنه دران قلعه بماند، و بموضعی نشست که میان داهر و لشکر عرب یک فرسنگ بود. پس داهر از منجمی سؤال کرد که امروز (f ۵۸ b) مرا اتفاق بجنگ می باشد یا نه، و زهره کجاست، و از حال این دو لشکر از حساب غالب و مغلوب استخراج کن که سرانجام چگونه خواهد بود. (احکام منجم) منجم بعد از استخراج

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۶۸

تنجیم جواب داد که بر وجه حساب غلبه مر لشکر عرب راست، زیرا که (ص ۱۴۰) زهره پس پشت اوست و مقابل تو. رای داهر از

ان سخن در خشم شد. منجم گفت: پادشاه را تیره نباید شد؛ بفرمای تا صورت زهره از زر بسازند تا زهره پس پشت تو باشد و فتح ترا باشد. پس صورتی ساختند و بر فتراک او بستند. محمد قاسم نزدیکتر آمد. بمقدار نیم فرسنگ میان هر دو لشکر (نزول) مسافت بود.

### جنگ کردن روز دیگر

روز دیگر از آنجا نقل کرد و بدو بانگ زمین فرود آمد. چون نزدیک لشکر عرب نزول کرد، (پس) داهر از ملوک خود تکرری را بخواند و او را دبیر کور خواندندی. گفت: ترا پیش محمد قاسم باید رفت. دبیر اعور بر حکم اشارت با خیل خود بیرون آمد و با لشکر اسلام مقابل شد و حرب پیوست. از بدو صباح تا انصرام رواح شجاعان دلیر و مردان از هر دو طرف دست آویزشها کردند تا آنگاه که فرو ماندند و باز گشتند.

### جنگ کردن داهر روز سیوم با اهل عرب

پس داهر لعین جاهین را روز دیگر فرمود که او مردی شجاع بود. بیرون آمد و در جنگ پیوست تا که کشته شد. پس چون هر فوجی فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۶۹

را که نامزد می کرد علف تیغ خونخوار اسلام می شد، (f ۶۸ a) وزیر سیاکر پیش آمد و خدمت کرد و گفت: ای رای، بدین روش که تو جنگ پیش می روی خطا می کنی، و ترا چند بار تدبیرها ناصواب افتاده است و هنوز تجربه نمی کنی. و اگر چه تدبیر انسانی موافق تدبیر یزدانی نمی باشد، فاما بر رای رفیع شاهان وقت طریق تخلیص فروبند. ترا اول که این لشکر عرب عبره می کرد که از آب مهران بتفاریق می گذشتند با ایشان مقابل بایستی شد، تا ایشان را ترس بودی (ص ۱۴۱) از جنگ دیگر. اکنون چون جمع شدند و در مقابل تو آمدند هر تکرری را که می فرستی هلاک می شود. این معنی صواب نیست. رای صواب تو آنست که با جمله حشم و خدم و سوار و پیاده با ایشان بر پیل حمله کنی. اگر ترا ظفر باشد مراد تو برآید و خصم تو مندفع شود؛ و اگر نه ایشان زبردست باشند، [و] تو باری از عار پادشاهان حدود معذور باشی، و بر ابناء و اولاد و عقب تو طعنه نباشد. داهر این قول را قبول کرد.

### جنگ روز چهارم

پس روز دیگر فرمود تا کوس جنگ فرود کوفتند و علم برافراشتند. و ابناء ملوک بقدر پنجهزار سوار نامدار و مبارزان عیار و شصت زنجیر فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۷۰

فیل مست- و بعضی گویند صد فیل جنگی بود- و بیست هزار پیاده با درع و درق پیش او روان شدند بجنگ، و خود بر ژنده فیل نشست و عماری (f ۶۸ b) بسته و بر گستوان آهنین افکنده و زره پوشیده و کمان بزه کرده، و دو نفر کنیزک با وی در عماری بود، یکی تیرها پی یکدیگر بوی می داد، و دیگری تنبول می داد.

### فرستادن داهر محمد علافی را با جسیه پسر خود

پس خود بر لشکر براند و پسر را جریده کرد و گفت: محمد علافی را با تو می فرستم، کار جنگ عرب او بهتر می داند. چنانکه می فرماید پیش رفتن و یا واپس آمدن، بفرمان و اشارت او باش. آن روز نهم از ماه رمضان سنه ثلث و تسعین بود از هجرت رسول

اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و سلّم.

چون داهر برسید، محمّد قاسم مسلمانان را قوت دل می‌داد، و بر جنگ تحریص می‌نمود، و می‌گفت: یا اهل عرب، امروز روز کوشش است. از برای جهت اسلام بکوشید (ص ۱۴۲) و جهد و اجتهاد بجای آرید، و حول و قوّه بر اعتصام الهی کنید، تا مشرکان را دفع کنید، و از وی ملک و ملک بشما میراث ماند و مال ولایت بضبط شما آید. و اگر شما ساکن نباشید و متردّد شوید و دل بشکنید و عجز و ضعف را بخود راه دهید، آن زمان ایشان غالب شوند، و همه را بکشند و معرکه ایشان را شود و متاع خود باز دهید

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۷۱

و یک کس را از شما زنده نگذارند. و چون از کافران روی بگردانید، جای شما در دوزخ و اسلاف شما را عار باشد. پس محرز بن ثابت (f ۷۸ a) القیسی و اویس بن قیس را با شش هزار سوار بمقدمه نصب کرد، که ازین آبگیر بگذرید. از آن جوی که در میان داهر و لشکر اسلام بود بگذشتند پس عطاء بن مالک القیسی و ذکوان بن علوان البکری را اجازت کرد، تا مقدمه لشکر را یار باشند. ایشان هم بگذشتند. پس محمّد علافی مر داهر را گفت که ای رای هند و سند، این طائفه که در مقابل تو آمده‌اند پشت لشکر و شیران صفدراند، و عیاران جانسپار و شجاعان کارگذار و نیک اسبه ایشانند. اگر این جماعت را دفع کنند، کار تو برآید، و اگر دفع نتوانی کرد تحقیق ترا منهزم گردانند، رای تو برتر!

### جنگ کردن داهر با لشکر عرب روز چهارم

پس داهر با تمامت لشکر براند، و بعضی فیلان را در مقدمه آن روان کرد، و قلب را گردبگرد خود فراهم آورد. و پیادگان سلاح دست [و] تیر اندازان و [حاملان] شل و نیم نیزه- دسته آهنی که سیل گویند- در پیش، و تیر اندازان از دست راست، و سلاح سواران پر هنر از جانب چپ. (ص ۱۴۳) بدین نسق و نمط جنگ پیوستند. پس

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۷۲

عبید بن عتاب آن روز از محمّد علافی بگشت و بنزدیک محمّد قاسم آمده بود. پس گفت که محمّد علافی مر داهر را گفته است که این طائفه عرب که از آب گذشتند روی لشکر اسلام‌اند و نیک اسبه، و داهر لشکر خود را گفته است که بگذرید. جمله سلاحداران و جانداران (f ۷۸ b) سلاح دست او عزم گذشتن دارند. پس محمّد قاسم بفرمود که حشم اختیار بگذرند. همه سواران کارزار و دلیران مبارز فرو رانندند الا قلب و خاصگان با محمّد ماندند، و موکه بسایه را هم در فوج خود مستقیم کرد و روی بحرب آورد. و جمله از آب بگذشتند و جنگ پیوستند. پس محمّد قاسم با محرز بن ثابت در قلب برابر درآمد، و جهم بن زحر الجعفی بر میمنه، و ذکوان بن علوان البکری از میسره، و عطاء بن مالک القیسی را مقدمه فرمود، و نباته بن حنظله کلابی را در ساقه نصب کرد. پس محمّد قاسم گفت:

یا اهل عرب، اگر مرا واقعه باشد امیر شما محرز بن ثابت باشد، و اگر او را شهادت افتد امیر شما سعید باشد.

### جنگ کردن روز پنجشنبه

پس محرز حمله کرد و بجنگ با استاد تا کشته شد. پس سعید لشکر را قوت دل داد و جنگ پیوست. پس حسن بن محبّه البکری را در جنگ انگشت نر بزخم تیغ بیفتاد. مسلمانان ایستادگی کردند و چون پیلان مست حرکت کردند، و گروه گروه شدند، و از پس پیلان درآمدند، و نه

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۷۳

زنجیر فیل باز گردانیدند. لشکر اسلام حمله کردند و کفار را برانندند بدان موضع که صف ایشان بود. و روز بآخر رسید. هر دو لشکر باز گشتند.

### تاریخ دهم ماه رمضان سنه ثلاث و تسعین

چنین آورده‌اند مشاطگان این عرائس که چون (f ۸۸ a) روز دیگر (ص ۱۴۴) صبح جهان آرای دلکشای جمال از مشرق شارق بعالم نمود.

روز پنجشنبه بود. داهر بیرون آمد و پسر خود جیسیه را در قلب با ده هزار سوار جنگی مغرق در آهن - بعضی از ایشان موی کشاده و تیغها کشیده، و بعضی موی گره زده و تیغ و سپر گرفته - تا برابر صف مسلمانان آمدند و بایستادند. داهر بر پیل سپید نشسته و گرد بگرد او پیلان دیگر، پس پشت او و از دست راست او جیسیه و ابی بن ارجن و کوار اکبر جد کوار اصغر و جین عمزاده داهر و بشر بن هول و قتیبه بن بشر از جانب میسره، و دهرسیه بن داهر و بیل صاحب کنبه و نائله و جونیه و جتهل و جمله اختیاران سند و بجهاری و استیراهل و سنج و اسیار و لقیما امار و جمله جتّیان شرقی را فراهم آورد و پس پشت خود نصب فرمود. و سیافان و جانداران

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۷۴

را پیش قلب نامزد کرد. و از پیلان جنگی دو زنجیر در میمنه و دو زنجیر در میسره تعبیه کرد. و دیگر سواران و پیلان را برابر لشکر اسلام در اهتمام جاهین روان فرمود.

### تعبیه کردن لشکر اسلام بمیمنه و میسره و قلب

پس محمّد قاسم چون ایشان را بدید، بیرون آمد و حنظله کلابی را در میمنه فرمود، و ذکوان بن علوان البکری را بمیسره فرمود، و ابو صابر همدانی [را] با علمها در مقابل (f ۸۸ b) پیلان باستانید، و هذیل بن سلیمان ازدی و زیاد بن جلیدی ازدی و سواران از نمیله و مسعود بن الشعری الکلبی و مخارق بن کعب الراسبی در پیش قلب. پس مقدمه بجنگ پیوستند؛ از یک طرف محمّد بن زیاد العبدی و بشر بن عطیه با اصحاب خود [و] از طرف دیگر (ص ۱۴۵) مصعب بن عبد الرحمن الثقفی، و خریم بن عروه مزی در مقابل داهر شدند.

پس چون جمله خیل و حشم فراهم آمدند، سواران اختیار را محمّد قاسم سه پته کرد: ثلثی در قلب و ثلثی در میمنه و ثلثی در میسره، و باقی در پس لشکر بایستادند. و نطف اندازان را فرمود تا آلت و عدّت خود مهیا دارند، و مشعلهای خود برافروزند و آتش دربنندند. و این نهصد مرد نطف انداز را سه فوج کرد: سیصد نفر در قلب، و سیصد نفر در میمنه و سیصد نفر در میسره. همه تیرهای نطف بر کمان نهادند. پس چون نماز بامداد بگذارند و صفها راست کردند، پنج صف آراسته با آیات و علم بر پشت

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۷۵

اسب فرض بگذارند: اهل عالیه یک صف، و بنو تمیم یکصف، و بکر وائل صف دیگر و عبد القیس با اهل خود یک پته، و ازدیان یک پته. هر پنج قبیله صف کشیده روی به محمّد قاسم آوردند تا (f ۹۸ a) چه فرماید.

### خطبه کردن محمّد قاسم ثقفی

پس محمّد قاسم گفت: یا اهل العرب! این طائفه کافران روی بجنگ ما آوردند. شما جهد کنید که ایشان بر سر اهل و عیال و مال و خانها و ضیاع و اسباب خود جنگ خیره کنند. شما از یاری خدایتعالی بر ایشان برانید، بحول و قوت الهی همه را علف تیغ

خونخوار آبدار کنیم و مقهور و مخذول گردانیم، و مال و عیال ایشان را در ضبط آریم، و غنیمت‌های فراوان بگیریم. باید که ساکن باشید، متردد مشوید، و خاموشی را پیرایه خود سازید، و بجای خود نصب شده مقام خود را نگاه دارید، و هیچکس را از قلب بیمنه و از میمنه بمیسره بیاری یکدیگر مشغول مشوید. هر کس در تعبیه و مرکز خود (ص ۱۴۶) استادگی کند، که خدای عز و جل عاقبت متقیان را بخیر گرداند. و پیوسته کلام مجید بر زبان رانید و می گوئید: «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم». پس آبداران را فرمود که اوپها پر آب گردانند، و در هر صف لشکر گاه می گشته باشند و آب می داده باشند، تا هیچکس بطلب آب از جایگاه خود

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۷۶

حرکت نکنند. پس بکر بن وائل و بنو تمیم بیامدند و گفتند که لشکر کافران (f ۹۸ b) بلائی تمام است، و عدت و آلت حرب ایشان در ساختگی استعداد جنگ پرداخته، نشاط می کنند و تعجیل می نمایند در مقابل شدن و التفات کردن شما.

### جهد کردن محمد قاسم مبارزان را

پس محمد قاسم روی بدیشان آورد و گفت: ای بنی تمیم، ای بنی عزیز! خصم در مقابل آمد و ظاهر شده مستعد حرب می آید. شما را هم جهد و جد می باید کرد به قوتی تمام و اجتهادی بکمال تا کار شما نظام گیرد. پس محمد قاسم همه را قوت دل داد، و همه ساخته و آماده شدند. و از هر طرف پنج صف مبارزان دلاور و دلیران جنگی همدیگر را آواز دادند، و بجنگ بیرون آمدند.

### خطبه کردن محمد قاسم مر یاران را

مصنفان احادیث چنان روایت کرده‌اند از فرقد که در آن روز محمد قاسم مردمان را خطبه کرد که: ای مسلمانان، استغفار بیشتر کنید.

خداوند عز و جل در امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم درود فرستاده: یکی صلوات بر مصطفی علیه السلام و دیگر استغفار بر گناهان. بر شما باد که قوی دل باشید که خدای عز و جل شما را بر ایشان مسلط گرداند.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۷۷

و در احادیث آورده‌اند که چون محمد قاسم در حرب آمد، نهبان ابو فضه قشیری مولای کنندی را با دو یست نفر سوار گزیدگان (ص ۱۴۷) لشکر بمقدمه نصب کرد، تا برابر داهر و تکران و مبارزان او مقابل شد. با (f ۰۹ a) فوجی کافر که بحرب بیرون آمده بودند جنگ پیوست، تا بیشتری را از ایشان بدوزخ فرستاد و باقی هزیمت شدند و بداهر پیوستند.

پس داهر فوجی دیگر را در مقابل ایشان فرستاد. ابو فضه نام خدایتعالی یاد کرد و حمله آورده ایشان را هم مقهور و مخذول گردانید. پس دفعت سیوم از تکران نامزد فرمود. ابو فضه استغفار کرد و جنگ پیوست. ایشان را نیز دفع کرد و می کشت تا بلشکر گاه داهر.

### آمدن چند شخص برای امان خواستن

راویان احادیث چنین آورده‌اند که محمد قاسم پیش صف آمد.

ناگاه شخصی چند از مشرکان بیامدند و امان خواستند. محمد قاسم ایشان را امان داد. پس گفتند: ای امیر عادل، ما از کیش خود برگشتیم و در عز اسلام آمدیم ما را از سواران اختیار خود فوجی بفرمای تا برویم و از پس پشت لشکر که غافلاند در آئیم، و از آن طرف دل ایشان پریشان شود و دو دل گردند. و چون متردد شوند، لشکر اسلام را بفرمای تا از اطراف برآیند و حمله کنند. و دل ما

گواهی می‌دهد که این کافران را از تیغ تو بلائی مستولی گردد و مستهلک شوند.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۷۸

### اختیار کردن محمد قاسم مر یاران را

پس محمد قاسم فوجی از سواران جلد اختیار کرد، و مروان بن اشحم یمنی و تمیم (f ۱۹ b) بن زید قیسی را با دو علم بر سر ایشان نصب کرد، تا از پشت ایشان در آمدند. و مشرکان را از آن حال معلوم نبود که لشکر اسلام تکبیر بر آوردند و کشتن بشرط و غذا برسم کردند. بعضی کافران را دل باتباع مشغول شد و روی بگردانیدند، و غلبه و ضجرتی (ص ۱۴۸) در لشکر داهر افتاد چنانکه متردد گشتند و هراسی بدیشان راه یافت.

### حمله کردن لشکر عرب بر کافران

پس محمد قاسم نعره بزد و فرمود که هان ای لشکر عرب حمله کنید که کافران دو گروه شدند. لشکر اسلام از مقابل و میمنه و میسره و ورای ایشان در آمدند. محمد قاسم ایشان را بر سر جنگ خیره می‌کرد، که امروز روز کوشش شماس، تا از کافران کشته پشته شد. پس داهر سپر برداشت و بر فیل سفید نشست، و چهار صد نفر مرد مغرق در سلاح آهن، تیغها در حمائل، و سپر آهنین و نیم نیزها و دسته آهن که هندوی آن را سیل گویند بدست، برین صفت بر آمدند و جنگ می‌کردند، تا پوست از دستهای ایشان بترکید. هر بار که فیل حمله کردی، داهر چکری مدور داشت، بمثل آئینه و کاردهای تیز هر که نزدیک فیل آمدی آن چکری برسم کمند بینداختی و بخود کشیدی، سر سوار و پیاده از تن جدا کردی. و دو کنیزک که با وی

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۷۹

در عماری نشسته بودند، یکی او را تنبول می‌داد (f ۱۹ a) و دیگر تیر می‌داد.

همچنان جنگ متواتر شد، تا نماز شام مشرکان بیشتر کشته شدند.

### شهید شدن شجاع حبشی

راویان احادیث از رام سیه برهنه روایت کردند که در میان مسلمانان مردی بود، او را شجاع حبشی گفتندی. از حد شجاعت و صولت تجاوز نموده بود، و در صف هیجا ید بیضا نموده. پیش محمد قاسم سوگندی مغلظ بر زبان راند، که هیچ طعامی و شرابی نخورم تا با داهر مقابل نشوم و بزخم فیل او را نزنم؛ تا جان در تن من باشد کارزار کنم، و الا شهید شوم (جنگ کردن داهر با حبشی) - پس روز (ص ۱۴۹) پنجشنبه دهم ماه رمضان سنه ثلاث و تسعین بود. داهر بر فیل سفید نشسته بود. بیرون آمد و بایستاد. حبشی بر اسب سیاه سوار شده بود، پیش رفت و جنگ پیوست. داهر رای را خیر کردند که بجنگ تو می‌آید داهر رای با وی مقابل شد و پیل را بر وی راند. حبشی هم اسب را تند کرد و پیشتر فیل آورد. اسب حبشی از فیل تجنب و تحرز می‌نمود. در حال دستار از سر فرود گرفت و چشمهای اسب ببست و بر فیل راند چنانکه زخم بر خرطوم فیل بگذارد. داهر رای تیری بمثل مقرض دو شاخ بر کمان نهاد، و بطریق استادی و فرزانی که داشت در کشید و بگشاد، و سر او از گردن پیرانید و تن او بر اسب بماند. پس داهر گفت: این زخم کاری آمد، (f ۱۹ b) بنگرید که این حبشی را چگونه کشته‌ام. مبارزان پیشتر رفتند و تن او بر قربوس

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۸۰

زین بمانده بود. مشرکان حمله کردند و جنگ با استحکام نمودند و از اطراف در آمدند، چنانکه لشکر اسلام متردد شد. و صفها بر هم آمد و کفار گمان بردند که لشکر عرب را انهزام افتاد. مردمان در دهشت و حیرت افتادند. محمد قاسم مدهوش شد بغایتی که

غلام ساقی را گفت «أطعمنی الماء» یعنی آبم بخوران. آب بخورد و بخود باز آمد. منادی کرد که «یا أهل العرب منم امیر شما محمّد قاسم، کجا می‌گریزید، سپرها بردارید، و صبر کنید، که کافران شکسته شده‌اند، و ظفر ما راست. پس جمله حشم فراهم آمدند. موکه بسایه پیش آمد و با جمله خیل خود پیاده شد.

### آواز دادن محمّد قاسم یاران را

پس محمّد قاسم آواز داد که خریم [بن] عمرو مزی کجاست، و کحلی ذهلی و مصعب بن عبد الرحمن و نباته بن حنظله کلابی کجانند، و (ص ۱۵۰) دارس بن ایوب کجا شد، و ابو فضه و محمّد بن زیاد عبدی و تمیم بن زید قیسی کجانند یاران و قرابتان و سلاحیان و جانداران و حارسان و نیزه بازان، پشت اسلام شما اید، جمله لشکر ساخته و آماده بجای خود بایستید، و متردد مشوید، و فوج خود را قوت دل دهید.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۸۱

### حمله کردن محمد قاسم

پس محمّد قاسم نام خدای عزّ و جلّ بر زبان راند. بفرمود تا حمله کردند. کافران هم (f ۲۹ a) بایستادند و جنگ تیره شد، چنانکه از زخم تیغ شعلهای آتش در هوا پزان شد، و حربها و نیزها با همدیگر می‌زدند تا سلاحها شکست، و بکشتی درآمدند و با همدیگر درآمیختند. [از] بدو صباح که صبح صادق شارق شده تا انصرام شام بیشتر کافران کشته شدند. رای داهر با یکهزار مرد سوار از ابناء ملوک بماند تا آفتاب زرد شد.

### خبر مقتل داهر لعین

باغبانان این غرائس و مصنفان این نفائس از راویان چنین روایت کرده‌اند که داهر رای روز پنجشنبه دهم رمضان مبارک سنه ثلاث و تسعین بحصار راور بوقت غروب آفتاب کشته شد. ابو الحسن روایت کرد از ابو الیث هندی که او از پدر خود حکایت کرد که چون لشکر اسلام حمله کردند و بیشتر کافران کشته شدند، ناگاه از دست چپ شوری و مشغله برآمد. داهر دانست که لشکر او است. نعره بزد که سوی من آئید، من اینجام.

### ظاهر شدن آواز زنان

پس گفتند که ای رای، ما زنانیم شما را، که بدست لشکر عرب

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۸۲

گرفتار شده‌ایم، اسیر گشته. داهر گفت: هنوز من زنده‌ام، شما را که گرفت؟ پس داهر پیل بر لشکر اسلام راند. محمّد قاسم نطف اندازان را فرمود که الحال این وقت شماست. یکی نطف انداز قادر دست بود، بحکم تیر نطف (f ۲۹ b) بر عماری فیل (ص ۱۵۱) رای داهر زد. عماری آتش گرفت.

### بازگشتن رای داهر



پس داهر فیلبان را فرمود که فیل بازگردان که تشنه شده است و آتش در عماری افتاده بود، و فیلبان را فیل تمکین نکرد و خود را در آب زد. هر چند که فیلبان جد و جهد کرد امکان نداشت، و باز نگشت، و پیلبان و داهر را در غرقاب برد. کافران بعضی با او در آب آمدند و بعضی بر کرانه آب ایستادند، تا سواران عرب برسیدند. کافران هزیمت شدند. فیل آب بخورد و خواست که باز گردد و بحصار در رود. تیر اندازان مسلمانان تیر بگشادند، و تیر چون باران از هوا فرود می‌آمد. یکی عربی که تیر صواب انداختی، تیر از شست بگشاد و بر دل داهر زد، که بر وی نگون بر پشت فیل در عماری بیفتاد. فیل از آب برآمد و حمله کرد. کافران که باقی مانده بودند در زیر پای میمالید. همگنان تفرقه شدند؛ و داهر از فیل فرود آمد و با عربی مقابل شد. شجاع عربی تیغ بر فرق او زده، سر او تا بگردن دو نیم کرد. و لشکر اسلام با کافران

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۸۳

در آمیختند و می‌کشتند تا بحصار راؤر رسیدند. برهمنان که در آب افتادند، چون آنجا که داهر کشته شده بود خالی ماند، از آب بیرون آمدند و داهر را بزیر خلیش پنهان کردند. فیل سفید روی (f ۳۹ a) بلشکر کافران آورد. آثار ایشان نماند. و در حکایت می‌آرند که قابل بن هاشم روز کشتن کافران و داهر لعین شانزده زخم خورده بود، و حمله می‌کرد و می‌گفت: ألا فاصبحانی قبل وقعه داهرو قبل المنایا قد غدون بواکر و قبل غد یا لهف نفسی علی غداذا ما غدا صبحی و لست بیاکر (ص ۱۵۲) گویند که چون بمرد، کافران خواستند که سلاح از تن وی باز کنند. کافران نتوانستند، همانجا زیر خلیج کردند.

### منادی فرمودن محمد قاسم

پس محمد قاسم بنگریست. حُیثیش ابن أخی عامر بن عبد القیس پیش او بود. گفت ای پسر أخی عامر بن عبد القیس عامریان را منادی فتحنامه سند (چچ نامه)؛ متن؛ ص ۱۸۳

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۸۴

کن و بگو که داهر رای هنوز غائب است، نباید که کمین کشاید، هوشیار باشید. حیثش گفت یا امیر دل من گواهی می‌دهد که داهر کشته شد. محمد قاسم در اندیشه می‌بود و از هر کسی می‌پرسید، که از داهر چه خبر داری که او غائب است. تا برهمنی بیامد و امان خواست و گفت: ای امیر عادل، مرا با اتباع و فرزندان مخلص فرمائی تا من داهر را بنمایم که کشته شده است. معتمدان و یاران برفتند و او را از زیر خلیجی بیرون آوردند. هنوز بوی مشک و عطر بمشام می‌رسید. سر او برداشتند و سلاح را از تن بستند و پیش محمد قاسم آوردند. محمد قاسم گفت: (f ۳۹ b) کسی هست که این را بشناسد. پس بفرمود تا آن دو کنیزک که با او در عماری بودند و گرفتار آمده حاضر آوردند. سر را بشناختند. و سیصد نفر از اسلاف و اتباع و متصلان آن برهمن آزاد کرد و مخلص گردانید. محمد قاسم چون سر داهر بدید، مر خدای عز اسمه را ثنا خواند و حمد گفت و شکرانه آن دو گانه بگذارد، و بفرمود تا اهل حرب که مأخوذ شده بودند بکلی علف تیغ خونخوار کردند. و طائفه که صنّاع و تجّار بودند همه را امان داد و بموضع مألوف ساکن گردانید.

(خبر) از عمرو بن مغیره کلابی می‌آرند که در آن وقت که از پیش حجاج لشکر تعبیه کردند، حجاج بن یوسف پیش صف آمده هر یک را قوت دل می‌داد تا به عمرو [بن] خالد رسید. گفت: ای عمرو، من محمد قاسم و یاران را گواه می‌کنم تا بکفار چه کار خواهی کرد. گفت: از تو عمل درست آید

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۸۵

یا نه؟ پس راوی گفت: آن روز که با داهر مقابل شد، محمد قاسم را گواه کرد و پیل را زخم زد، و سر داهر را هم او دو نیم کرد

پس چون به عراق رسید، و سر داهر پیش حجاج برد و خدمت کرد (و) گفت: بقا باد امیر عادل را در عزّ دوله، امیر محمد قاسم را بر کار من گواه گرفته بودی. گفت بیار تا چه خواهی کرد، و عمرو این شعر بگفت:

الخیل تشهد یوم داهر و القناو محمد بن القاسم بن محمد  
 آنی فرجت الجمع غیر معرّحتی علوت عظیمهم بمهند  
 فترکتہ تحت العجاج مجدّلامتعفّر الخدین غیر موسّد

و از ابو محمد هندی روایت می کنند که از ابو مسهر عابی شنیدم، که او از اهل هند روایت کرد که چون لادی زن داهر گرفتار شد بعد از قتل داهر، محمد قاسم خواست که از میان ایشان لادی را بخرد. نبشته بحجاج در قلم آورد و از وی اجازت خواست درین معنی، و حجاج این معنی به ولید خلیفه عرضداشت کرد و فرمان بخواستن لادی توقع نمود، و از دار الخلافت فرمان مطلق و نافذ بخردن لادی برسید. پس محمد قاسم او را بخرد و بزنی خود نگاهداشت.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۸۶

### خبر رفتن لادی زن داهر که چگونه گرفتار شد

و در حکایت می آرند که عقیل بن عمرو روایت کرد که چون لادی امّ ولد شد، محمد قاسم از وی پرسید که چگونه بود که با اتباع داهر گرفتار شدی، و از داهر بچه موجب جدا افتادی؟ لادی گفت که چون لشکر اسلام (ص ۱۵۴) با رای داهر مقابل شدند، بر هر زنی مؤکلی عنیف بگماشت، و گفت: اگر لشکر اسلام استیلا یابند و کفار منهزم شوند، این زنانرا بکشید تا بدست مسلمانان مأخوذ نگردند. (f ۴۹ b) پس آن مؤکل بسوی رانی لادی می نگرست و می گفت که بشره روی تو چنان شگفته است که دل تو بملک عرب مائل است، همانا ملکه ایشان خواهی شد.

پس چون لشکر اسلام حمله کردند و مشرکان هزیمت شدند، موکلان هر کسی رانی خود را می کشتند. من خود را از اشتر فرود انداختم و میان جنگ افتادم. موکل من بکشتن من نپرداخت و بگریخت. پس مسلمانان در آمدند و مرا بگرفتند، و امیر قاسم مرا بخرد و در حباله خود آورد.

(خبر فتح آسمانی و قهر کفار) در احادیث می آرند مشایخ سند که چون مدد آسمانی و نصرت یزدانی موافق حال عرب شد و کفار منهزم گشتند، محمد قاسم فتح نامه از ان احوال بجانب حجاج بن یوسف بقلم در آورد.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۸۷

### نبتن فتحنامه مقتل داهر و مملکت مضبوط کردن محمد قاسم بحجاج

بر رای امیر عراق و هند حجاج بن یوسف: بعد از تحیات وافر و خدمات متواتره محمد قاسم عرضه می دارد، که ملک سبجان و تعالی و تقدست اسماء، بفضل عمیم و لطف کریم لشکر اسلام را، بعد از آنچه از جانبین مبارزان دلیر و شجاعان دلاور خود را فدای تیغ آبدار کردند، فتح و نصرت بارزانی داشت؛ داهر و لشکر او را از پیلان مست و سواران کفره که مغرق سلاح بودند منهزم (f ۵۹ a) و مقهور گردانید؛ و (ص ۱۵۵) فیل و اسب و امتعه و اقمشه و برده و مواشی او بتمامی در تصرف ما آمده؛ و خمس آن غنائم بخزانة دار الخلافت تحویل افتاد. و توقع از کرم الهی می باشد که چون سر این کار راست آمد کل ممالک هند و سند در تحت اقتدار و تمکین ما آید و مسلم گردد، إن شاء الله العزیز.

## فرستادن سر داهر بعراق

پس سر داهر به صارم بن ابی صارم همدانی سپردند؛ و ابو قیس را از بنی قیس نامزد کرد؛ و ذکوان بن علوان البکری و یزید بن مخالف همدانی و زیاد بن الحواری العبدی و غیر آن را در موافقت همدیگر روان کرده بود،

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۸۸

و شرح داد و بستود و گفت: این فتح بقوت و شوکت و معونت و مظاهرت ایشان بود. و اسامی رواساء هند که در حرب خیرگی کرده بودند- سرهای ایشان نیز بعراق فرستاده شد و در ضمن مکتوب نام بنام درج کرده آمد.

## مقاله امیر حجاج به کعب

پس چون سر داهر و رانگان او و اعلام و چتر ملوک او که او بشرح در قلم آورده بود بحجاج یوسف رسید، ایشان را پرسید که میمنه شما کیست؟ کعب بن مخارق راسبی گفت که منم. پس حجاج گفت که محمد قاسم ذکر اصحاب گفته و از هر یکی آنچه دیده و آزموده و معاینه کرده تحریر کرده است، هیچ ذکر شما بزرگ نه نبشته (f ۵۹ b) است و ترا یاد نکرده.

ذکر آزمایش تو چه بود؟ کعب گفت: چون رعب و مهابت و خوف و هیبت کافر و دشمن در دلها اثر کرد و فرود آمد، من فتراک امیر محمد قاسم گرفته بودم و او دست در گردن من کرده بود و با من مشاورت می کرد. و بعد از ان پیش او جنگ می کردم تا داهر (ص ۱۵۶) از جان مسلوب شد. پس حجاج گفت که محمد قاسم بوقت جنگ خصم هیچ متردد گشت و متغیر حال بود یا نه، و بوقت فتح شادیها کرد و بوقت شدائد حرب و مکائد خصم تفاوت پذیرفت یا نه؟ (جواب) کعب گفت که چون حمله کردند، سوار با سوار و پیاده با پیاده هم عنان و هم سنان شدند، و شعلهای آتش از سنان رمح و صفحه تیغ بعیوق هوا رسید، محمد قاسم گفت:

أطعمنی الماء یعنی آب خورائید. حجاج گفت: این خطا نباشد و غلط نیست.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۸۹

آنچه عمزاده من گفت، و الله که خطا نیست، زیرا که حق تعالی در قرآن مجید خود خبر داده است (قوله تعالی) إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي. (خبر) پس چون سر داهر پیش حجاج نهادند و چتر و اعلام او نگونسار کردند و بندیان را در صف نعال باستانیدند، مردی بود از بنی ثقیف، بر پای خاست و این شعر در شادی فتح راور و کشتن داهر گفت شعر:

فتحت بلاد السند بعد صعوبه و مهابة لمحمد بن القاسم

ساس الأمور (f ۶۹ a) سياسة ثقیفیه بشهامه منه و رأی حازم

أذن الأمير له غداة وداعه كان الأمير مؤدبا في العالم

ما غاب عنه من الأمور رزائه فيه اليقين له عيان العالم

فبرمحه نصر الإله محمّداً بسيفه قامت نساء المآتم

و بکیده سارت بهامه داهردهم النعال إلى اغر قماقم

المال سبقهم و كلّ خريده بيضاء آنسه كظبي فاعم

لا رأس إلا رأس داهر فووقه عند الملوك بخطبه المتفاقم

و نساءه يبدین نوحه حرّه و خيوله تبكي بدمع ساجم

و حجاج یوسف محمد قاسم را بسیار دوست (ص ۱۵۷) داشتی و به

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۹۰

رغبت دل نمودگی او ناشکیب بودی. پس حجاج با شادی دل این شعر بگفت:

إن المنايا لا يبالي حيفها ما لم ينلن محمد بن القاسم

پس گفت: واجب شد بر ما تا هر روز بنزدیک محمد قاسم نبشته در قلم می باید آورد، تا بران اشارت و منوال قوی دل و مستظهر باشد. متواتر راه مکتوبات معمور می داشت تا بر فرمان حجاج کار می کرد.

### حکایت حجاج که دختر خود بمحمد قاسم داد

و از بنی تمیم مردی بود، از یزید [بن] کنانه روایت کرد و او گفت از پدر خود شنیدم که من روزی بنزدیک حجاج بودم. گفت:

ای ابن عم، ترا بیزرگی خواهم رسانید، از من حاجتی داری بخواه. محمد قاسم گفت:

مرا شاه کن و دختر خود را بمن بده. حجاج چوبکی بدست (f ۶۹ b) داشت، بر سرش بزد و دستار او پریشان گردانید. دیگر بار پرسید: چه حاجت داری؟ بخواه؛ و هم بدان سخن رجوع کرد. حجاج بار دوم آن چوب بر سر محمد قاسم زد. بار سوم گفت: چه حاجت داری؟

بخواه و آنچه در دل داری بگویی. محمد قاسم باز درخواست دختر او کرد.

حجاج گفت: بشرطی ترا دهم که چون شاه شوی بلشکر فارس و یا هند بروی، و مال آن حاصل کنی، و آن نواحی را فتح کنی و مضبوط گردانی.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۹۱

### خطبه کردن حجاج در مسجد جامع کوفه

مفسران این فتح چنین آورده‌اند که چون جماعتی نشانها و رایات و طبل و سر داهر و دیگر تهکران بیاوردند، حجاج بفرمود تا در شهر کوفه منادی کردند. پس بر سر منبر رفت، و خدای عز اسمه را حمد و ثنا گفت و بر پیغامبر علیه الصلاة والسلام درود گفت، و چاکران دولت محمدی را ثناهای وافر فرمود، و گفت: گوارنده باد مر اهل شام و عرب را از گرفتن (ص ۱۵۸) هند و مال فراوان و آبهای لذیذ مهران و نعمتهای بی انتها که خدای عز و جل بدیشان ارزانی داشت. پس این فتح نامه بر ایشان بخواند و شادیاها فرمود، و قدر طائفه که در وقت هیجا ید بیضا نموده بودند بمنزلت رفیع و تشریفهای گرانمایه و انعامات وافر مستظهر گردانید، و پیرایهای ملون و مرصع داد، و بنزدیک خلیفه وقت (f ۷۹ a) ولید بن عبد الملک بن مروان فرستاد، و ایشان را از جمله خواص فرمود. بعضی بخدمت باستاند و بعضی را باز فرستاد.

### مثال نوشتن و جواب فتحنامه محمد قاسم

پس حجاج نبشته محمد قاسم را جواب کرد و محمدتها گفت، و در ضمن آن بنوشت که آنچه مصعب مولای ثقیف را چندان

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۹۲

بستودی، فاسقی را ثنا چه واجب باشد. چندین بزرگان که در لشکر تواند چون بنو سلیم و بنو تمیم و مادر تو حبیبیه العظمی و برادر تو صلب بن قاسم و عم تو و پدر تو کم نبوده‌اند، و در تو نیز قصوری و فتوری نمی‌بینم، و من ترا بایشان عوض نکنم. واجب کند که در فتح داهر محمدت منافقی کنی؟ جایی که مردمان جهاد از شامیان و عراقیان باشند چون خریم بن عمرو و دارس بن ایوب و

نباته بن حنظله و هذیل بن سلیم و مصعب بن عبد الرحمن و جهم بن زحر الجعفی و ذکوان بن علوان البکری و کعب بن مخارق، و دیگر معارف که بر ایشان بمانده است و در حق همه تربیت کنی، و از هوا و میل و مدهانت و اباطیل پرهیزی، و السلام.

### خبر بردگان راؤر که بعضی از اقباء داهر رای بن چچ بودند

و نیز ابو ایوب هاشمی روایت کرد که مردی بود از فرزندان جعفر بن سلیمان (ص ۱۵۹) مولای علی بن عبد الله بن عباس (f ۹۷ b) بنزدیک خلیفه وقت ولید بن عبد الملک بن مروان رفت- آن روز، کعب بن مخارق الراستی گفت که چون سر داهر بن چچ پیش آوردند و بردگان از

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۹۳

دختران ملوک و رانگان در صف نعال باستانیدند، کعب ایشان را می شناخت، تا خواهر زاده داهر را پیش آوردند. خلیفه وقت در حالت و هیئت او متعجب گشت. پس خلیفه گفت: ای کعب، این دختر ملک است و پاکیزه روی، او را ببر و بزنی بخواه. و آن وقت من جوان بودم. ویرا بمنزل خود بردم و بزنی بخواستم. بیشتر زنان بنزدیک او آمدندی و حکمت و موعظت از وی خواستندی و شنیدندی. اما هیچ فرزندی از وی تولد نشدی.

### نشستن جیسبه در حصار راؤر بغرور و خبر جنگ کردن

راویان احادیث از ثقات خود حکایت کرده اند، که چون داهر کشته شد، پسر او با رانی بانی که خواهر او بود، و او را زیر چتر خود بر سبیل زنی تباهی بنشانده بود، با حشم از ابناء ملوک بحصار راور دررفتند و حصارى شدند. و جیسبه بمردانگی و قوت و شوکت خود مفتون بود و اعتماد تمام داشت، و بجنگ بايستاد، و محمد علافی با وی همراه بود. چون خبر داهر برسید که کشته شد و پیل سپید را پی کردند، جیسبه داهر گفت که با خصم مقابل شویم (f ۸۹ a) و بنام و ننگ تیغ زنییم، و اگر کشته شویم ضایع نباشیم. سیاکر وزیر گفت: رای شاهزاده ناصواب است؛ رای ما کشته شد و لشکر هزیمت یافت، و جمعیت ما متفرق گشت، و دلهای ما برعب مهابت تیغ دشمن از جنگ نفرت گرفته. ترا چگونه حرب با اهل (ص ۱۶۰) عرب میسر گردد؟ هنوز ولایت برقرار است

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۹۴

و حصنهای حصین با مردان جنگی و رعیت و ولایت مضبوط. رای صواب آنست که در حصار برهمناباد رویم، و آن حصار میراث آباء و اجداد رای است، و جای مسکن داهر است، و خزینه و دینه موجود، و سگان آن موضع موافق و هوا خواه خاندان رای چچ اند، و همگان در محاربت و منازعت خصم با تو یار باشند. علافی را پرسید که تو درین مصلحت چه می بینی؟ گفت: رای صواب من [نیز] همانست. رای جیسبه بران متفق شد و با جمله اتباع و متعلقان و معتمدان [به] برهمناباد نقل کرد، و بانی زن داهر با ملوک دیگر بمحاربت بايستاد بحصار راؤر، و عرض کرد. پانزده هزار مرد جنگی در شمار در آمد. همگان باتفاق مرگ بايستادند. چون بامداد خبر مقتل داهر بشنیدند که در میان آب مهران بجوی ددهاوا کشته شد، راؤتان (f ۸۹ b) که با رانی بانی بیعت داشتند حصارى شدند. محمد قاسم چون این خبر استماع کرد، روی بحصار راؤر آورد، تا بزیر حصار آمدند. از بالای حصن و بروج طبل و بوق فرود کوفتند. و سنگ منجنیق و عراده و تیر و شل پزان کردند.

### گرفتن حصار راؤر و بانی خواهر داهر خود را سوختن

پس محمد قاسم لشکر تعبیه کرد، و نقبا را بر بروج حصار بنقب زدن نصب کرد، و لشکر را دو فوج گردانید: یک فوج بروز بمنجنیق و تیر و نیزه جنگ می کردند. و فوج دیگر بشنبگاه بنفط و فرداخ، و سنگ می زدند تا برجهای حصار فرود آمد. زنان را

خواهر داهر بائی جمع کرد

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۹۵

(ص ۱۶۱) و گفت: «جیسیه از ما جدا شد و محمد قاسم آمد. نه همانا که از دست این چندالان گاو خوار ما را رهایش باشد؛ عزّ ما بدل شد و مهلت بانصرام رسید. چون امید نجات نخواهد بود، هیزم و پنبه و روغن فراهم آریم، و رای من چنان اقتضاء می کند که خود را علف آتش کنیم و با شوهران خود ملحق گردیم. و هر که برود و امان خواهد برود. باشد که مخلص شود». در خانه رفتند و آتش زدند تا بسوختند.

پس محمد قاسم حصار را در ضبط خود آورد و سه روز در آنجا مقام کرد، و شش هزار مرد جنگی که در حصار بودند بکشت، و بعضی را هدف تیر کردند. پس آنچه اتباع و متصلان دیگر بودند از زن و بچه اسیر کردند.

### ذکر اعداد برده و نفود و اقمشه

در احادیث می آرند که چون حصار راؤر فتح شد، و خزائن و اموال و سلاح بدست آمد، الا آنچه که با جیسیه برفته، جمله پیش محمد قاسم آوردند. و چون برده را در شمار آوردند، سی هزار برده به بندگی افتاده بودند.

از ان جمله سی نفر از دختران ملوک بودند، و خواهر زاده رای داهر حسنه نام در میان ایشان بود. همه را بنزدیک حجاج فرستاد. پس سر داهر و از بردگان خمس به کعب بن مخارق راستی بعراق بفرستاد.

چون سر داهر و زنان و اموال بنزدیک حجاج رسید، حجاج سر بسجده

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۹۶

بنهاد و دوگانه شکرانه را ادا کرد، و ثنا وافر فرمود. پس گفت همانا که جمله خزائن و دفائن و اموال و ملک دنیا بمن رسید.

### فرستادن حجاج سر داهر و اعلام او بدار الخلاف

پس حجاج آن سر داهر و چترها و گروگانی و مال بجانب ولید خلیفه وقت فرستاد. (ص ۱۶۲) چون نامه بخواند، مر خدای عزّ و جلّ را حمد و ثنا گفت. و آن کنیزکان ملوک زاده را بیع می کرد (و می داد) و بعضی را انعام می فرمود. چون حسنه خواهر زاده رای داهر را بدید متعجب گشت، و از حسن و جمال او انگشت حیرت (f ۹۹ b) بگزید، و عبد الله [بن] عباس آن را بخواست. پس عبد الله [بن] عباس را گفت: ای عمزاده، این کنیزک را عظیم جمیل و کامل می بینم، و چنان مفتون شده ام که او را بجهت خود نگهدارم، فاما لائقترین آن باشد که او را امّ ولد خود گردانی و بتو اولیتر است. پس بحکم اجازت عبد الله او را بخواست، و مدّتی در حباله او بود، و از وی هیچ فرزندی تولّد نشد.

### مثال حجاج بعد رسیدن [خبر] فتح راؤر

راویان حدیث گویند که چون فتح راؤر برآمد و از مهم عوام الناس بیرداخت و فتح نامه آن بحجاج رسید، جواب نامه بفرمود (جواب) که

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۹۷

ای ابن عمّ، مکتوب جان افزای تو رسید، و بورود ابتهاج و استبشار فزود، و بران مباحات بکمال و جمال داد، و معلوم شد که هر اساس و قاعده که نهاده بر جاده شرع بود، الاّ یکنوع امان دادن که خاص و عام را امان می دهی و دشمن از دوست فرق نمی کنی، قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا فَاِذَا لَقِیْتُمُ الَّذِیْنَ كَفَرُوا فَضَرْبِ الرِّقَابِ. فاما بیاید دانست که فرمان خدای عزّ و جلّ بزرگ است. باید

که بر امان دادن حریص نباشی که در آن کاری دارد. و بعد ازین هیچ دشمن را امان مده، الا همگنان بر ضعف رای و فتور شوکت حمل کنند، و السلام کتبه نافع، سنه ثلاث و تسعين .

### نیشته فرستادن جیسیه از برهمناباد به ارور و باتیه و اطراف دیگر

(f ۰۰۱ a) راویان احادیث از بعضی (ص ۱۶۳) مشایخ براهمه در مقتل داهر و سیر محمد بن القاسم الثقفی چنین آورده‌اند که چون رای داهر لعین بدوزخ رفت و جیسیه ببرهمناباد حصارى شد، و فتح راؤر برآمد، جیسیه استعداد حرب و اهبت آن ساخت و نبشتهها باطراف فرستاد. اول برادر خود قوفی بن داهر بحصار دار الملک ارور، و دیگر به چچ بن دهرسیه برادر زاده خود بحصار باتیه، و سه دیگر بجانب دهول بن چندر عمزاده  
فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۹۸  
بناحیت بدیهه و کیکانان، و از کشتن داهر اعلام داد و قوه دل فرمود، و خود مستعد و مهتای حرب به برهمناباد بایستاد با مردان دلاور.

### خبر جنگ بهرور و دهلیله و گرفتن هر دو را

پس محمد قاسم عزم مصمم بصوب برهمناباد کرد و آن شهر معمور و ولایت وسیع و آبادان داشت و در میان راؤر و برهمناباد دو حصار بودند که آنها را بهرور و دهلیله گفتندی. قدر شانزده هزار مرد جنگی در آن حصار بودند. چون محمد قاسم آنجا رسید، دو ماه در بندان داد.

چون منازعت و محاربت تطویل پذیرفت، محمد قاسم فرمود تا بعضی حشم بروز جنگ می کردند و بعضی شب نطف و منجیق می انداختند، تا آنگاه که جمله مردان جنگی ایشان کشته شدند و دیوارهای حصار پست گردانیدند و بحصار آمدند و برده بگرفتند و مال فراوان (f ۰۰۱ b) برداشتند و خمس بستند بخزانه دار الخلافت تسلیم نمودند.

چون خبر فتح راؤر و بهرور به دهلیله رسید، دانستند که محمد قاسم استعدادی تمام دارد و ما را از وی ایمن نشاید بود. اهل تجار ببلاد هند رفتند، مرد جنگی بر ملک خود باستادند، تا محمد قاسم بدلیله رسید. دو ماه کم و بیش آنجا مقام کرد. چون حصاریان به تنگ آمدند و (ص ۱۶۴)

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۱۹۹

و یقین دانستند که از هیچ طرفی مدد نخواهد رسید، جامهای مرگ بپوشیدند و به حنوط و عطر خود را معطر گردانیدند و عیال و اطفال خود را از در حصار که روی به رمل داشت بیرون فرستادند. از آب منجهل بگذشتند. و مسلمانان را از آن حال خبر نبود.

### گریختن ملک دهلیله

چون صبح صادق از ورای حجاب دیجور غاسق برآمد، محمد قاسم را از رفتن آن طائفه معلوم گشت، و از لشکر خود بعضی را عقب ایشان بفرستاد.

بوقت گذشتن جوی بعضی را دریافتند. همه را علف تیغ خونخوار کردند، و آنچه پیشتر بگذشته بودند از راه رمل و ریگستان بهندوستان رفتند ببلاد سیر. و نام ملک ایشان دیو راج عمزاده داهر رای بود.

### فتح دهلیله و خمس خزانه دار الخلافت فرستادن

محمد قاسم چون از محاربت دهلیله بپرداخت و فتح کرد، خمس مال بخزانة دار الخلافه تسلیم افتاد، و فتح نامه بهرور و دهلیله بحجاج بنوشت و تمام احوال بیان نمود.

### آمدن سیاکر وزیر (f ۱۰۱ a) و امان خواستن

پس محمد قاسم بملوک هند باطراف نبشتهها در قلم آورد و بمطاوعت و اسلام استدعا فرمود. چون این معنی سیاکر وزیر داهر بشنید، معتمدان خویش فرستاد و امان خواست، و آن زنان مسلمانان که گروگانی بودند با خود آورد، که ایشان آن زنانند که بنام حجاج فریاد می کردند.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۰۰

### وزیر شدن سیاکر

محمد قاسم او را کرامت کرد و بزرگان را پیش او باستقبال فرستاد، و باعزاز و اکرام در حق او تربیتهای فراوان مبذول داشت، و شغل وزارت بوی مفوض فرمود. و نصیحت گر مسلمانان شد. (ص ۱۶۵) و هر راز و مشورت که امیر محمد قاسم کردی با وی بودی، و از وی طلب استخبار کردی، و از کل مصالح و امور سلطنت و قوام مهمات و دوام دولت با وی بگفتی. و محمد قاسم را گفتی که این رای و تدبیر که امیر عادل می گوید کل ممالک هند را مضبوط خواهد گردانید. آداب قواعد مملکت و قوام معاهد سلطنت که در وی مرکبست جمله اعدا را مقهور و مخذول می گرداند، و رعایا و مال گذار را استمالت می نماید، و قانون مال دیوان بقرار معهود و متقدم می دارد، و بزوائد و عوارضات هیچکس را تعرض نمیرساند، و عمال و اصحاب را تربیت (f ۱۰۱ b) می کند.

### امارت دهلیله به نوبه بن هارون فرمودن

بعضی روایت کنند که چون دهلیله فتح شد محمد قاسم نوبه بن هارون را بخواند و با وی بیعت کرد، و کار کشتیهای ساحل و از انجا تا موضعی که ودهاتیه گویند در اتمام او کرد، و مهمات آن حصار از ساحل شرقی و غربی از کلی و جزوی بر وی حوالت و اضافت نمود.

و از انجا تا برهمناباد یک فرسنگ بود. و خبر به جیسیه داهر رسید که لشکر اسلام می رسد.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۰۱

### نزول کردن لشکر عرب سر آنگیر جلوانی و فرستادن رسول باستدعای اسلام

پس محمد قاسم از دهلیله منزل فرمود تا بر شط نهر جلوانی بر جانب شرقی برهمناباد نزول کرد. و رسول معتمد را به برهمناباد فرستاد و بمطاوعت کردن و ایمان آوردن استدعاء فرمود، و اسلام و جزیه بر ایشان عرضه کرد، و اگر سر در ربقه طاعت نیارند محاربت را مهیا باشند.

جیسیه داهر پیش از وصول رسول بجانب چنیسر رفته بود. و شانزده مرد از رؤسای آن شهر اختیار کرد، و چهار در بود، و در هر دری چهار نفر مقدم (ص ۱۶۶) با فوج خود نصب کرد. پس از آن درها یکی را جریطری گویند. چهار نفر مقدم مقلد آن دروازه کرد: یکی را بهارند، و دیگر را ساتیا، و سیوم را هالیه، و چهارم را سالهه [گفتندی].

### نزول محمد قاسم اول ماه رجب



چون محمد قاسم آنجا رسید بفرمود تا خندقی ساختند. روز دوشنبه اول ماه رجب بود که جنگ آغاز کردند. و هر روز مشرکان بیرون می آمدند و جنگ می کردند، و طبل می زدند، و بقدر چهل هزار مرد جنگی بودند.

و از بدو صباح تا انصرام رواح از طرفین جنگهای خیره می کردند. چون

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۰۲

شاه انجم عزم افول مصمم کردی، باز گشتندی - مسلمانان بخندق آمدندی و کافران درون حصار رفتندی. پس بدین نسق شش ماه برآمد. چون از ضبط آوردن حصار نومید گشت، متفکر شد. روز یکشنبه آخر ماه ذی الحجه بتاریخ سنه ثلاث و تسعین. جیسیه در ولایت ملک رمل که نام باتیه گویند رفته بود، و از آن موضع باز می آمد و راهها می زد و لشکر اسلام را رنجه می داشت.

### فرستادن معتمدی بجانب موکه

محمد قاسم بنزدیک موکه پسایه معتمدی فرستاد، و از آن حال اعلام داد که ما را از جیسیه گاه بیگاه رنج می باشد، که علف جیش را تعرض می رساند و تنگ می آرد، حيله او چیست؟ (خبر) موکه گفت که موضع او نزدیک است. هیچ حیلتي به ازین نیست الا از آنجا جلا باید گردانید، و از لشکر خود بزرگی چند که اعتماد را شاید باید فرستاد، تا ایشان را از آنجا قلع کنند.

### رفتن جیسیه به چتور

(b ۲۰۱ f) پس نباته بن حنظله کلابی و عطیه ثعلبی و صارم بن ابی صارم همدانی و عبد الملک مدنی با سواران خود و موکه بسایه (بر سر ایشان) و خریم بن عمرو المزی را (ص ۱۶۷) سپهدار کرد و توشه ایشان بساخت و روان کرد. و بدانجا رفتند. جیسیه را از بیرون آمدن لشکر عرب معلوم گشت.

از آنجا با مال و عیال تحویل کرد، و از راه ریگستان رفت بموضعی که آن را

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۰۳

جنکن و عورا او کایا گویند از بلاد چتور. آنجا باستاد، و علافی از وی جدا شده تا ببلاد طاکیه رفت و قصد نمود بخدمت ملک کشمیر، در حوالی روستان بر سر حد رویم - و آن زمین هامون و صحرا است. پس از آنجا بر رای جیتری بنبشتند، و آن دار الملک در کوه است، و گفت:

باختیار و قبول دل بخدمت آمدم.

### رفتن علافی بر رای کشمیر

رای کشمیر نبشتها خواند و مثال فرمود که از مضافات کشمیر موضعی است که آن را شاکلهار گویند، در اقطاع علافی کردند.

### تشریف دادن رای کشمیر مر علافی را

پس آن روز که ملاقات کردند پنجاه سر اسب تنگ پشت با دویست تشریف گرانمایه باصحاب او داد. پس جهم بن سامه الشامی را بر اقطاع شاکلهار فرستاد. چون بار دیگر بخدمت رای کشمیر رفت، او را باعزاز و اکرام پیش آورد، (a ۳۰۱ f) و چتر و کرسی و ناوا (؟) و دولی فرمود، و آن شرف مر پادشاهان بزرگ را باشد. [و] با حرمت و حشمت او را بر سر اقطاع باز گردانید بزمین سهل. چون مدتی آنجا مقام کرد، تا بعد مدتی به شاکلهار هلاک شد و جهم بن سامه بجای او بنشست، و نسل او تا این غایت برقرار

است. و مساجد بنا کرد، و قدر و منزلت بکمال یافت. و ملک کشمیر او را محترم داشتی.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۰۴

### [رفتن جیسیه به چتور]

پس جیسیه ببلاد چتور رفت و مقام کرد و از آنجا نبشتهها به قوفی داهر در قلم آورد (ص ۱۶۸) به ارور، و سبب تحویل خود اعلام داد و بجهت حفظ حصار ارور وصیت کرد. قوفی داهر چون آن نوشته بدید مطالعه کرد و قوی دل شد بر رفتن جیسیه به چتور. چون محمد قاسم در محاربه برهمناباد شش ماه بماند و حرب دراز کشید، و خبر جیسیه از چنیسر برسید، چهار نفر عظام تجار که در حصار برهمناباد بودند، بدروازه حصار کآنرا جریطری گویند با هم مشورت کردند و گفتند که لشکر عرب غالب است بر کل بلاد، و رای داهر کشته شد، و مدت شش ماه شد که این حصار در بندان شده است، نه ما را قوت و شوکت آن که در محاربت و منازعت با وی مقابل توانیم شد، و نه روی آشتی و صلح. اگر چه (b ۳۰۱ f) چندین روز دیگر بماند عاقبت فتح شود، و ما را از هیچ طرفی مستغاثی نیست که فریاد رسد و امیدوار مددی توانیم بود و رای در میان نیست که ما را بوی التجا باشد، و بجنگ با این لشکر بیش ازین مقاومت نتوانیم کرد. اکنون اگر اتفاق کنید تا بیرون رویم و بمحاربت کوششی کنیم تا کشته شویم، که اگر چه صلح افتد مردی که اهل سلاح باشد همه علف تیغ خونخوار شوند، و عوام الناس را از تجار و صنّاع و زراع امان دهند. و اگر ما را اعتماد افتد، بهتر آن باشد، که اگر عهد وثیق در میان آید، حصار بوی تسلیم کنیم. ما را در فتحنامه سند (چچ نامه)؛ متن؛ ص ۲۰۴

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۰۵

مطاوعت خود مقرب فرماید و بوی وسیله سازیم، و ما نیز شرط خدمت بجا آریم. برین رای متفق شدند و رسول بفرستادند، و خود را بعیال و اطفال امان خواستند.

### امان دادن بر عهد کردن وثیق

پس محمد قاسم بر آن عهد وثیق ایشان را امان داد و دیگر اهل سلاح را بکشتند، (ص ۱۶۹) و اتباع و متّصلان ایشان را اسیر کردند، تا قریب سی هزار برده در قید و اغلال گشتند و مال بر ایشان معین کردند. (خبر) پس جمله امراء و اکابر حجاج را بخواند و این پیغام بر ایشان بگفت و فرمود که رسولان برهمناباد آمده‌اند، سخنان ایشان بشنوید، و جوابی (a ۴۰۱ f) با صواب و اندیشه بگوئید. (تدبیر موکه بسایه). پس موکه بسایه گفت: یا امیر، این حصار سر جمله مدائن هند و سند است و دارالملک است. هر کرا این موضع فتح شود، جمله سند در ضبط آید، و حصنهای حصین در تحت اقتدار و تمکین آید، و مردمان نواحی دل از آل داهر برکنند. بعضی بگریزند و بعضی طوق طاعت بر رقبه خود نهند. (عرضه داشتن محمد مر حجاج را) پس محمد قاسم آن حال را بر رای حجاج اعلام داد و بدان جماعت مثال بفرستاد و با ایشان میعاد نهاد. ایشان گفتند که فلان روز بدروازه جریطری آید، تا ما بجنگ بیرون آئیم.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۰۶

و چون مقابل شویم، در عین محاربت، چون لشکر عرب حمله کنند ما هزیمت شویم و درون حصار رویم و در باز گذاریم. (آمدن جواب) چون جواب نبشته از حجاج باز رسید که ایشان را امان دهید و عهد ایشان را بویا رسانید، مردمان حصار ساعتی بجنگ پیوستند. چون لشکر عرب حمله کرد و با ایشان درآمیخت، حصاریان هزیمت شدند و خود را بحصار انداختند و دروازه باز گذاشتند، تا عربیان دروازه بدست آوردند، و لشکر بر اثر ایشان درآمده بر بارهای حصار برآمدند و مسلمانان تکبیر گفتند. چون حصاریان بدیدند که لشکر عرب غلبه کرد، دروازه شرقی باز کردند (ص ۱۷۰) و بهزیمت بیرون آمدند، محمد قاسم فرمود که

هیچکس را (f ۴۰۱ b) مکشید الا آن کس که جنگ کند. و هر کرا سلاح دیدند بگرفتند و اسیر کرده با سلاح و اقمشه و اتباع و عیال پیش محمد قاسم آوردند. آن کس که سر فرود آورد و امان خواست او را بگذاشتند و خانها ساکن گردانیدند.

### خبر استادان جیسبه و زن داهر رای [بن] چچ

و در اقولیل می آرند از بزرگان برهمناباد که چون حصار برهمناباد مسلم شد، لادی زن داهر که با پسر رای در برهمناباد بعد از قتل داهر باستاد، گفت که این حصار حصین و عیال چگونه گذاریم؟ ناچار ما را اینجا مقام باید کرد، تا ایشان را غلبه کنیم، و اوطان و مسکن ما برقرار بماند.

و اگر لشکر عرب غالب شود تدبیر دیگر بسازیم. (فتح مال) پس مال و خزینه بیرون آورد و مبارزان لشکر را بذل کرد و شجاعان را قوت دل می داد، و بر دروازه دیگر جنگ می کردند. و لادی را اتفاق آن بود که اگر حصار فتح شود، من خود را با اتباع و اطفال طعمه آتش حریق کنم. ناگاه حصار فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۰۷  
مسلم شد، و امان بر دروازه داهر آمدند و اتباع رای داهر را بیرون آوردند تا خود را هلاک [نه] کنند. [و] لادی گرفتار شد (!).

### گرفتن لادی زن داهر و دو دختر دوشیزه

پس چون غنائم و برده پیش محمد قاسم آوردند، هر یکی را استخبار کردند (f ۵۰۱ a) تا معلوم گردید که لادی زن داهر در حصار است و دو دختر داهر از زنان دیگر بودند روی پوشیده. ایشان را بدست خادمی سپرد و جدا بنشانند.

### عدد و خمس از فی

پس بردگان را اختیار می کردند (ص ۱۷۱) و خمس بیرون می آوردند. قدر بیست هزار نفر برده اختیار کرد و عدد خمس بیرون آورد، و باقی بحشم داد.

### امان دادن صنّاع و تجار

پس مردمان صنّاع و تجار و عوام الناس را امان داد، و بندیان ایشان را بگذاشت و خود به مظالم گاه نشست و جماعت محاربه را زیر تیغ آورد. و چنین روایت کنند که قریب شش هزار نفر مرد جنگی کشته شد، و بعضی گویند که شانزده هزار مرد کشته شد باقی را ببخشید.

### خبر اتباع داهر از برهمنان

بعضی روایت کنند که چون اتباع داهر را در میان بردگان نمی یافتند، از رؤسای شهر استخبار [می] کردند. هیچ کس خبر و اثر ایشان نگفت، تا روز دیگر قریب یکهزار مرد سر و ریش تراشیده و حلق کرده از فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۰۸  
براهمه بدرگاه امیر محمد قاسم آمدند

### آمدن برهمنان نزد محمد قاسم

محمد قاسم چون ایشان را بدید پرسید: این طائفه از کدام فوج اند و بدین شکل وصول کردند. گفتند ای امیر (b ۵۰۱ f) با وفا، رای ما برهن بود. چون او را بکشتمند، و این مملکت از وی تحویل افتاد، بعضی در وفاء او خود را هلاک کردند و باقی در سوگ او جامه زرد کردند و سر و محاسن حلق کردند. و اکنون چون خدای عزّ و جلّ این مملکت را بشما تحویل گردانید، بخدمت امیر عادل آمدیم تا باقی ماندگان را چه فرماید.

محمد قاسم متفکر شد و گفت: بجان و سر من که نیکو وفادارانند، ایشان را امان دادیم بر آن شرط که اتباع داهر را از هر کجا که هست بدست آرند.

### عهد کردن محمد قاسم با برهمنان و امان دادن

پس برهمنان بدین عهد و وثیق لادی زن داهر را بیرون آوردند از نهانخانه و بر باقی رعایا مال قرار دادند بر سنن رسول الصلاة و السلام علیه؛ و هر که بعزّ (ص ۱۷۲) اسلام مشرف گشت، او را از بندگی و مال و گزید معاف داشت و آنچه ایمان نیاوردند، مال بر ایشان مقرر گشت بر سه فوج:

اول فوج مهین را از هر یک چهل و هشت درم سنگ نقره، و فوج دیگر را بیست و چهار درم سنگ، و فوج اسفل را دوازده درم سنگ قرار دادند.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۰۹

و فرمود که امروز بروید، و آنچه مسلمان شوند و در اسلام آیند، مال ایشان معاف داشته شود؛ و آنچه بر کیش خود حریص باشند، گزید و جزیه قبول کنند (a ۶۰۱ f) و بر کیش آباء و اجداد خود باشند. بعضی از ایشان بر اقامت مقاومت نمودند، و بعضی دل بر گزید نهادند و بر کیش اسلاف می رفتند، و ضیاع و اسبان از ایشان تحویل نشد.

### معین کردن برهمنان و امنای ولایت

پس محمد قاسم هر یک را از ایشان بقدر اختصاص و استحقاق (آنچه) بر ایشان مال متوجه مقرر کرد (ند)، و فوج هر دری بر چهار در حصار معین فرمود، و عهده آن در اهتمام ایشان کرد و تشریف رضا با اسب تنگ پشت، و پیرایهای شاهانه هند بر دست و پای او نهاد، و هر یک را در صدر و محفل مکان جلوس (ایشان) تعیین کرد.

### نسخت کردن صنّاع و تجّار و زراّع

پس مردمان سوداگر و صنّاع و زراّع در نسخت آوردند. ده هزار آدمی از عوام الناس در اعداد آمد. پس محمد قاسم فرمود، تا بر هر یک دوازده درم سنگ نقره مقرر کردند که مال ایشان نهب شده است.

### نصب کردن شحنه به تحصیل مال معین

پس دهقانان و رئیسان را بر تحصیل مال معامله نصب فرمود، تا از شهر و روستا اموال در ضبط آرند. ایشان را قوتی و استظهاری باشد.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۱۰

### عرضه داشت برهمنان

چون براهمه این معنی بدیدند، باز نمودند، و از حال ایشان (ص ۱۷۳) اکابر و اعیان شهر گواهی دادند که ایشان متمکن بودند.

## مثال برهمنان

محمد قاسم (f ۶۰۱ b) برهمنان را محترم داشت و در تمکین ایشان مثال فرمود. و در جمله احوال ایشان را دفع و زجر نبودی. و هر یک را از ایشان بشغلی مستولی کرد، و بحقیقت دانست که از ایشان میل بد و خیانت در وجود نیاید.

## نصب کردن بأشغال

[پس] برقرار رای چیچ که هر کسی را بشغلی نصب کرده بود، بر هر یک [شغلی] مقرر داشت، و بفرمود که جمله براهمه حاضر آوردند، و گفت:

شما را (در عهد) داهر بأشغال خطیر منصوب گردانید، و بر شهر و نواحی مطلع باشید. هر کرا از معارف و مشاهیر می دانید که شایسته تربیت و عاطفت باشد ما را اعلام دهید، تا در حق ایشان عاطفت فرموده آید، و بانعام وافر مستظهر گردانیده شود. و چون بر امانت و سداد شما ما را اعتقادی و اعتضادی صادق باشد، اشغال بر شما مقرر است. جمله مصالح ملک بکفایت شما باز گذاشته شود. و این شغل بر اولاد و انساب شما مفوض فرموده شد، و تحویل و تبدیل نیفتد.

## رفتن برهمنان بقوه دل بروستاها

پس برهمنان و عمال بر سر ولایت رفتند و گفتند: ای معارف و مشاهیر، شما را معلوم و مقرر است که داهر کشته شد و کار کفار بانصرام

فتحنامه سند (چیچ نامه)، متن، ص: ۲۱۱

و انقطاع رسید، و در جمله نواحی سند و هند فرمان اهل عرب مطلق گشت، و مهینه و کمینه این مملکت یکسان شد از شهر و روستا، و امور ما از ناحیت سلطان بزرگ باید دانست. ما را (f ۷۰۱ a) بنزدیک شما فرستادند و بمواعید خوب امیدوار کردند. اگر فرمان عرب نکنیم نه مال داریم نه معاش. الا نیازمند شده ایم، (ص ۱۷۴) تا فضل و اکرام مخدومان که مگر ما را محلی بزرگ تواند بود، و حالیا از اوطان خود مستزیل و مستهلک نشویم. و اگر بدین خراج که بر شما نهاده اند محمول نتواند بود و در ادای آن گران (بار) شوید، بوقت فرصت باعیال و اطفال بموضعی از زمین هند و سند بروید که بنفس ایمن باشید، آنجا روید، که هیچ چیز آدمی زاد را از سلامتی نفس بهتر نیست. چون ازین ورطه هائل ما را خلاص بود و از باس لشکر ایمن گردیم، مال و عیال ما محفوظ ماند.

## معین کردن مال بر روستا و شهر

پس جمله روستا و شهر حاضر آمدند و مال بخود قبول کردند، و از محمد قاسم مبلغ خراج خود را استخبار کردند، و بجهت برهمنان که امیر محمد قاسم ایشان را بر سر مال نصب کرده بود، و گفت: راستی میان خلق و سلطان نگاه دارید، و اگر چیزی قسمت افتد به سوئے کیل کنید، و بقدر احتمال هر کس را خراج نهید، و با همدیگر ساخته باشید، و متردد نشوید، تا ولایت خراب نگردد.

فتحنامه سند (چیچ نامه)، متن، ص: ۲۱۲

## تربیت کردن محمد قاسم مر خلق را

پس محمد قاسم هر يك را علائحه تربيت كرد و گفت: بهمه انواع خوش دل باشيد، و هيچ اندیشه مداريد، كه شما را (f ۷۰۱ b) مؤاخذت نخواهد بود. من از شما خطي و قبالة نمي ستانم. هر قسمت كه معين است و معهود مي گذاريد، بلك در حق شما نظر و مسامحه واجب داشته آيد، و هر كرا درخواست باشد باز نمايد، كه باستماع مي افتد و جواب شافي فرموده آيد، و مراد هر يك بوفارساينده شود.

### مثال دادن محمد قاسم مر اهل برهمناباد را

پس (برهمنان از) آن رسمي كه بود مر اهل تجار و (ص ۱۷۵) كفار و تهكران [را] كه صدقه ها ببرهمنان دادندي، و در عبادت اصنام شاديها كردندي، و مجاوران كشت را از ان مثالي بود، فرو ماند؛ و از بيم لشكر آن صدقات و نان بر قرار بدیشان نميرسيد. بدان سبب ضايع و بي برگ ماندند. بر در سراي آمدند و دست بدعا برداشتند، و پيغام دادند كه بقا باد امير عادل را، كه ما اهل راهبم، و معاش و انتعاش ما از مجاورت بده است. چون بر اهل تجار و كفره رحمت آوردند و مال بر خود مقرر كردند و ذمي شدند، بندگان نيز توقع از كرم خداوندي مي دارند تا ايشان را اشارت فرمايد تا معبود خود را بپرستند و خانه بده آبادان كنند.

### جواب دادن محمد قاسم

پس محمد قاسم جواب داد كه دار المللك ارور است و اين همه نواحي

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۱۳

مضافات است. هندوان گفتند كه عمارت اين بلاد از براهمه است، و ايشان علماء و حكماء مانند، و مهمات (f ۸۰۱ a) عروسي و ماتم ما بوساطت ايشان باتمام رسد، و گزید و خراج بدین وسيلت قبول كردیم تا هر كس كيش خود را بيوررد، و اين بتخانه بده ما خراب شده است و از خدمت اصنام بمانده ايم. امير عادل ما را بفرمايد تا عمارت كنيم و در عبادت معبود خود باشيم، و برهمنان ما را از ما وجوه معاش تواند بود.

### نبيشته محمد قاسم بجانب حجاج يوسف و جواب باز رسيدن

[پس] محمد قاسم اين معنی بجانب حجاج در قلم آورد، و بعد از وی چند جواب باز رسيد كه: مکتوب عزيز عمزاده محمد قاسم رسيد و از احوالها كه باز نموده بود معلوم گشت. از ضمن آنكه مقدمان برهمناباد بجهت عمارت بده و ملت خود التماس مي نمايند، چون كه سر در ربقه طاعت آوردند و اموال دار الخلافت بر ذمه خود لازم گرفتند، (ص ۱۷۶) بيرون از مال بر ايشان حقي و سبيلي نباشد. زيرا كه چون ذمي شدند در خون و مال ايشان دست تصرف ما مطلق نباشد. و اجازت کرده شد تا معبود خود را عبادت كنند. و هيچ كس را از كيش خود منع و زجر نكنند، تا بخانهاي خود برأی خود زندگاني كنند.

### رسيدن نبيشته حجاج

چون نوشته حجاج به محمد قاسم رسيد، از شهر بيرون آمده و منزل کرده بود. پس اكابر و مقدمان و براهمه را فرمود كه معبود خود

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۱۴

را عمارت كنند (f ۸۰۱ b) و با مسلمانان خريد و فروخت كنند و ايمن باشند و در صلاح خود كوشند. و فقراء برهمنان را باحسان و تعهد تيمار دارند، و اعياد و مراسم خود را بشرايط آباء و اجداد قيام نمايند، و صدقاتي كه پيش ازين در حق براهمه مي دادند نيز بر قرار قديم بدهند، و از صد درم سه درم سنگ بر اصل مال- بنگرند كه چند واجب باشد بدیشان رسانند. باقي در وجه خزانه در قلم

اصحاب و حضور نواب در حفظ می‌باشد. و اصحاب و امراء را مواجب مقرر گردانند. و هم برین شرائط و قول تمیم بن زید القیسی و حکم بن عوانه کلبی را در میان آوردند. و با برهمنان قرار افتاد که بر وجه درپوزه طاس مسین در دست گرفته بدر خانه می‌رفتند، تا آنچه میسر گردد از غله ما یَجِبُ نصیبی کنند، تا ضایع نمانند. و این معنی در میان کافران مصطلح شده است.

### امان و مثال دادن محمد قاسم ساکنان برهمناباد را

پس محمد قاسم از سوداء برهمناباد پرداخت و درخواستی که مردمان داشتند بویا رسانید، و بجهت قائم بودن خود، چنانکه جهود و ترسا و مغ (و نصرانی) و مجوس عراق و شام است، (ص ۱۷۷) هر یک را اجازت کرد و باز گردانید، و مقدمات ایشان را رانه نام گردانید.

### خواندن محمد قاسم وزیر سیاگر را

پس وزیر سیاگر (f ۹۰۱ a) و موکه بسایه را استدعا فرمود و گفت: کار جتان لوهانه با چچ و داهر چگونه بود و معاملت ایشان از چه وجه است؟

(جواب سیاگر) وزیر گفت بحضور موکه بسایه که در ایالت رای چچ لوهانه یعنی لا-کله و سمه را فرمان نبودی که جامه نرم پوشیدندی و

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۱۵

مخمل بر سر کردندی، بلکه گلیم سیاه بالا و زیر پوشیدندی، و چادر درشت بر کتف انداختندی، و سر و پای برهنه کردندی، و هر که جامه نرم پوشیدی آن را غرامت کردندی. و چون از خانه بیرون رفتندی، سگی را با خود همراه بردندی که معرفت ایشان مبرهن شدی. و فرمان نبودی هیچ بزرگی را از ایشان که بر اسب نشستی. و هر جا که پادشاهان را براهبری اطراف حاجت بودی، رهبری ایشان کردندی، و بدرقه راهها در اهتمام ایشان بودی، تا از قبیله بقبیله دیگر رسانند.

و اگر مقدماتی و رانه از جماعه مذکور بر اسب نشستی، بی زین و لگام و عذار، و گلیم بر پشت اسب انداختی و بر نشستی. و اگر کسی را در راه حادثه افتادی، از قبائل ایشان طلبیدندی، و در عهده عظماء ایشان بودی، تا اگر کسی از ایشان دزد شدی او را با عیال و اطفال طعمه آتش کردندی.

و قافله روز و شب بدلالت ایشان راه رفتندی. و در میان ایشان که و مه نباشد. و وحشی مزاج باشند (f ۸۰۱ b) و پیوسته از مطاوعت والی تمرد و تعنید نمایند و راهها می‌زنند، و در میان دیبل هم با ایشان در قطع راهها یار باشند. و هیزم مطبخ و ذخیره خدمت (ص ۱۷۸) و پاس داری پادشاه در عهده ایشان بود.

(خبر) پس محمد قاسم گفت: چه مکروه خلقان باشند. همچنانکه بلاد فارس و کوه پایه مردمان دشتی باشند، حکم ایشان همان دارد.

محمد قاسم بران نهج و نمط ایشان را لازم داشت، و بر سنن امیر المؤمنین

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۱۶

عمر بن الخطاب رضی الله تعالی عنه که بر سیکان شام مقرر کرد، که هر مهمانی که برسد شبانروزی او را نان دهند، و اگر رنجور گردد سه روز مهمان دارند.

### نیشته فرستادن محمد قاسم بحجاج یوسف

پس محمد قاسم چون از کارهای برهمناباد و لوهانه پرداخت، و مبلغ خراج و الزام داشتن جتان معین و مقرر شد، بجانب حجاج یوسف از آن احوال معلوم کرد که بالاتر از جوی جوانی برهمناباد این خدمت تحریر افتاد، و از ضبط آوردن زمین سند اعلام داده آمد، و بشرح باز نموده شد.

### جواب نامه حجاج

پس حجاج جواب فرمود که یا ابن عمّ محمد قاسم، آنچه در معنی سپهداری و در رعیت نوازی و تربیت احوال رعایا و ترتیب امور میکوشی محمّدت وافر باشد. و بدانچه مال هر موضع مقرر و معین کرده شد، و هر صنفی از رعایا بر جاده (f ۰۱۱ a) شرع و معاملت مستظهر گردانیدی، موجب قوام دولت و نظام مملکت گردید. اکنون آن موضع را توقّف نباید کرد. و ستون مملکت هند و سند ارور و ملتان است، و دار الملک شاهان است، و از خزائن و دفائن شاهان درین دو موضع مدفون باشد. و اگر مقام کنی بموضعی که نزهت بود سکونت گیری، تا کل ولایت سند و هند مضبوط شود و هر که از مطاوعت اسلام ابا نماید او را بکشید. و حق تعالی شما را نصرت دهد، و بر تو باد که بلاد هند (ص ۱۷۹)

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۱۷

تا بحدّ چین مسلم کنی. و امیر قتیبه بن مسلم الباهلی را نامزد کرده شد؛ گروگانی جمله بوی تحویل کنند، و لشکر نامزد کرده با وی می‌رود.

و چنان سازی، ای ابن عم، که اسم قاسم از تو روشن شود، و دشمنان عاجز و مضطر گردند، ان شاء الله تعالی.

### رسیدن نبشتهای حجاج یوسف

چون نوشته حجاج بمحمد قاسم رسید بخواند. و گفته بود که یا محمد در نبشتهها با ما مشورت میکن که مایه هوشیاری اینست. و ما را بسبب بُعد مسافت حجابی می‌باشد. تو جهد کن که هر چهار نفر مقدم شهر بر طاعت حریص شوند و استمالت مینمای.

### مثال مطلق بر چهار نفر از مقدمان شهر بمصالح ولایت

پس وداع بن حمید الأزدی را بخواند بجهت مهمّات شهر برهمناباد، یعنی باین واہ، و رؤساء و عمّال مقرر داد، و کار اموال بر چهار نفر از تجّار قصبه حوالت فرمود. و بفرمان مطلق مثال داد که امور کلی و جزوی بحضور او گذارند، و بی مشورت (f ۰۱۱ b) او هیچ کار معاملتی و غیر آن باآخر نرسانند. و نوبه بن دارس را بحصار راؤر نصب کرد، تا آن موضع را لازم گیرد، و کشتیها فراهم دارد، و هر کشتی که از بالا و نشیب بیاید و برود، و اگر دروی عدّت و آلت حرب باشد، بردارد و

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۱۸

بحصار راؤر برد. و کشتیهای بالا-تر به ابن زیاد العبدی فرمود. و ناحیت قصّه که دروهر ملک کیرج داشت، به هذیل بن سلیمان الأزدی داد. و حنظله بن اخی بنانه کلایی را به دهلیله والی کرد. و فرمود که هر ماه امر نواحی بتفحص و تجسس و اتفاق و امتحان اعلام دهند. و معونت کردن مر یکدیگر را وصیت کرد، که از لشکر مخالف و مخالفت رعایا فتنه انگیزد. بآن باشند و ناحفاظان را مالش دهند. و هزار مرد (ص ۱۸۰) پیاده و قیس بن عبد الملک بن قیس الدمنی و خالد انصاری را به سیوستان نصب کرد. و مسعود تمیمی بن شبیه جُدیدی و فراستی عتکی و صابر یشکری و عبد الملک بن عبد الله الخزاعی و مهنی بن عکّه و الوفاء بن عبد الرحمن را به دیبل و عمل نیرون بفرستاد، تا آن حدود مضبوط ماند. و در اجتهاد (؟) مردی بود ملیح نام از مولایان بکر بن وائل، او را عامل فرمود؛ و علوان بکری و قیس بن ثعلبه با سیصد نفر شاگرد، همانجا سکونت گرفتند. و زن و فرزند (f ۱۱۱ a) ایشان را شدند، و



تمامت نواحی جتّان در ضبط خود آوردند و بماندند .

### خبر نهضت محمد بن قاسم

امیر محمد والی ساوندی سمّه چنین آورد که چون محمد قاسم

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۱۹

از مصالح ملک برهمناباد و استحکام مهمّات شرقی و غربی و سواد و نواحی پرداخت، روز پنجشنبه سیوم ماه محرم سنه اربع و تسعین منزل فرمود و بموضعی نزول کرد که آن را منهل گویند از حوالی ساوندی .

و آبگیری با نزهت و مرغزاری با طراوت که آن را دنده و کربهاء گویند، بر ساحل آن دنده منزل کرد. و اهل آن نواحی همه سمنیان و بدگان و تجّار بودند. جمله بمطاوعت پیش آمدند. محمد قاسم همه را امان داد بر حکم مثال حجاج، و فرمود تا بوطن خود مرقّه و آسوده باشند، و مال خود را بوقت بخزانه برسانند. و مال بر ایشان قرار داد، و دو نفر از ایشان در میان ایشان رئیس کرد: یکی سمنی بواؤ نام و دیگر بدیهی بمن دهول . و در آن ناحیت روستائی جتّ بودند، همه سر در ربقه طاعت آوردند. همه را بر حکم مثال حجاج از باس ایمن گردانید. و آن معنی در قلم آورد.

و چون مجاری آن امور حجاج را معلوم شد، جواب فرمود که حکم مشاهده است، هر که اهل (ص ۱۸۱) حرب باشد بکشند، و آلا پسران و دختران ایشان بر سیل گروگانی حبس کن و موقوف دار. و آن کس که مطاوعت را شاید، و آب صفا در جوی و نای (f) b (۱۱۱) او جاری باشد ایشان را امان دهد، و اموال در ذمه ایشان مقرر کند. و صنّاع و تجّار را سبک بار تر دارد و از هر که داند که در عمارت و زراعت جدّ بلیغ نماید، از مال قانون همه را مواسا و مدارا کند. و هر که بعزّ اسلام مشرف گردد، از مال و زراعت ایشان عشری بطلبد. و هر که بر کیش خود باشد، از

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۲۰

صنعت و زراعت ایشان حصه مال دیوانی بر قانون ولایت طلبد و به عمّال می‌رساند .

پس از آنجا منزل کرد و به هراور نزول کرد . و آنجا نیز سلیمان بن نبهان و ابو فضّه القشیری مولی کننده را بخواند، و ایشان را سوگندها بداد بخدای عزّ و جلّ و باولاد کننده بر تاکید . و ایشان را و آن جماعه را به جنید بن عمرو و بنی تمیم داد و بحدّ اهل بهرج فرستاد، و در آن موضع سکونت ساختند. و عمرو بن مختار الأكبر الحنفی را شحنه فرمود، و جماعتی از مردمان نامدار در فوج او نامزد کرد.

### باستقبال آمدن سمّه گان

پس روی بقبائل سمّه آورد. چون نزدیک رسید، (با) خرنای و دهل فرو کوفتند و رقص کنان استقبال نمودند. محمد قاسم گفت: این غلغله چیست؟ گفتند: آئین و رسوم ایشان اینست که چون پادشاه و والی بتجدید برسد، شادی کنند، و با ملاعب و ملاهی پیش آیند.

پس خریم بن عمرو پیش محمد قاسم آمد و گفت: واجب باشد بر ما که تحمید (a ۲۱۱ f) و تهلیل گوئیم مر خدای را عزّ و جلّ، که این طائفه را مأمور و مسخر ما گردانید، و امر و نهی ما درین ممالک نفاذ یافت. و خریم مردی

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۲۱

(ص ۱۸۲) عاقل و داهی بود، و با امانت و دیانت بود. محمد قاسم از قول او خندید و گفت: امارت ایشان بتو ارزانی داشته آمد، و بفرمود تا پیش او رقص و بازی کنند. خریم بیست دینار زر مغربی بدیشان بخشید، و گفت: این رسوم پادشاهی است که چون

بقدم والی شادی کنند و شکر الهی بجا آورده باشند، این نعمت بر ایشان مستقیم باشد.

### منزل کردن محمد قاسم بطرف لوهانه و سهته

راوی احادیث از علی بن محمد بن عبد الرحمن بن عبد الله السلیطی چنان روایت کرد که چون محمد قاسم از کار لوهانه پرداخت، بمنزل سهته آمد. اعیان و رؤسای ایشان سر و پای برهنه استقبال نمودند و امان خواستند. ایشان را هم امان داد و مال معین کرد، و گروگانی بستند. و از منازل و مراحل راه تا به ارور نخست خواست. رهبران ایشان پیش کردند تا به ارور، که دار الملک هند بود و بزرگترین جمله سند است. و سکان او بیشتر تجار و صنّاع و زراع باشند. و قوفی پسر رای داهر آن حصار را ملک ساخته، و از کشتن داهر هیچکس پیش (b ۲۱۱ f) او تقریر نمی توانست کرد و او می گفت که هنوز رای داهر زنده است و باوردن لشکر هند رفته است، تا بقوت و اعتضاد ایشان روی بجنگ لشکر عرب آرد. یکماه در مقابل آن حصن بیک میل لشکرگاه ساخت و مسجدی بنا کرد، و روز آدینه آنجا خطبه فرمود.

### جنگ کردن با اهل ارور

پس با اهل ارور جنگ پیوستند. و توقع می داشتند که داهر مددی

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۲۲

می آورد، و از بالای حصار نعره می زدند که شما را از نفس و جان خود بخشایشی نیست، که داهر مددی می آرد، و لشکر جرار با پیل و سوار و پیاده (ص ۱۸۳) بقیاس از پس شما می آید، و ما از حصار بیرون می شویم و لشکر شما را منهزم [می] گردانیم، و اکنون مال و اسباب بر باد می دهید، بر جان خود زنهار بخورید و بگریزید تا هلاک نشوید؛ نصیحت بشنوید.

### رفتن لادی زن داهر بمخاطبت اهل حصار ارور

پس چون محمد قاسم جد و اجتهاد ایشان در محاربت و منازعت بدید، و مقاومت ایشان مشاهده کرد که کشتن داهر بخود راه نمیدهند، زن داهر لادی را که از فی خرید و بزنی خود آورده بود، همبران اشتر سیاه که زن داهر بران مرکوب بود سوار کرد، و با معتمدان پیش حصار فرستاد، تا آواز برآورد که: ای اهل حصار (a ۳۱۱ f) بر شما مصالحی دارم، برابر بایستید تا بگویم. جماعتی از اکابر بر بالای حصار برآمدند. پس لادی روی باز کرد و گفت: منم لادی زن داهر، رای ما کشته شد و سر او را بعراق فرستادند با ریات، و چترها بدار الخلافه؛ و شما خود را بدست خود در تهلکه میندازید (قوله تعالی) وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ.

پس نعره بزد و زار زار بگریست و نوحه می سرائید. ایشان از بالای حصار می گفتند که خلاف می گوئی و تو هم با این چندالان و گاو خواران موافقت نموده و یکی شده. رای ما هنوز در حیات است و با لشکر گران و جیش تمام و فیل مست بجهت دفع خصم می آید؛ تو خود را با عربیان آلوده

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۲۳

و باطل کرده و دولت ایشان را بر ملک ما ترجیح می دهی. دشنام می دادند، چنانکه این خبر به محمد قاسم رسید. پس لادی را باز خواندند و محمد قاسم گفت که دولت از خاندان سیلانج برگشت.

### (ص ۱۸۴) امتحان کردن ساحره از مرگ داهر

چنین آورده اند مشاطگان این حدیث که در حصار ارور زنی ساحره بود که به هندوی جوگنی گویند. قوفی داهر و اعیان شهر

بنزدیک وی رفتند و گفتند: از علم تو توقع می‌باشد که از داهر رای ما را اعلام دهی که کجاست. ساحره گفت: مرا امروز اجازت باشد تا من ازین حال باتفاق و امتحان خبر (f ۳۱۱ b) دهم و شما را بیاگاهانم. پس در خانه رفت، و بعد از سه پاس روز شاخی از درخت پلپل و جوزبویا از سران‌دیب بشکوفه و دانه و گل مخضّر و مثمر بدست گرفته باز آمد، و گفت: جمله عالم از قاف تا قاف زیر پای سپردم، و در سند و هند هیچ جائی اثر او ندیدم و خبری نشنیدم. تدبیر خود کنید. و اگر زنده بودی از من مخفی و منزوی نماندی. و بجهت صحت این خبر بر شما این شاخهای سبز از سران‌دیب آورده‌ام، تا شما را گمان بد در حق من نباشد. و مرا تحقیق شد که رای شما بر روی زمین زنده نیست.

### تسلیم کردن حصار ارور بعد از عهد وثیق

چون خبر معلوم شد، مردمان شهر از خاص و عام گفتند که ما را از دیانت و صیانت و انصاف و انتصاف و عدل و فضل و وثوق عهد و تصدیق

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۲۴

قول محمد قاسم استماع افتاد، و اکنون معاینه کردیم. باید که بر زبان معتمدی پیغام دهیم و امان خواهیم و حصار بوی تسلیم کنیم. و چون قوفی را از کشتن داهر و متردد شدن رعایا معلوم گشت، با جمله اتباع و عشیره بوقت آنکه شاه انجم پس پرده شب سیاه رفت از حصار بیرون آمد و ببلاد چتور رفت. و برادر او جیسیه و دکیه ابنای داهر همانجا بودند، و موضعی است که آن را نزواله صندل گویند (ص ۱۸۵) آنجا ساکن شده بودند. پس مردی از علایان در ارور بود که با قوفی موافقت کرده بود. نبشته در قلم آورد و از گریختن و متواری شدن قوفی اعلام داد، بر تیر به بست و بینداخت که قوفی داهر ترک امارت ارور گرفت و بطرفی متواری شد. (خبر) محمد قاسم حشم را بجنگ فرستاد. مردان کارزار و شجاعان دلاور بر باره حصار بر آمدند و جنگ پیوستند.

### امان خواستن رعایا و محترفه

پس مردان تجار و صنایع و محترفه پیغام دادند که از بیعت براهمه مراجعت نمودیم. و چون رای داهر از سر ما رفت و قوفی پسرش روی بتافت، ما بدین روز راضی نبودیم. اما چون حکم الهی برین جمله مقدر بود، هیچ آفریده را از قضاء و قدر الهی مقاومت میسر نگردد، و بجنگ و مکر اندفاع نپذیرد، و ممالک دنیا هیچکس را ملک نگردد. پس چون لشکر قضا از ورای حجاب خفیات کمین کشاد، و بعضی رایان را بواسطه از

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۲۵

تخت و تاج برانید، و بعضی به تداول زمان و نوائب حدثان منهزم و متروک گردانید، بر پادشاهی قدیم و امارت حدیث اعتماد نشاید کرد، و بهره که تحویل افتد در ضبط او را باشد. ما روی بخدمت تو آریم، و بوسیلت عدل و انصاف تو قلاده مطاوعت بر رقبه خود نهیم، و حصار را بامناء امیر عادل تسلیم کنیم. ما را امان فرمای و از بأس لشکر ایمن گردان. و این مملکتی قدیم و وصیتی عظیم ما را رای داهر سپرده بود. تا ما دام که در حیات بود، حق ممالحت او نگاه داشتیم. و چون داهر کشته شد و قوفی پسر او هم رفت، خدمت تو ما را اولیتر (جواب) محمد قاسم گفت: من شما را پیغام ندادم و رسول (ص ۱۸۶) نفرستادم. شما باتفاق خود امان می‌خواهید، و عهد وثیق [می] کنید؛ اگر رضا و میل شما بخدمت ما صادق است از جنگ دست بکشید و بعهد وثیق و اعتماد تمام فرود آئید؛ و الا میان ما و شما دشمنی است. بعد ازین عذر شما نشنوم و قبول نکنیم، و بر شما نبخشائیم، و شما را از بأس لشکر ایمن نشاید بود.

پس از باره فرود آمدند و با یک دیگر قول و عهد کردند و گفتند که برین قول در باز کنیم و بایستیم، تا محمد قاسم در آید. اگر بر قول خود برود مطاوعت کنیم و بطریق خدمت پیش رویم تا از سر کرم

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۲۶

ما را قبول کند و امان دهد، فبها و آلا بر عذر اندیشید. پس کلیدهای حصار بدست کردند و به پیش دروازه آمدند و امینان حجاج که من جهت بودند واسطه شدند و حصاریان در بگشادند و تعبیه کردند.

### آمدن محمد قاسم در حصار

پس محمد قاسم از در درآمد. جمله شهریان پیش بتخانه نوبهار آمدند و سجده می کردند و بت را می پرستیدند. (خبر) محمد قاسم پرسید که این خانه کیست که جمله مردم وضع و شریف یزانوی خدمت در آمدند و سجده می کنند. گفتند: بتکده ایست که نوبهار گویند. محمد قاسم فرمود تا بتخانه باز کردند. با اماناء خود در رفت، صورتی دیدند بر اسب نشسته، [و] از (f ۵۱۱ a) سنگ رخام انگیخته، و یارهای زرین مکمل بجواهر و یواقیت در دست او. محمد قاسم دست دراز کرد و یاره از دست صنم بستند. پس مجاور بده نوبهار را بخواند و گفت: صنم شما اینست؟ گفت آری، فاما دو دستوانه داشت، یکی نمی نماید. محمد قاسم گفت: آخر معبود شما نیمانند که یاره او که دارد؟ مجاور سر در پیش انداخت، و محمد قاسم بخندید و دستوانه بوی باز داد تا بدست صنم باز کردند.

### (ص ۱۸۷) کشتن محمد قاسم مر اهل حرب را

پس محمد قاسم بفرمود که اهل حرب را، [و] اگر سر در مطاوعت فرو آرند، نباید گذاشت. پس لادی گفت: که مردمان این ولایت معمارند، و بعضی تجارند، و این شهر از ایشان معمور و مزروع است، و اموال

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۲۷

خزانه از اکتساب و حرث ایشان موجود می باشد. اگر بکشی، مال تو مذهب گردد. محمد قاسم گفت: رانی لادی این حکم کرد، و همه را امان داد.

### بیرون آمدن شخصی و امان خواستن

چنین آورده اند راویان این حدیث و محدثان این تاریخ که از میان طائفه که به مؤکلان سپرده بودند تا بکشند، شخصی بیرون آمده گفت:

بنزدیک من عجیبی است. مؤکل گفت: مرا بنمای. گفت: ترا ننمایم آلا امیر را. پس محمد قاسم را خبر کردند. گفت: او را بیارید. چون بیامد، گفت:

چه عجب داری؟ گفت: چیزی که هیچکس ندیده است. محمد قاسم گفت:

بیار. برهن گفت: اگر مرا (f ۵۱۱ b) و اتباع و عیال و اطفال من کلی و جزوی را امان دهی. محمد قاسم گفت: امان دادم. گفت: مثالی بتوقع مؤکد نشان مبارک ارزانی فرمای. محمد قاسم دانست که مگر جواهر ثمین و یا پیرایه نفیس که دارد عرضه خواهد کرد. چون عهد وثیق در میان آمد و مثال مؤکد بدست کرد، بمحاسن خود زد، و گره موی روی بگشاد و باز کرد، و سر او بر

انگشت پای پیچید و باستاد، و رقص کردن گرفت و این مثل همیگفت: شعر

کس ندیدست این عجب که مراست موی ریشم همی کشان تا پاست

محمد قاسم متعجب گشت. طائفه که حاضر بودند، گفتند این چه عجائب است که بواسطه آن امان می‌خواست؛ ما را بفریفته. (ص

۱۸۸) محمد قاسم

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۲۸

گفت: قول قول است و عهد عهد؛ از خود بازگشتن کار بزرگان نباشد. رباعی:

منگر تو بدان که ذو فنون آید مرددر عهد وفا نگر که چون آید مرد

در عهده عهد اگر برون آید مرداز هر چه گمان بری فزون آید مرد

امیر محمد قاسم گفت که او را نکشم، فاما محبوس کنم، و این معنی برای حجاج عرضه دارم تا چه فرماید. پس او را با دویست

نفر آدمی از اقباء و متصلان موقوف کردند و ذکر آن در مکتوبات حجاج بنوشت. حجاج آن را بعلماء کوفه و بصره فتوی کرد و

بجانب ولید بن عبد الملک که خلیفه وقت بود اعلام داد. جواب خلیفه و علماء باز رسید که این دعوی (a ۶۱۱ f) نیز میان یاران

پیغمبر علیه الصلاة و السلام بوده است (قوله تعالی) رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ چون جواب آن در ضمن مثال حجاج رسید، [او

را] با جمله اتباع و متعلقان مخلص فرمود.

### رفتن جیسبه به کیرج

در احادیث می‌آرند از اکابر و اعیان، که چون جیسبه بن داهر با هفصد مرد پیاده و سوار بحصار کیرج رسید، ملک کیرج استقبال

نمود، و تربیت فراوان واجب داشت، و بمواعید خوب امیدوار کرد، و گفت: ترا بچنگ لشکر اسلام یاری کنم. (پس چون) دروهر

رای فتحنامه سند (چچ نامه)؛ متن؛ ص ۲۲۸

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۲۹

را رسمی بود که هر ششماه یکروز خالی کردی و با زنان خمر خوردی و سماع و رقص کردند، و هیچ اجنبی را نگذاشتندی که

در مجلس خلاء ایشان مداخلت کردی. قضاء الله تعالی چون جیسبه داهر آنجا رسید، ملک دروهر رای را روز جشن بود. بنزدیک

جیسبه کسی فرستاد و گفت:

ما را امروز خلوت است، و نامحرمی در شبستان ما نتواند آمد؛ فاما تو ما را مهمان عزیز، و محلّ فرزندی، قدم رنجه کن، بیا.

جیسبه درآمد و در مجلس بنشست در میان زنان رای. جیسبه سر فرود انداخت، (ص ۱۸۹) و بر زمین خط می‌کشید و بدان زنان

نمی‌نگریست. پس دروهر گفت: این طائفه ترا بمادر و خواهر می‌باشند، سر بردار و نظاره کن.

(ابا نمودن جیسبه) جیسبه گفت که اصل ما راهب است و ما در عورت نامحرم ننگریم. پس ملک دروهر او را از نظر معاف داشته بر

پرهیزگاری و صیانت او تحسین کرد.

پس در حکایت می‌آرند که چون زنان (b ۶۱۱ f) گرد آمدند، خواهر دروهر چنگی نام، یعنی حسنه و جمیله بود. جیسبه هم از

ابنای پادشاهان بود، با حسن تمام و قد عرعر و صورتی نعیم و سیرتی کریم، بالفاظ چو دُرر و الحان چو غرر، چشمی خوب منظر و

خدّی چو لاله و گوهر. خواهر دروهر در وی نگریست. محبت جیسبه در دل او جای گرفت.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۳۰

هر لحظه و لمحّه می‌نگریست و بکرشمه تملّق می‌کرد. پس چون جیسبه بوثاق باز رفت، خواهر دروهر چنگی برخاست و بخانه خود

رفت. و مرقدی و محفه راست کرد و در وی نشست، و کنیزکان را بفرمود تا برداشتند و بمنزل گاه جیسبه رفت. چنگی از محفه

فرود آمد و درون رفت. جیسیه در خواب شده بود. چون بوی خمر از چنگی بدماغ او رسید، بیدار شد. چنگی را دید در پهلوی خود نشسته. برخاست و گفت: رای زاده بچه مهم قدم رنجه کرده، و این چه آمدن شماست؟ زن گفت: ای احمق، این معنی پرسیدن چه حاجت؟ زنی جمیله و جوان در عین شب دیجور بزیارت چونتو رای زاده آید، و از خواب خوش بیدار کند، و خواهد که با تو در یک جامه شود، خاصه چون من خوبی که عالم فتنه غنچ و دلال اوست، و جهان دیوانه وصال او. بر خاطر رای زاده بایستی که این معنی را شرح (ص ۱۹۰) و بسط برسیدی و پوشیده نشدی؟ و این فتوح را تا صبح (f ۷۱۱ a) غنیمت داری. جیسیه گفت: ای دختر رای، ما را بجز حلال و منکوحه خود با هیچ عورتی نامحرم مجال و مخالطت نباشد، و از ما این کار نیاید، زیرا که ما برهنه راهیم پرهیزگار، و این کار لائق و موافق مردمان بزرگ و علماء متقی و احرار نباشد. زینهار تا ما را بدین گناه کبیره نیالائی. هر چند الحاح کرد، بوی التفات ننمود و دست رد بر سینه سینه او زد.

### ناامید شدن چنگی از جیسیه

چون چنگی ناامید گشت، گفت: ای جیسیه مرا ازین امنیت جانی

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۳۱

و لذت نفسانی و هوای روحانی محروم گردانیدی. من بر خود واجب دیدم که اول ترا هلاک کنم و [بعد] خود را غذای آتش گردانم. پس بوئاق بازگشت و بر بستر در جامه خواب کشید. از رواح تا صبح بر وی بستر بر مجمر می طپید، و این ابیات می گفت: رباعی

تا عشق و جمال تو شده دل سوزم وین شمع جمال تست جان افروزم

انصافم ده و گر نه فریاد کنم خود را و ترا و شهر درهم سوزم

چون روز دیگر شاه سیارات از بروج سماوات سر بر آورد و جامه کحلی چاک زد، چنگی خفته بماند. خمار خمر با خمار هجر ضم شد، تا وقت چاشت سر در جامه کشیده بود.

و رای دروهر تا خواهر او چنگی نیامدی و روی او ندیدی طعام و شراب نخوردی، و عظیم او را حرمت داشتی و کرامت کردی. برخاست و بوئاق خواهر رفت. او را (f ۷۱۱ b) متفکر و متأسف دید. گفت ای خواهر، و ای دختر رای، ترا چه بود که چهره لاله رنگ تو مغیر و مزعفر شده؟

(جواب) چنگی گفت: ای رای زاده ازین بزرگتر چه تواند بود که این احمق سندی همانا در مجلس (ص ۱۹۱) عشرت مرا بدیده است. دوش در حرم آمد و مرا بخود می خواند. خواست تا دامن صلاح و عفاف مرا که هرگز بغبار خبث آلوده نبود [و] نفس تقی و عرض نقی مرا به لوث فجور خود ملوث گرداند، و ستر طهارت مرا فضیحت کند. رای باید که انصاف من بستاند از وی، تا هیچ ناحفاظی ازین معنی خیانت و تعریک واجب نبیند.

دروهر را آتش غضب استعلا پذیرفت. خواهر را گفت: او مهمان است و راهب

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۳۲

برهنه، و نیز وسیلت بما دارد و از ما استعانت می خواهد، و قریب یکهزار مرد جنگی همراه دارد. او را نتوان کشت تا بأضعاف از ما کشته نشود؛ مگر طلسمی سازم بکشتن او. تو نیز برخیز و طعام بخور. چون حرکتی نبود، تهدید و وعید نتوان کرد.

### غدر اندیشیدن دروهر بر جیسیه و مکر خواهر او چنگی بر جیسیه

پس دروهر بخانه آمد، و دو نفر سلاحدار سیاف را استدعاء فرمود، یکی کبیر بهدر و دوم پهئو نام، که من امروز (با) جیسیه [را] بعد

از چاشت بخوانم و مهمان دارم. بعد از تناول طعام بمجلس مدام خلوت سازم و با جیسیه شطرنج بازم. شما هر دو با سلاح مهیا باشید. چون من گویم «شاه مات (f ۸۱۱ a) شد» شما تیغ برکشید و جیسیه را بکشید. پس ازین حال مردی سندی که از خدمتگاران داهر بود با خواص دروهر الفت داشت خبر یافت. این معنی با جیسیه تقریر کرد، و ازین غدر رای دروهر اعلام داد. چون معتمد دروهر بوقت خوردنی جیسیه را بخواند، جیسیه مر تهکران معارف خود را که سر جانداران بودند بخواند و گفت: ای توریسه و سوریسه، من بمهمانی رای دروهر می‌روم. شما با سلاح مهیا برابر من درون آئید. من با دروهر شطرنج خواهم باخت. شما بر سر دروهر بایستید و هوشیار باشید. نباید که چشم (ص ۱۹۲) زخمی و حرکت غدیری رود یا باندیشد.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۳۳

### آمدن جیسیه با دو نفر سلاحدار

همبرین نوع در بارگاه رفتند. و دروهر کسی دیگر را نفرمود که بجز جیسیه دیگر کس را مگذارید. هر دو شجاع درآمدند و بی خبر بر سر دروهر بایستادند. چون شطرنج بکمال رسید، دروهر سر برآورد که ایشان را اشارت کند. دروهر دید که دو نفر با اسلحه مستعد و مهیا استاده‌اند.

پشیمان شد و گفت «شه مات نشد، آن گوسفند را نمی‌باید کشت». جیسیه دانست که آن اشارتست. برخاست و بوئاق خود رفت و فرمود تا اسبان را در زین آرند. و جیسیه غسل کرد و سلاح پوشید و حشم خود را آماده و ساخته کرد و فرمود تا برنشینند. دروهر معتمدی را فرستاد که بنگرد تا جیسیه چه می‌کند. آن کس باز آمد و گفت «رحمت خدای بر آن کس باد که ذات او به پیرایه (f ۸۱۱ b) پرهیزگاری متحلی بود، و اصل او مکرم بود، و فعل او بد نه بود، و پیوسته در طهارت و پاکیزگی کوشد در خوف و رجا. (خبر) در احادیث می‌آرند که چون جیسیه از غسل فارغ شد و طعام بخورد و سلاح پوشید و برنشست و ستوران را بار کرد، پیش سرای ملک دروهر آمد و او را بی ملاقات وداع کرد، و از رفتن خود اعلام داد و با جمله اصحاب و اتباع روان شد، و می‌رفت تا بزمین کشمیر از حد جالندهر رسید، و آن ملک را بلهرا نام بود اسه کسه آستان شاه گفتندی. آنجا مقام کرد تا خلافت عمر بن عبد العزیز شد. عمرو بن سلم باهلی بحکم مثال دار الخلافت برفت و آن ولایت را مطیع کرد.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۳۴

### مردانگی جیسیه و سبب نام او

از بعضی براهمه ارور آورده‌اند که جیسیه داهر در مردانگی و فرزاندگی نظیر نداشت. و قصه (ص ۱۹۳) ولادت او چنان بود که روزی داهر رای بصیدگاه رفت با عدت و آلت شکار. چون در سواد شهر سگان و یوزان و سیاه گوشان را پیاده کرد و بر آهوان گذاشت و شاهین و باز و چرخ در فضای هوا پرواز می‌کردند، شیری غرنده پیدا آمد و راه می‌گرفت مردمان را. فرعی و هیبتی در حشم صیادان افتاد. داهر از اسب فرود آمد و پیاده شد و با شیر مقابل افتاد و شیر آهنگ جنگ کرد. داهر رای چادر بر دست پیچید و در دهان شیر نهاد و تیغ بگذارد (f ۹۱۱ a) و هر دو پای او قلم کرد. و چون دست برآورد تیغ در شکم او زد و بدرید. شیر بیفتاد. طائفه که از هول آن شیر گریخته بودند بخانه آمدند و رانی را خبر کردند که رای داهر با شیر درآویخت. زن داهر حامله بود. چون آن خبر شنید از غایت شفقت شوهر بیفتاد و بیهوش شد. تا آنگاه که داهر از صید باز آمد، زن را جان از کالبد در آن هول جدا شده بود. داهر درآمد، زن را دید بمرده و بچه در شکم او می‌جنید. بفرمود تا شکم او باز کردند. پسری زنده بیرون آمد. او را بدایه دادند و جیسیه نام کردند یعنی المظفر بالأسد، پارسی «شیر فیروز»

## نصب شدن رواج بن اسد نواسه احنف بن قیس بأرور

مشاطگان این عرائس و باغبانان این غرائس چنین آورده‌اند از علی بن محمد و مسلمه بن محارب و عبد الرحمن بن عبد ربه السلیطی که چون

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۳۵

محمد قاسم اهل دار الملک ارور بغرور را تحت اقتدار و مطاوعت خود آورد و همگنان مطیع و مامور او گشتند، رواج بن اسد از نواسگان احنف بن قیس را به ایالت ارور نصب کرد، و امور شرعی و مهم دار قضاء و خطابه بصدر الامام (ص ۱۹۴) الأجل العالم برهان المله و الدین سیف السینه و نجم الشریعه موسی بن یعقوب بن طائی بن محمد بن شیبان بن عثمان الثقفی رحمه الله علیهم اجمعین باز گذاشت، و فرمود تا رعایا را استمالت واجب بیند و فرمان یأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ مهمل نماند. و هر دو را (f ۹۱۱ b) برعایت خلق و رعیت وصیت کرد. و مثال مطلق داد. و از انجا منزل فرمود و می رفت تا بحصار باتیه بجانب جنوب آب بیاس [که] حصاری بود قدیم و والی آن ککسه بن چندر بن سیلائج عمزاده داهر بن چچ بود.

## فتح کردن ککسه و آمدن او نزد محمد قاسم

و او در جنگ داهر چچ بود، و از انجا هزیمت شده و شکسته بدان حصار آمده بود و سکونت گرفته. چون لشکر اسلام نزدیک رسید، مال و گروگانی پیش فرستاد. اعیان و اکابر رفتند و زمین بندگی بیوسیدند. محمد قاسم ایشان را تربیت کرد و تشریفهای وافر واجب داشت، و پرسید که این ککسه از اهل ارور هست؟ ایشان همه مردمان حکیم و عاقل و راستکاری بودند، و بامانت و صیانت موصوف، او را امان داده می آید تا بقوت دل و نسمت امل بیاید،

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۳۶

تا او را مشیر کلی و جزوی خود کرده آید، و طریق راستی و وزارت با او در میان آرم.

## مشیری ککسه

ککسه مردی عالم و حکیم هند بود. چون بخدمت آمده، پیوسته گاه بیگاه او را پیش تخت داشتی و مشاورت با او کردی: شعر-

لا تستشر غیر ندب حازم یقظقد استوی منه إسرار و إعلان

ترجمه:- مشورت جز با ادیب و پیر مرد مکن، آنکه گفتن یا نهفتن بر وی یکسان بود.

و از استصواب او نگذشتی، و جمله امرا و سپهداران را پیشرو لشکر بود. و اموال و نواحی در تحصیل او بودی، و خزانه در مهر او فرمود. و بعد از ان (ص ۱۹۵) در همه غزوها با محمد قاسم یار بودی، و او را مبارک مشیر نام کرد.

## خبر فتح سگه و ملتان بر دست محمد بن قاسم ثقفی

(f ۰۲۱ a) پس چون کار ککسه راست کرد، از ان حصار برخاست و از آب بیاس بگذشت و بحصار اسکلنده رفت. اهل آن حصار را خبر شد که لشکر عرب آمد. بجنگ بیرون آمدند. رانده بن عمیره الطائی و ککسه پیشرو بودند. جنگ پیوستند و حربها خیره کردند، چنانکه از جانبین جویهای خون روان شد. عربیان بوقت نماز پیشین تکبیر برآوردند و رویا روی حمله آوردند. مشرکان هزیمت شدند و خود را بحصار

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۳۷



انداختند، و از بالای حصار تیر و سنگ منجیق روان کردند. هفت روز جنگ پیوستند. برادر زاده میر ملتان که در حصار ملتان بود جنگها کرد (ند) که کار غله بر لشکر تنگ شد. عاقبت سیهرا اسکندره شب برون آمد و خود را بحصار سکه انداخت. و سکه حصاری بود بر لب آب راوی از جانب جنوب معظم. چون امیر برفت رعایا و صنّاع و اهل تجار پیغام دادند که ما رعیتیم، و اکنون چون والی برفت ما را امان ده. محمّد قاسم اهل تجار و صنّاع و زراع را امان داد و در حصار درآمد، و چهار هزار مرد سلاح دست را علف تیغ خونخوار کردند، و اتباع ایشان را برده کرد، و عتبه بن سلمه تیمی را آنجا نصب فرمود و خود روی با لشکر به سکه ملتان نهاد. و آن حصاری بود بر لب آب راوی از جانب جنوب. بجهرا نام نواسه (که) بجهرا طاکی در آن حصار بود. چون خبر یافت جنگ پیوستند. و هر روز چون لشکر عرب پیش حصار آمدندی، حصاریان بیرون رفتندی (b ۰۲۱ f) و بجنگ پیوستندی. تا هفده روز جنگها خیره کردند. (ص ۱۹۶) و از یاران معروف بیست نفر شهید شدند و از لشکر شام دویست پانزده نفر کشته شدند. بجهرا از آب راوی عبره کرد. محمّد قاسم بسبب یاران که شهید شدند سوگند خورده بود که این حصار را پست کنم. پس بفرمود تا جمله شهر را خراب کردند و بجانب ملتان عبره کرد.

کندا رای ملتان و بجهرا بجنگ بیرون آمدند.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۳۸

### جنگ کردن محمّد قاسم باکندا رای

و آن روز از بدو صباح تا انصرام رواح جنگ خیره بود. چون عالم گلیم سیاه محنت زدگان پوشید و شاه انجم سر در پرده غروب کشید، بخانه بازگشتند. و روز دیگر چون صبح صادق از پس پرده غاسق بر بالای افق برآمد و عالم روشن گشت، دیگر باره جنگ پیش بردند، و از جانبین مرد بسیار کشته شد. و آن جنگ همچنان قائم ماند، تا مدّت دو ماه از بالای حصار منجیق و غدرك و سنگ و تیر روان کردند تا غله در میان لشکر بغایتی تنگ شد، چنانکه کله خر بپانصد درم رسید. امیر کورسیه بن چندر ابن عم داهر چون دید که از لشکر عرب فتوری نیست و قوی حالد و ما را هیچ طرفی مددی نیست، خود را بخدمت رای کشمیر انداخت. روز دیگر چون لشکر عرب بر رسید، جنگ پیوستند و بهیچ حيله نقب نمی پذیرفت، تا شخصی از داخل حصار بیرون آمد و امان خواست. محمّد قاسم او را امان داد. پس او نشان داد تا بموضعی از جانب شمال که بر لب آب جوی (a ۱۲۱ f) بود نقب گرفتند. از آن موضع در دو سه روز دیگر دیوار حصار فرود آمد و حصار فتح شد. شش هزار مرد جنگی را بکشتند و اتباع و متصلان ایشان را برده گرفتند. و تجار و صنّاع و زراع را مثال امان داد. و گفت مال خزانه دار الخلافت و نقدیهای حشم که چندین رنج (ص ۱۹۷) و مشقت دیدند و جان سپاری کردند و مدتی نقب و محاربت بودند، واجب باشد که چون حصار مسلم گشت، قسمت مال بکنید و حق ایشان بدهید.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۳۹

### قسمت کردن نقدیهها

پس اکابر و اعیان شهر جمله جمع شدند و شصت هزار درم سنگ نقره قسمت کردند. هر سواری چهار صد درم سنگ نقره تخصیص رسید. پس گفت: اکنون باید که مال خزانه دار الخلافه را و جوهی رائج اندیشید. درین تفکر بودند و مقالات می کردند که ناگاه برهمنی بیامد و گفت: چون نوبت کفره بانصرام رسید و بتکده انهدام پذیرفت و عالم بنور اسلام منور گشت و بجای بتخانه مساجد و منابر بنا می شود، از شیوخ ملتان چنان استماع افتاد که در قدیم الایام و بروزگار سابقه درین شهر رائی بود جسوین نام از اولاد رای کشمیر. و او مردی برهن و راهب بود و در کیش خود عظیم صلب. پیوسته در

عبادت اصنام مشغول بودی. و چون خزانه او از حدّ احصا و عدّ استیفا متجاوز شد، بر طرف شرقی ملتان حوضی ساخت صد گز در صد گز، و در میان حوض (f ۱۲۱ b) بتکده بنا کرد پنجاه گز در پنجاه گز. و دکانی ساخت و چهل خم مسین در آن دکان تعبیه کرده است؛ در خمی از قراضه زر مغربی سیصد و سی من دفینه نهاده است. و بران بالا بتخانه است؛ بتی در وی نشانده است از زر سرخ، و گرد آن حوض درختان برنشانده است.

(مستروی) مصنفان احادیث و راویان اقاویل چنان روایت کرده‌اند از علی بن محمد که او گفت از ابو محمد هندی شنیدم که محمد قاسم با ندماء و حجاب و خواص برخاست و بدان بتخانه رفت. بتی دید (ص ۱۹۸) از زر ساخته و دو چشم او از یاقوت سرخ بر روی او نهاده.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۴۰

(گمان بردن محمد قاسم) محمد قاسم دانست که مگر آدمی است. تیغ برکشید که بر وی زند. بتیان برهمن گفت: ای امیر عادل، این بت است که رای ملتان جسون ساخته است. مال را دفینه کرده است و برفت.

پس محمد قاسم بفرمود تا آن بت را برداشتند. دویست و سی من زر آمد.

و چهل خم پر قراضه زر وزن کردند مبلغ سیزده هزار و دویست من زر دفینه بیرون آمد. آن زر و بت را در خزانه آورد و جواهر و مروارید که از نهب شهر ملتان [حاصل آمد] و خزائن و دفائن برداشتند.

### باز کردن بتخانه و برداشتن خزانه

روایت کرد ابو الحسن مدائنی از خریم بن عمرو که همان روز که بتخانه باز کردند و خزینه برگرفتند مثال حجاج یوسف برسید: ای ابن عم من ضامن بودم بمبلغ که بوقت خروج لشکر تو بر آن که جمله (f ۲۲۱ a) آنچه در استعداد حشم و غیر آن در خزانه دار الخلافه در عدت کار بسته شود قبول کردم از ولید بن عبد الملک بن مروان، و در ذمه من باشد که بأضعاف باز رسانم. و اکنون از خزانه دار الخلافت تفحص و تجسس از حال کرده شد که، در نفقه و اهبت بمحمد قاسم، شصت هزار درم سنگ نقره پاک خرج شده است، و آنچه باز رسید از نقود و اجناس و اقمشه تاریخ مجمل و مفصل کرده آمد صد و بیست هزار درم سنگ بخزانه تواند بود، بفرستد. و هر جا که موضعی است قدیم و قصبه و شهری نامدار مساجد و منابر بنا کند و خطبه و سکه بنام دار الخلافت قائم گرداند. (ص ۱۹۹)

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۴۱

و تو در طالع سعد و ساعت موافق اتفاق این لشکر کرده، به تحقیق بهر طرف از ولایت کفار که روی آری ترا مسلم خواهد شد.

### عهد کردن محمد قاسم بر رعایای شهر ملتان

پس چون بر اکابر و اعیان شهر ملتان عهد وثیق بکرد، (و) مسجد جامع و مناره بنا کرد، و امیر داؤد بن نصر بن ولید عمانی بملتان بامارت نصب کرد؛ و خریم بن عبد الملک تمیمی را در حصار برهمپور بر ساحل آب جهلم که سوپور خوانند نصب کرد؛ و عکرمه بن ریحان شامی را در سواد ملتان نصب فرمود؛ و احمد بن خزیمه بن عتبه مدنی را بحصار اشهار و کرور والی کرد؛ و مالها از راه کشتی روان کرد تا از دیبل در بوزی نهند و بخزانه دار الخلافت رسانند (f ۲۲۱ b). و خود بملتان مقام کرد.

و قریب پنجاه هزار نفر مرد سوار اختیار قائم شد با عدت و آلت حرب.

### فرستادن ابو حکیم با لشکر ده هزار سوار به قنوج

پس ابو حکیم شیسانی را با ده هزار سوار به [رای] قنوج بفرستاد تا مثال دار الخلافت بدعوت اسلام و مال خزانه بیت المال بر وی عرضه دارد و با وی بیعت کند. و خود با لشکر بر سر حد کشمیر که پنج ماهیات گویند، بموضعی که پدر داهر، چچ سیلائج، درخت صنوبر و سپیدار یعنی بید را نهال کرده و داغ نموده بود، آنجا رسید و آن حد را بتجدید تعیین کرد.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۴۲

### رسیدن لشکر به اوده‌اپر و فرستادن با حکیم مرزید [را برای هرچندر]

رای قنوج در آن وقت پسر. جهتل رای بود. چون لشکر به اوده‌اپر رسید ابو حکیم شیسانی بفرمود تا زید بن عمرو الکلابی را بیاوردند. پس گفت: ای زید، ترا برسالت رای هرچندر (ص ۲۰۰) جهتل بیاید رفت و فرمان مطاوعت اسلام بدیشان رسانید. و گفت که از دریای محیط تا حد کشمیر هر پادشاه و ملوک که هست تحت اقتدار و تمکین اسلام شد، و امیر عماد الدین را که لشکر کش عرب است و قهر کننده کفار است مطاوعت نمودند، و بعضی در ربقه اسلام آمدند و باقی بر خود مال معین کردند تا بخزانه دار الخلافت تسلیم کنند.

### جواب رای هرچندر قنوج

رای هرچندر گفت و جواب داد که این ولایت قریب یکهزار و شش صد سال است که در ضبط و تصرف ماست، و در ایالت فرمان ما هیچ مخالفی را زهره نبوده است که ذیل حدود ما را بسودی و یا پیرامن (f ۳۲۱ a) مخاصمت ما گشتی، و دست تعرض و تصرف در مملکت ما زدی. و از شما ما را چه نهیب است که این مقالات و محالات در خاطر می‌اندیشی، و اگر نه آنچه بر رسول بند و زندان واجب و جائز نبودی الا باین قال و قیل و دعوی محال فرموده شدی، که دیگر مخالفان و مهتران را اعتباری بودی.

اکنون تو بنزدیک امیر خود باز رو و بگو که می‌باید که یکبار مقابل شویم و قوت و شوکت یکدیگر را موازنه کنیم، تا رعب مهابت شما بر ما بود و یا

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۴۳

ما را بر شما دست رسد. چون دستبرد جانین در محاربت و شجاعت مشاهده افتد، آنگاه صلح و جنگ ما پیدا آید. چون پیغام و رسالت رای هر چند به محمد قاسم رسید، اکابر و اعیان و امراء و سپهداران و مبارزان و شجاعان و سرهنگان را استدعا فرمود و گفت: تا این غایت رایان هند را بفضل الهی و مدد آسمانی مقهور و مخدول گردانیده شد و فتح (ص ۲۰۱) و ظفر یار و قرین لشکر اسلام بوده است، و امروز چون مقابل این لعین متکبر که بحشم و فیل مفتون گشته است آمدیم، بحول و قوت الهی می‌باید که کوشش کنید که او را نهیب کنیم [و] مظفر و منصور شویم. همگنان در استعداد حرب رای هرچندر مهیا شدند و بیعت کردند و بران محاربت و مجادلت تحریص نمودند.

### رسیدن پروانه دار الخلافت به محمد قاسم

روز دیگر چون شاه انجم از ورای حجاب شب رو بعالم ظهور آورد، جمازه با پروانه دار الخلافت رسید. محمد بن علی و ابو الحسن مدائنی چنان روایت کردند که بوقت کشتن رای داهر دو دختر او دوشیزه از حرم رای داهر گرفتار آمده بودند. محمد قاسم بدست خادمان حبشی بحضرت دار الخلافه به بغداد! فرستاده بود. خلیفه وقت ایشان را بحر مسرای سپرد تا تیمار دارند که روزی چند برآسایند تا شایسته شبستان شوند. بعد از مدتی ذکر ایشان بر خاطر عاطر خلیفه یاد آمد. بفرمود تا هر دو را بشب حاضر آوردند. ولید بن عبد الملک ترجمان را پرسید که حال ایشان تعیین کند که مهتر از ایشان کدام است تا او را نگاه داشته آید و بوقت دیگر

آن خواهر دیگرش را باز طلبیده شود. خادم ترجمان اول نام ایشان پرسید. مهتر گفت

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۴۴

که نام من سربادیو است و کهتر گفت که نام من پرمل دیو است. مهتر را باز طلبیده کهتر را اشارت کرد که او را نگاه دارید. چون او را بنشانند و روی باز کرد، خلیفه در وی نگریست و بر کمال و جمال او مفتون شد، و غمزه خونخوار او صبر از دل او بر بود. دست در سربادیو زد و بجانب خود کشید. سربادیو برخاست (ص ۲۰۲) و گفت: بقا باد پادشاه را، که من بنده شایسته شبستان شاه نتوانم [بود] (f ۴۲۱ a) که امیر عادل عماد الدین محمد قاسم ما را سه روز بنزدیک خود داشت، آنگاه بخدمت دار الخلافت فرستاد. مگر رسم شما چنین است؟ این فضاحت پادشاهان را روا ندارد.

خلیفه را آن لحظه غایت عشق استعلاء پذیرفته بود و مهار شکیبائی از دست او بشده و از غیرت آن امکان تجسس و تفحص نداشته. در حال دوات و کاغذ بخواست و پروانه بخط خود تمهید کرد که محمد قاسم بهر موضع که رسیده است باید که خود را در چرم خام گیرد و بدار الخلافت مراجعت نماید.

### رسیدن محمد قاسم به اوده‌پار و رسیدن پروانه دار الخلافت

پس چون محمد قاسم را این فرمان بشهر اوده‌پار رسید بفرمود تا او را در چرم خام گرفتند و در صندوق نهادند و باز گشتند. محمد قاسم جان بحق تسلیم کرد، و امراء بهر موضع که نصب بودند در ولایتهای خود مستقیم ماندند. و او را در صندوق بخدمت خلیفه وقت بردند. حاجب خاص را بگفتند تا بر رأی ولید عبد الملک بن مروان باز نماید که محمد قاسم

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۴۵

ثقفی را آورده‌اند. خلیفه گفت زنده است یا مرده. گفتند که خلیفه وقت را عمر باد در عزّ مخلص و بقاء مؤبد، چون فرمان نافذ در شهر اوده‌پار رسید، بر حکم فرمان در حال خود را در چرم خام گرفت و بعد از دو روز جان بحق تسلیم نمود و بدار البقا رحلت فرمود، و امراء و ملوک را بهر موضع که (f ۴۲۱ b) نصب کرده بود آن ولایت را در ضبط خود آوردند و خطبه بر منابر بالقاب دار الخلافت قائم می‌دارند، و در تقلید امارت خود جدّ بلیغ می‌نمایند.

### باز کردن خلیفه صندوق را

پس خلیفه سر صندوق را باز کرد و آن (ص ۲۰۳) مخدّره را حاضر فرمود. و شاخ مورد سبز در دست داشت. بر دندان او می‌نهاد و می‌گفت: ای دختران رای، فرمان ما بر گماشتگان چنین نافذ است که همگان را مترصد و منقاد تواند بود. چون این مثال ما به کنوج رسید، جان عزیز خود را فدای فرمان ما کرد.

### مقاتل چنگی دختر داهر با خلیفه ولید بن عبد الملک بن مروان

پس مخدّره چنگی نقاب از روی بگشاد و سر بر زمین نهاد و گفت:

بقا باد پادشاه را در مزید اقبال و نظام اجلال تا فراوان سال، بر پادشاه وقت که بکمال عقل متحلّی باشد واجبست که آنچه از دوست و دشمن استماع

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۴۶

کند بر سنگ محک عقل و مشیر خاطر موازنه کند. چون صحیح و بی شبه گردد حکم بر جاده معدلت فرماید، تا مأخوذ غضب یزدانی و مذموم نطق انسانی نگردد. شما را فرمان نافذ است، فاما خاطر مبارک از حکمت و تمییز خالی است. محمد قاسم از طریق

عصمت ما را بمحلّ برادر و فرزند بود و دست تصرف او بما بندگان نرسیده. فاما بجهت انتقام آنچه پادشاه (f ۵۲۱ a) هند و سند را هلاک کرد، و مملکت آباء و اجداد ما خراب و ضایع گردانید، و ما بندگان را از پادشاهی به بندگی رسانید، جزاء بسزاء در هلاکت و اندفاع او خلافی در خدمت خلیفه باز نمودیم و غرض ما بحصول پیوست، و بواسطه این تمویه و تخلیط چنین انتقامی ما را میسر شد و خلیفه حکمی مبرم فرمود. اگر خلیفه را بواسطه پرده شهرت عقل محجوب نگشتی و تفحص واجب دیدی، بدین ندامت و ملامت ملوث نگشتی. و اگر محمّد قاسم را حکمت و عقل یاری دادی پیشتر آمدی تا بقرب یکروز راه، آنگاه خود را در چرم خام گرفتی، و چون بتفحص رسیدی (ص ۲۰۴) مخلص گشتی و هلاک نه شدی. خلیفه متأسف شد و از غایت افسوس پشت دست بخائید.

### مقاله جنگی (!) دیگر بار

مخدّره جنگی (!) دیگر بار زبان بگشاد و در خلیفه نگریست. دانست که خشم او استعلا پذیرفت. گفت که پادشاه را سهوی عظیم افتاد که بجهت دو نفر کنیزک کسی را که چون ما صد هزار مخدّره را اسیر کرد  
فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۴۷  
و هفتاد ملک را که شاهان هند و سند بودند از تخت به تخته تابوت رسانید و بجای بتکده مساجد و منابر ساخت و مناره بنا فرمود، اگر از وی ذره ناحفاظی یا حرکتی نامرضی در وجود آمده بود، بگفته صاحب غرض محمّد قاسم را هلاک نبایست کرد. خلیفه فرمود تا هر دو خواهر را در دیوار گرفتند.  
و از آن وقت تا (f ۵۲۱ b) الی یومنا هذا رایت اسلام هر روز افزاشته تر می شود و ازدیاد می پذیرد.

### الدعاء

ملک [تعالی] جلّت عظمت و تقدست اسماء پادشاهان اسلام ماضی را غریق رحمت گرداناد و ملوک حال را که قوام دهر و نظام عصراند تا انصرام و انقطاع دور بنی آدم بر تخت ملک پاینده دارد و رایت اسلام را بوجود مهابت ایشان از نوائب حدثان و طوارق زمان مصون دارد بعونه و توفیقه

### مخلص کتاب

سماء الدین و الملك الحضرة الصدر الأجل العالم عين الملك پس این کتاب را که ملقب است بمنهاج الدین و الملك از تصنیف علماء عرب و تألیف حکمای صاحب ادب در فتح بلاد هند و سند بصنایع  
فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۴۸  
فکرت و بدایع فطرت و عجائب عقل و غرائب فضل و نوادر خاطر و نفائس ضمائر آراسته. حیات دلهای دوستان و ریاض انس و جان و متوفیان.

(ص ۲۰۵) محاسن فرزاندگی اهل عرب از حد وصف بیرون [و] محامد مردانگی حشم از عد احصاء فزون- بنیاد او بر تاسیس قواعد ریاست و تاکید معاهد سیاست نهاده شد- متضمن بنصایح دین و دولت و متکفل بمنهاج ملک و ملت. بعد از آنچه در تطاول زبان تازی و تمالک آواز حجازی منزلتی داشت، و ملوک عرب را در مطالعه او همتی بود بکمال و مباهات فوق الحال. فاما چون در پرده حجازی بود و از تزیین و تحلیه لغت پهلوی عاری بود، متداول اهل عجم نشد. هیچ مشاطه اهل فارس عروس این فتحنامه را نیاراسته بود و از نگار خانه کلم و عدل حکم حلال او نساخته، و از خزانه عقل زیور نپرداخته، و از مضمار فصاحت و ریاض ملاحه

درین میدان مرکب نرانده. فاما حوادث ایام دور گام روی بدین شکسته در افواج زمان و مصائب حدثان در سفینه سینه جمع شده- انواع اضطرار موجود و ابواب استظهار مفقود و اصناف خطر و اسباب مکائد مبین. ازین واسطه این کتاب طبع ناتمام بنده باتمام رسانید: و الحمد لله رب العالمین .

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۴۹

صورت اتمام و حلیه اختتام در کشید کتاب مستطاب مسمی به چچنامه تالیف علی بن حامد بن ابی بکر الکوفی بید اضعف العباد حقیر نور محمد چپ نویس فی التاریخ نهم محرم الحرام سنه ۱۲۴۸ قد تم بالخیر و العافیة

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۵۱

## توضیحات و تعلیقات و استدراکات

ص ۶، س ۱۰، قباچه السلاطین: یعنی ناصر الدین قباچه- قباچه در فارسی تصغیر قباست یعنی قبای کوچک. اما بنظرم می آید که این کلمه ترکی است بمعنی بزرگ و عظیم. لهذا قباچه السلاطین أعظم السلاطین. (برای ترجمه حال ناصر الدین قباچه رجوع شود به طبقات ناصری، صص ۱۴۲-۱۴۴، ۱۷۲-۱۷۴)- س ۱۲، مملکت [را]: باید حرف [را] را حذف کرد. ما حصل تمام این فقره اینطور است: «تسويد این داستان لطیف ... بوقتی افتاد که تخت مملکت سلطان محمد بن سام را ناصر الدین قباچه بیاراست. - س ۱۰-۱۱، معز الدین و الدین ... ابو المظفر محمد بن سام ناصر امیر المومنین: یعنی سلطان سعید شهید معز الدین محمد بن سام غوری که در تاریخ هندوستان باسم شهاب الدین غوری (۵۹۹-۶۰۲ ه) مشهور است.

ص ۷، س ۱-۳، ناصر الدین و الدین ... ابو الفتح قباچه السلاطین قسیم امیر المومنین: سلاطین غور را بلقب «قسیم امیر المومنین» یاد می کرده اند، و نیز غلامان غوریه را که سالهای دراز در اطراف هندوستان ملکرانی نمودند بهمین لقب می خوانده اند. از ان جائیکه ناصر الدین قباچه از ممالیک سلطان معز الدین غوری بوده و نیز دو دختر سلطان قطب الدین ایبک متعاقب در سلک ازدواج داشته، مؤلف چچنامه او را بهمین لقب خوانده است. (برای وجه تسمیه ملوک غور باین لقب رجوع شود به طبقات ناصری، صص ۳۷-۳۸).

ص ۹، س ۸، ارور: در کتب تاریخ عربی اسم این شهر را «الزور» می نویسند. خرابه های این شهر قدم نزدیک زهری (Rohri) ظاهر است. - س ۱۶، شهاب: این قراءه بر وفق نسخه بانکپور [ب] است، اما در صفحه ۲۳۵، سطر ۵، قراءه همه نسخ «شیبان» است. لهذا اینجا نیز باید «شیبان» خواند.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۵۲

ص ۱۱، س ۹-۱۰، شرف الملک رضی الدوله و الدین: یعنی شرف الملک رضی الدین ابو بکر الأشعری پدر عین الملک. از احوال او چیزی معلوم نشد الا اینکه او وزیر اعظم ناصر الدین قباچه (۶۰۲-۶۲۵ ه) بوده و این رباعی در مدح اوست (عوفی: لباب الالباب، ج ۲، ص ۴۲۵):

ای صدر بفر ملک عجم چون تو نیافت شه صاحب فرخنده قدم چون تو نیافت

بسیار بگشت روز و شب دست بدست تیغ و قلم و عدل و کرم چون تو نیافت

عوفی تألیف خود لباب الالباب را در ایام زندگی او شروع کرده، و لیکن در اواخر جلد دوم (ص ۴۲۵) بعد از اسم او «تغمده الله برحمته» نوشته؛ ازین واضح است که شرف الملک در ان وقت برحمت ایزدی پیوسته. - این فتحنامه: ازین می نماید که اسم اصلی این کتاب در فارسی «فتحنامه» بوده که بتصحیف و تحریف نساخ مبدل به «چچنامه» شده.

ص ۱۲، س ۸-۱۰، عین الملک فخر الدوله و الدین: یعنی عین الملک فخر الدین الحسین بن شرف الملک رضی الدین ابی بکر

الأشعری. وی در بدایه امر وزیر ناصر الدین قباچه (۶۰۲-۶۲۵ ه) بوده. در سنه ۶۲۵ ه که ناصر الدین را نظام الملک جنیدی وزیر التتمش در قلعه بکر محصور نمود، و او مرگ را بر حیات مدلت ترجیح داده خود را از بالای حصار انداخته در آب مهراں غرق نمود، بقایای چشم و خدم او که از جمله ایشان عین الملک و برادرش بهاء الدین حسن و عوفی مصنف لباب الألباب و منهج سراج صاحب طبقات ناصری بود بخدمت التتمش پیوستند. التتمش عین الملک را وزیر پسر خود رکن الدین فیروز شاه نمود. بعد ازین تاریخ چیزی از احوال او معلوم نشد.

می‌نماید که وزیری علمدوست و با سخا بوده، و عوفی کتاب خود لباب الألباب را باسم او منسوب کرده.

ص ۱۵، س ۶، دلیل: یکی از ان شهرهای قدیم است که اسم آن معروف و لیکن موقعش نامعلوم می‌باشد. هر کسی برای تعیین و تشخیص این شهر

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۵۳

کوششی کرده اما پی نبرده. بعضی مورخین مانند ابو الفضل (آئین اکبری، ص ۵۵۶) بندر دیبل یا دیول را با شهر تهته اشتباه کرده، و بعضی مانند میر معصوم بگری (تاریخ سند، ص ۶، س ۷-۸) آن را بندر تهته یا لاهری بندر خوانده‌اند. علی الأقل بندر دیبل از شهر تهته بکلی جداگانه بوده است چنانکه میر معصوم تصریح نموده. نیز از تاریخ طاهری و تحفه الکرام این حقیقت روشن می‌شود. تاریخ طاهری که از تحفه الکرام اقدم است در وصف لاهری بندر گوید (ص ۱۵۷، مخطوطه محمد حنیف صدیقی):

«ما بین شهر تهته و بندر چه تری [چه] خشکی دو روزه راهست، و از آنجا دریای شور یک منزل است. اما ناله باریک که آن را بزبان تهته نارقی نامند برآمده زیر بندر مذکور می‌رسد، تخمینا بعرض بعضی جاده طناب و بعضی بیش [و] عمقش از اندازه پایاب. در میان بحر سوی میانی [سون میانی؟] نام دیگر آبادانی نیست».

ازین معلوم می‌شود که لاهری بندر از شهر تهته خیلی دور بوده و نیز بمرور ایام دریای شور [یعنی بحر عمان یا بحر عربی] از وی یک منزل دور شده بود. و اگر «سوی میانی» تحریف «سون میانی» است، چنانکه گمان قویست، باید لاهری بندر نزدیک سرحد سند و کیچ مکران بوده باشد، و این نیز دلیل است بر یک بودن لاهری بندر و دیبل.

و صاحب تحفه الکرام (چاپ بمبئی ج ۳، ص ۱۹۹) در بیان سادات مازندرانی گوید که:

«اول ایشان سید بدر الدین بعد نقل از مازندران بزیارت عتبات عالیات مشرف شده در سال نهصد و شصت و هفت براه دریای عمان وارد بندر دیول و متوجه توطن تهته شد. چون بقریه هاله واقعه ساکوره رسید ... رحل اقامت دوام آنجا بيفکند».

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۵۴

این عبارت تحفه الکرام نیز بر دوری دیول یا لاهری بندر از شهر تهته مدلل است. کزنس (Cousens) در کتاب خود «آثار قدیمه سند» (ص ۱۲۴) مؤید این نظریه است.

حالا باید باین مسئله پیچیده توجه کنیم که آیا دیول بندر و لاهری بندر یک بوده یا جداگانه. سیاحان اروپایی که در قرون اخیره بیلاذ سند آمده‌اند، بعضی از آنها بندر سند را دیول و بعضی لاهری بندر گفته‌اند، و کسی بوجود دو بندر در همانوقت اشارت نکرده است. این بیان بعضی را در مغالطه انداخته که دیول و لاهری یکی بوده است. آبت (Abbot) در تألیف خود «سند» (صص ۴۳-۵۵) با وجود استدلال بسیار بنتیجه ناعفی نرسیده است.

و هیگ (Haig) در کتاب خود The Indus Delta Country (ص ۶۸) بندر لاهری را با لوهرائی مشخص کرده است که بر وفق البیرونی (Alberunis India صص ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۶۰، ۳۱۶) بر دهنه غربی مهراں بوده و ۱۲ فرسخ دورتر از بندر دیول. گمان بنده اینست که هیگ درین رای مصیب بوده. سیاحان و مورخان عرب مانند ابن خرداذبه (کتاب المسالک و الممالک، ص ۶۲) و اصطخری (کتاب المسالک و الممالک، ص ۱۷۵) و مقدسی (احسن التقاسیم، ص ۴۷۹) و مسعودی (مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۷۸)

همه متفق اند که دیبل بر مغرب رویه مصب مهران و دورتر ازو بر ساحل دریای عمان بوده است. عبارت مسعودی اینطور است: «فاذا اجتاز جميع ما ذكرنا من الأنهار [ای الأنهار الخمسة في بلاد فنجاب] ببلاد فرج بيت الذهب و هو المولتان، اجتمعت بعد المولتان بثلاثة ايام فيما بين المولتان و المنصورة في الموضع المعروف بدوشاب. فاذا انتهى جميع ذلك الى مدينة الرور من غربها، و هي من أعمال المنصورة، سمي هنالك مهران. ثم ينقسم قسمين، و يصب كلا القسمين من هذا الماء العظيم فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۵۵

المعروف بمهران السند في مدينة شاکره من أعمال المنصورة في البحر الهندي، و ذلك على مقدار يومين من مدينة الديبل». پس بر وفق مسعودی در میان دیبل و مصب مهران مسافت دو روزه یا بر وفق البيروني دوازده فرسنگ بوده. لهذا اگر شاکره (حالا میرپور شاکره) را با لاهری بندر مشخص کنیم، تعیین موقع دیبل خیلی سهل می شود. چونکه فاصله بخط مستقیم در میان ساکره و گسری بندر تقریباً دوازده فرسنگ یا ۳۶ میل می شود، باید محل بندر دیبل را همین جا فرض کنیم. الیت (Elliot) نیز موقع دیبل را نزدیک کراچی قرار داده است، اگر چه او دلایل دیگر پیش آورده. در میان گسری بندر و کلفتن (Clifton) مقبره ایست باسم مقبره عبد الله شاه که عامه گویند با لشکر اسلام برای فتح سند آمده بود. همانا آن قبر عبید الله بن نبهان است که حجاج او را قبل از بدیل بن طهفه برای تسخیر دیبل فرستاده بود (بلاذری، فتوح البلدان، صص ۴۳۵-۴۳۶). اینست خلاصه کلام ما. نویسندگان اروپایی بظن خود تخمین زده اند.

هیگ موقع دیبل را بخراجه های کاکر بکیره نزدیک میرپور ساکره قرار داده است (کتاب مذکور بالا، صص ۴۶-۴۷). اما احتمال قویست که این جایگاه لاهری بندر بوده. و راوڑتی (Mihran of Sind، حاشیه ۳۱۵ صص ۳۱۷-۳۲۳) آن را در نزدیکی پیر پتهه نهاده است، و درین نظریه با صاحب تحفه الکرام مطابقت دارد، زیرا که او شیخ پتهه را در دو سه جا (ج ۳، ص ۲۴۷، ۲۵۲) «دیولی» خوانده است، و در صفحه ۲۵۴ گوید که «مخفی نماند که بندر لاهری که در قدیم زمان به بندر دیبل اشتها داشته غریب شهری مسکن اشراف کرام و افاضل ایام بوده. اکنون از چند سال [یعنی قبل از ۱۱۸۱ ه سن تألیف تحفه الکرام] بسبب حوادث دار معه دیار معدوم، و تتمه آبادیش منتقل زمین محاذی دهارجاه است».

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۵۶

مهما یکن این بحث طوالت دارد و محتاج تحقیق زیادی است، و ما آن را بموقع دیگر عقب می اندازیم، و در کتاب خود «سند تحت سیطره عرب» مقاله ای مبسوط بر آن خواهیم نوشت، ان شاء الله العزیز.

ص ۱۵، س ۷، کیکانان: یعنی اهل کیکان. در کتب عربیه اینرا یقیناً می نویسند، و من حیث موقعش آن را به قلات حالی مشخص کرده اند (لسترانج:

ممالک خلافة شرقیه، ص ۳۳۲) - س ۸، برهمناباد: خرابه های این شهر قدیم، که در ایام تسلط عرب باسم «منصوره» موسوم شد، هشت میل در مشرق رویه شهداد پور و تقریباً پنجاه میل در شمال و مشرق رویه حیدر آباد است.

البيروني در کتاب خود «تاریخ الهند» (ص ۲۱ و غیرها) اسم این شهر را «بهمنوا» یا «بمهنوا» می نویسد. چچنامه نیز تهجی این شهر را «بمن» (بمنوا) یا «بابین واه» (بابراه) نوشته، و در زبان سندی آن را «بانبهره» گویند. یاقوت (معجم البلدان، ج ۴، ص ۶۰۳) و «همناباد» نوشته. صاحب مجمل التواریخ گوید که این شهر را بهمین دراز دست، پادشاه عجم، بنا نهاد (

Fraginents Arabic- et- Persans relatifs AL, Inde Ancienne, p. ۵۱

(- س ۸، حصار نیرون: در زبان سندی آن را «نیرن کوت» گویند. بر وفق صاحب تحفه الکرام (ج ۳، ص ۱۷۷) شهر حیدر آباد جدید بر موضع نیرون واقع است.

و لیکن از آنجائی که شهر حیدر آباد بر ساحل شرقی مهران واقع است، تشخیص نیرون با حیدر آباد نادرست می نماید. گمان



قویست که بلده جهرک که پائین تر بر ساحل غربی مهران واقع است جایگاه نیرون بوده، زیرا که آنجا نشانهای بعضی بتکدهای بدهگان (Stupas) تا هنوز موجود است. یا اینکه در آن زمان رود مهران بشرق حیدر آباد جریان داشته. - س ۱۰، سیوستان: الآن باسم «سهوان» یا «سیوهن» مشهور است - س ۱۰، بودیه: در کتب تاریخ و جغرافیه عربی اینرا «بُدَهه» نیز می نویسند (یاقوت، جلد ۱، ص ۵۲۷).

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۵۷

پایتختش قندابیل بوده. - س ۱۱، اسکندره: صاحب مجمل التواریخ اینرا «عسقلند» نوشته. این شهر را با آنچه قدیم مشخص کرده اند (راجع راورتی):

مهران، ص ۲۴۴-۲۵۵، حاشیه نمره ۱۹۲). - س ۱۱، باتیه: اینرا در کتب تاریخ «بهاطیه» نیز می نویسند. تقریبا مشتمل بوده بر ریاست بهاولپور و نواحی آن.

ص ۱۶، س ۵، نیمروز: یعنی سجستان یا سیستان.

ص ۲۸، س ۱۲-۱۳، سر مهتر رای از تن جدا کرد: صاحب تحفه الکرام گوید که «اینواقع قرین سال اول هجرت نبویست (ج ۳، ص ۷).

ص ۳۵، س ۷-۹، سکه ملتان: کذا در جمیع نسخ، ولی از قرائن می نماید که سکه و ملتان اسمای دو شهر مختلف است، چنانکه بلاذری نیز آنها را جداگانه بیان نموده. ما باید که «سکه و ملتان» بخوانیم.

ص ۳۶، س ۴، امیر عین الدوله ریحان مدنی: خیلی غریب است که یک پادشاه هندو شخصی مسلم را حاکم حصار سکه سازد، می نماید که در ایام چچ بعضی عربها بواسطه جور حکام امویه گریخته در بلاد سند پناه یافته بودند. کلمه «مدنی» گویا تحریف است برای «مزنی» یا «مدائنی» و الله اعلم بالصواب.

ص ۳۹، س ۸، سیویس: سیوی یا سیبی که الآن در بلاد بلوچستان واقعت - س ۹، کیه بن کاکه: صاحب تحفه الکرام (ج ۳، ص ۸) این اسم را کبه بن کاکه چنه می خواند.

ص ۴۷، س ۹، جتان و لوهانه: قراءه نسخه پ یعنی «جتان لوهانه» اصح می نماید.

ص ۴۸، س ۱۲، ارمابیل: ارمابیل یا ارمن بیله را با «لس بیله» تشخیص کرده اند.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۵۸

ص ۴۹، س ۱۳، نورانی: و الأصح «پورالی» که رودیست در بلاد مکران و در خور سون می افتد (Holdich: Gates of India, p. ۵۰۳).

شاید این همان رود است که طبری (ج ۱، ص ۷-۲۷) آن را «دَوْنین» خوانده (نیز رجوع شود به ابن الاثیر، ج ۳، ص ۳۵) - س ۱۳، قندابیل:

در حاشیه نمره ۱۲ مذکور شده که تشخیص قندابیل به قندهار اشتباه است.

ولی از کتاب «ابواب هند» تالیف هلدچ بر می آید که در ملک کیچ گنداوه شهریست با اسم قندهار، و در نزدیکی آن خرابه هائیسست که این گمان را صورت حقیقت می دهد که شهر قندابیل درینجا واقع شده بود، و نه در جائیکه شهر جدید گنداوه واقع شده. می نماید که این شهر قندهار در قدیم ایام معسکر رایان سند بوده، زیرا که قندهار صورته بسیط کلمه سنسکریت «سکندهاوار» () است که معنی «معسکر» دارد. این اشاره از دوست گرامم پروفیسور بهتکمکر، استاد سنسکرت اسماعیل کالج دارم. باید ملتفت شد که این قندهار از شهر قندهار که در افغانستان واقعت مختلف است، اگر چه این نیز در زمان قدیم معسکری بوده باشد.

ص ۵۱، س ۵، برهاس: بر وفق تحفه الکرام (ج ۳، ص ۸) بسایس.

ص ۵۴، س ۶، راور: بنده باین خیال متمایلم که حصار راور همانجا بود که حیدر آباد جدید واقعست. و الله اعلم بالصواب.

ص ۷۲، س ۱، سکه: تحفة الكرام (ج ۳، ص ۹) نیز موافق نسخه ب «تنکه» نوشته.

ص ۷۴، س ۱، عبد الله بن عامر بن ربیع: و الصحیح هو عبد الله بن عامر بن کُرَیْز، و لیکن احتمال دارد که او از بنی ربیع بوده.

س ۵، عبد الله بن عمر بن عبد القیس: لعل الصحیح عبد الله بن قیس الراوی، و شاید «عمر» اشتباه است برای «عمر» - س ۸-۹، و

اهلکنی الخ. ابو زید در کتاب النوادر

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۵۹

(ص ۱۶۱، طبع بیروت) این دو بیت را به علی بن طفیل السعدی شاعر جاهلی منسوب کرده. این دو بیت مانند هجا و ذم است و

خیلی غریب است که مؤلف کتاب آنها را مدح دانسته.

ص ۷۵، س ۳-۱۴، تا صفحه ۷۶، س ۵، و بعضی مقرران .... و کسی را نفرستاد: تمام این فقره موافق روایت بلاذری است (فتوح

البلدان، طبع لیدن: ص ۴۳۲). امّا طبری اختلاف دارد و این واقعه را در ایام خلافت عمر بن الخطاب (رض) نهاده: قالوا، و قصد

الحکم بن عمرو التغلبی [ای فی السنة ۲۳ الهجرية] لمکران حتی انتهى إليها (I. Vol. ۷۰۷۲. p.)، و لحق به شهاب بن المخارق بن

شهاب، فانضم اليه و امده سهیل بن عدی و عبد الله بن عثمان بأنفسهما، فانتھوا إلى دُوَيْنِ النهر، و قد انقض اهل مکران اليه، حتی

نزّلوا علی شاطئه فعسکروا، و عبر إليهم راسل ملکهم ملک السند، فازدلف بهم مستقبل المسلمین.

فالتقوا فقتلوا بمکان من مکران من النهر علی ایام بعد ما کان قد انتهى إليه أوائلهم، و عسکروا به لیلحق اخراهم. فهزم الله راسل و

سلبه و أباح المسلمین عسکره، و قتلوا فی المعركة مقتلة عظيمة و أتبعوهم یقتلونهم ایاما حتی انتھوا إلى النهر. ثم رجعوا فأقاموا

بمکران و كتب الحکم إلى عمر (رض) بالفتح و بعث بالأخماس مع صحار العبدی و استأمره فی الفيلة. فقدم صحار علی عمر بالخبر

و الغنائم. فسأله عمر عن مکران، و كان لا- يأتيه احد الا سأله عن الوجه الذي یجئ منه. فقال یا امیر المومنین «ارض سهلها جبل، و

ماءها و شل، و تمرها دقل، و عدوها بطل، و خیرها قلیل و شرّها طویل، و الكثير بها قلیل (۸۰۷۲. p) و القلیل بها ضائع و ما وراءها شرّ

منها». فقال: أسجاع أنت أم مخبر. قال: لا بل مخبر. قال: «لا و الله لا یغزوها جيش لی ما أطعت».

و كتب إلى الحکم بن عمرو و إلى سهیل ان لا یجوزنّ مکران أحد من جنودکما،

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۶۰

و اقتصر علی ما دون النهر، و امره بیع الفيلة بأرض الإسلام و قسم أثمانها علی من أفاءها الله علیه الخ.

و ابن قتیبه در عیون الأخبار (ج ۳، ص ۱۹۹) نیز مؤید این روایت است: حدثنی محمد بن عبید عن معاویة عن أبی اسحاق عن عبید

الله بن عمر، قال: من یخبرنا عن قنابیل- فقال رجل: یا امیر المومنین، ماءها و شل و تمرها دقل و لّصّیها دقل، إن کان بها الكثير

جاعوا و إن کان بها القلیل ضاعوا.

قال عمر: لا سألتی الله عن أحد بعثته إليها أبدا

ص ۷۶، س ۴-۵، پس عبد الله را از لشکر سند احتراز کرد و کسی را نفرستاد: و طبری در وقایع سنه ۲۹ گوید (ج ۱، صص ۲۹

۲۸-۲۸۳۱):

و بعث [یعنی عثمان رض] إلى مکران عبید الله بن معمر التیمی فأتخن فیها حتی بلغ النهر .... و مات [عثمان رض] و ابن کنذیر

القشیری علی مکران. - س ۱۳ بهرج: و هی بَهْرَه کما فی معجم البلدان لیاقوت الحموی (ج ۴، ص ۷۶۹) و آن را فهره و فهرج نیز

نوشته‌اند (رجوع شود به ممالک خلافة شرقیه تالیف لسترانج، ص ۳۳۰).

ص ۷۷، س ۱۲، تکاب: یعنی درّه در میان دو کوه.

ص ۷۸، س ۶، مهلب: و هو حاتم بن قبیصه ابن المهلب الراوی. - س ۱۳: عمر بن عبد الله بن عمر: لعلّ عمر بن عبید الله بن معمر. -

س ۱۴، قیس بن هاشم السلمی: لعلّ الصحیح هو قیس بن الهیثم بن قیس ابن الصلت السلمی - س ۱۶، ابو الحسن: و هو ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الله ابن ابی سیف المدائنی الراوی که برای فتوحات خراسان و هند و فارس یکی از مصادر مهمه بلاذری و طبری بوده. ابن الندیم در فهرست (طبع و ستنفیلد، ص ۱۰۳) «کتاب ثغر الهند و کتاب عمّال الهند و کتاب فتح مکران» باو منسوب کرده است، (سال وفات ۲۱۵ یا ۲۲۵ هـ).

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۶۱

س ۸۰، س ۹، فتردی: علامه عبد العزیز راجکوتی «یزده» را ترجیح می دهد.

ص ۸۳، س ۴، هذیلا: و الصحیح «هذیت» چنانکه علامه عبد العزیز راجکوتی تصریح نموده - س ۶، یزید ثری: علامه عبد العزیز «یزیدک شرا» اختیار می کند - س ۷، اذ حنت قناتهم: بر وفق علامه عبد العزیز اینرا «إذ جاءت (جنت) فتاتهم» باید خواند.

ص ۸۴، س ۱۹، الحواری: لعلّ الصحیح الحرمازی.

ص ۸۵، س ۱، یا حکم بن المنذر الجارود: این مصرع در کتاب الکامل للمبرد موجود است (طبع رائیت، ص ۲۶۳). - س ۷، الحمّامی: لعلّه العمانی - س ۱۲، مرج: شاید تصحیف «بهرج» است (و همچنان مرج در صفحه ۸۶ س ۵).

ص ۸۶، س ۱، المغنی: لعلّه العمی. - س ۶-۱۴، این ابیات در دیوان فرزددق طبع بیروت موجود است. اما علامه راجکوتی اینها را از دیوان الفرزدق طبع صاوی قاهره (ص ۱۰۲) و دیوان الفرزدق طبع هبل میونچ (ص ۵۰۰) تصحیح کرده بینده فرستادند. ولی بیت دوم در این دو دیوان نیز موجود نیست:-

سقى الله قبرا يا سعيد تضمّنت نواحيه أكفانا عليك ثيابها

شديدا على الأدين منك إذ احتوى عليك من التراب الهيام حجابها

إذا ذكرت عيني سعيدا تحدّرت لها عبرات يستهل انسكابها

ص ۹۰، س ۲، بنی عزیز: و الصحیح بنی یربوع چنانکه در فتوح البلدان بلاذری آمده (ص ۴۳۵).

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۶۲

ص ۱۰۳، س ۱۰، سوارا و لا طوقا الخ. و الصحیح «سوارا و لا طوقا علی النحر مذهبا.

ص ۱۰۴، س ۱، عروسک: بلاذری اسم این منجنیق «عروس» نوشته (فتوح البلدان، ۴۳۷).

ص ۱۰۷، س ۱۶، ندمتی: یعنی گل رود [ند رود + متی گل]، و از آنجائی که گل رود شیرین می شود، لهذا باید فرض کنیم که «گل سیمین» تصحیف «گل شیرین» باشد.

ص ۱۱۰، س ۲، حکم بن عروه: لعلّه حکم بن عتیبه الراوی.

ص ۱۲۱، س ۹، کداره کنک: لعلّ الأصح «گذاره گنگ» یعنی معبر رود گنگا.

ص ۱۲۳، س ۱۴، الدقیقی: لعلّ الصحیح «الدمنی» یا «الدّهنی».

ص ۱۲۶، س ۱۶، بحر کنبها: شاید اشاره است به خلیج کنبها.

ص ۳۲، س ۴، اشبهار: یحتمل که این اشتباه است برای «اشبهان» یا «اسبهان» یا «سهبان». خیلی غریب است که محمد بن قاسم چنین حصاری متین در عقب گذاشته آن را بعد از فتح سیوستان گرفته باشد. گمان بنده اینست که این اختلاط از مؤلف اصلی واقع شده است، و الا بلاذری بصراحت می گوید که محمد بن قاسم این قلعه را بعد از تسخیر نیرون فتح کرده: قالوا و أتى محمد بن القاسم نیرون و كان أهلها بعثوا سيمتين منهم إلى الحجاج، فصالحوه، فأقاموا لمحمد العلوقة و أدخلوه مدينتهم و وفوا بالصلح. و جعل محمّد لا يمرّ بمدينه الا فتحها، حتى عبر نهرًا دون مهران. فأتاه سميتة سريدس فصالحوه عمّن خلفهم و وظف عليهم الخراج. و سار إلى سهبان ففتحها. ثم سار إلى مهران.

- فتزل فی وسطه. فبلغ ذالک داهر و استعدّ لمحاربتہ. و بعث محمّد بن القاسم محمد بن مصعب بن عبد الرحمن الثقفی إلى سدوسان الخ (فتوح البلدان
- فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۶۳
- ۴۳۷-۴۳۸). ازین فقره ثابت می‌شود که حصار اشبهار یا سهبان در میان نیرون و سیوستان [که بلاذری آن را به سدوسان تعبیر کرده] واقع بود.
- ص ۱۳۳، س ۴-۵، جیور: در صفحه ۱۶۰، ۱۶۷ این موضع را باسم «جیور» نوشته، و معنی آن در صفحه ۱۶۷، س ۹ «موضع ظفر» داده.
- ازین قرینه واضح است که اسم اصلی این شهر «جیور» بوده، اگر چه معنی جیور نیز تقریباً همانست [جی ظفر+ ور (مشتق از وُرُو) محیط به، یعنی موضعی محیط بظفر]. لهذا ما باید که در همه جاها «جیور» بخوانیم یا «جیور». اما نباید دانست که این جیور از جیور که الآن در ملک راجپوتانه واقع می‌باشد جداگانه است.
- ص ۱۳۵، س ۱، رانه ساکرا: نسخه م اینرا «راؤ ساکر» نوشته؛ لهذا نمیتوان بیقین گفت که آیا «ساکر» اسم این حاکم بود، یا «ساکرا» اسم ناحیتی است که حالا باسم «ساکره» مشهور است. بنده بتعبیر آخری مائل هستم.
- ص ۱۴۵، س ۲، جیور: رجوع می‌شود بحاشیه ص ۱۳۳، ص ۴-۵.
- ص ۱۴۶، س ۳ و غیره، مصعب: باید در همه جاها «محمّد بن مصعب بن عبد الرحمن الثقفی» خوانده شود. تمام این فصل خلاف روایت بلاذری و لیکن اقرب بصحّت است. بلاذری گوید (ص ۴۳۸) که محمد بن قاسم محمد بن مصعب را برای تسخیر سدوسان [سیوستان] فرستاد. اما روایت چچنامه صحیحتر است. سیوستان را محمد بن قاسم بنفسه مسخر کرده بود، و لیکن در وقت مراجعت به نیرون اهل سیوستان باغواء چندرام هاله سر مخالفت بلند کرده بودند. لهذا محمد بن مصعب را برای سیاست ایشان روانه ساخت.
- ص ۱۴۷، س ۷، محمد قاسم بیلاذ جهیم و کرهل الخ. کرهل یا گرهل یا گرهر (کلان و کوچک)، از مضافات تهته بود، چنانکه در کتاب بیان العارفین مذکور است. و در ایام اکبر پادشاه گرهر در سر کار تهته مندمج بود (آئین اکبری،
- فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۶۴
- طبع بلا خمن، ص ۵۵۷). لهذا می‌توان نتیجه گرفت که محمد بن قاسم در نزدیکی جهیم یا جهم [حالا جهمپیر] از نهر مهران عبره کرد.
- ص ۱۵۶، س ۳ به یزک رفت: یعنی بطور مقدمه لشکر یا قراول رفت.
- ص ۱۵۸، س ۵، بدر جهم ایشان را دوانیدند: ازین می‌نماید که شهر جهم در ان ایام آن طرف یعنی بر ساحل چپ دریای مهران بود.
- ص ۱۷۴، س ۵، حنظله کلابی: لعل الصحیح نباته بن حنظله کلابی. - س ۹، الراسی: لعل الصحیح الرّاسبی.
- ص ۱۸۵، س ۲، سر داهر را هم او دو نیم کرد: یعنی عمرو بن خالد.
- بر وفق روایت المدائنی یکی از مردم بنی کلاب داهر را قتل نمود؛ اما ابن الکلبی گوید که اسم قاتل داهر «القاسم بن ثعلبه بن عبد الله ابن حصن الطائی بود (فتوح البلدان، صص ۴۳۸-۴۳۹).
- ص ۱۸۹، س ۱۲، دهم النعال: و فی النسخ «دهم الفعال». - س ۱۳، المال سبقهم و کل الخ. بر وفق قراءه علامه راجکوتی «مال سلبتهم و کلّ الخ.
- ص ۱۹۲، س، صلب: لعلّه صلت.
- ص ۲۰۷، س ۱۵-۱۶، قریب شش هزار الخ: و فی فتوح البلدان (ص ۴۳۹) و قتل بها ثمانیة آلاف، قیل ستّه و عشرين الفا.

ص ۲۱۸، س ۸، فراستی: لعله فراس. - س ۱۱، اجتهاد: لعله اشبهار یا سهبان. - س ۱۶، ساوندی: و در فتوح البلدان (ص ۴۳۹) «ساوندی». صاحب مجمل التواریخ گوید (ص Persans). Reinaud: Fragments Arabes et ۱۶ که ملک کشمیر شهر ساوندی را بر کنار دریای سند [یعنی مهران] بنا کرد. از چچنامه واضح است که شهر ساوندی در میان برهمناباد و ارور واقع بود.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۶۵

ص ۲۲۰، س ۳، هراور: در نسخه پ این کلمه را «تهراو» نوشته.

میر معصوم در تاریخ سند (ص ۲۷) آن را «تهری» خوانده و صاحب تحفه الكرام (چاپ بمبئی، ج ۳، ص ۱۵) تتبع او نموده.

ص ۲۲۱، س ۷، علی بن محمد بن عبد الرحمن بن عبد الله السلیطی:

احتمال دارد که درینجا دو اسم مخلوط شده است یعنی علی بن محمد ابو الحسن المدائنی و عبد الرحمن بن عبد الله السلیطی. میر معصوم در تاریخ سند (ص ۲۷) گوید: و مردم لوهانه و سعته و چندر و ماچی و هالیر و کوریچه نیز باستصواب علی بن محمد بن عبد الرحمن السلیطی آمدند، و ایشان همه سر و پا برهنه بودند، به زنهار درآمد، ولی میر معصوم برای این بیان هیچ سندی ندارد.

ص ۲۲۸، س ۱۴، کیرج: شاید بلوک «کیره» که در شمال گجرات واقع است.

ص ۲۳۳، س ۱۶، تا بزمن کشمیر: باید اینجا «تا بزمن کسه» یعنی قصه (Cutch) بخوانیم. - س ۱۷، بلهرا: سیاحان و مورخان عرب ملوک خانواده ولّهی را بهمین لقب یاد کرده‌اند.

ص ۲۳۴، س ۱۸-۱۹، علی بن محمد بن سلمه بن محارب: درینجا نیز در میان در اسم راوی اختلاط واقع شده است، یعنی علی بن محمد [ابو الحسن المدائنی] و مسلمه بن محارب. سلمه اشتباهت برای مسلمه.

ص ۲۳۵، س ۱، ارور بغرور: و فی فتوح البلدان «الرور و بغرور».

بغرور شهری بوده در نزدیکی ارور (یاقوت؛ ج ۲، ص ۸۳۳)، لهذا این دو شهر را یکی دانسته ارور بغرور نوشته‌اند.

ص ۲۳۶، س ۱۲، سکه ملتان: در همه نسخ اینچنین آمده. اما واضحست که سکه و ملتان دو شهر مختلف بوده است. لهذا باید که در همه جاها «سکه و ملتان» خوانده شود. وقتی که بلاذری بیان فتوح

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۶۶

سند می‌نوشت [یعنی در حوالی سنه ۲۵۶ه] شهر سکه ویران شده بود (فتوح البلدان، ص ۴۳۹).

ص ۲۳۷، س ۱۸، کندا رای ملتان: الیت (ص ۲۰۴) اینرا «گذاری ملتان یعنی زیر ملتان» خوانده مرتکب یک اشتباه غریبی شده و عنوان فصل را اینطور ترجمه کرده است

### Muhammad Kasim Fights With the ferry-men

یعنی «گذارای ملتان» را بگذرگاه یا معبر ملتان تعبیر کرده، حالانکه «کندا» اسم رای (پادشاه) ملتان است.

ص ۲۳۸، س ۷-۸، تا غله در میان لشکر بغایتی تنگ شد چنانکه کله خر پانصد درم رسید: بلاذری در فتوح البلدان (ص ۴۳۹) گوید: و نفدت ازواد المسلمین فأكلوا الحمر.

ص ۲۴۰، س ۱۰، مثال حجاج بن یوسف رسید الخ: یعقوبی گوید (ص ۳۴۷): ثم كتب اليه الحجاج «إني قد كتبت الي امير المؤمنين الوليد أضمن له أن اردّ إلي بيت المال نظير ما أنفقت، فأخرجني من ضماني. فحمل اليه أكثر مما أنفق. و در بلاذری آمده (ص ۴۴۰) «وقالوا، و نظر الحجاج فاذا هو أنفق على محمد بن القاسم ستين الف الف و وجد ما حمل اليه عشرين و مائة الف الف. فقال شفيئا غيظنا و أدر كنا تأرنا و ازددنا ستين الف الف درهم و رأس داهر». - س ۱۵، شصت هزار درم: بر وفق بلاذری «شصت هزار هزار (۶۰، ۰۰۰، ۰۰۰) یعنی ۶ کروور درم. - س ۱۷، صد و بیست هزار درم: بر وفق بلاذری» صد و بیست هزار هزار (۱۲۰۰۰۰۰۰) یعنی

ص ۲۴۳، س ۱۳، محمد بن علی و ابو الحسن مدائنی: گویا مؤلف یعنی علی بن حامد بن ابی بکر الکوفی یا نساخ چچنامه «علی بن محمد ابو الحسن

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۶۷

المدائنی» را دو اسم شخص پنداشته مرتکب این اشتباه شده‌اند. ما باید که این جمله را باینطور بخوانیم: «علی بن محمد ابو الحسن المدائنی چنان روایت کرد». و نیز ممکن است که محمد بن علی اشتباه است برای ابو محمد هندی. - س ۱۵-۱۶، محمد قاسم بدست خادمان حبشی بحضرة دار الخلافه به بغداد فرستاده بود: دار الخلافت بنی امیه دمشق بود نه بغداد، که در ایام ابو جعفر منصور عباسی در وجود آمد. میر معصوم نیز مرتکب این غلطی فاحش شده، چنانکه در تاریخ سند گوید (ص ۲۶، س ۱۲-۱۵): «بعد از ان محمد بن قاسم در اوائل شهر شوال خزائن و اموال و اشیا و اسیران را بقید کتابت آورده مصحوب قیس با دویت هزار سوار از راه کیچ و مکران بجانب دار السلام بغداد (!) فرستاد». و در صفحه ۲۹ تردید این مقال کرده گوید: و آن چنان بود که در وقت فتح حصار الور در میان اسیران دو دختر داهر مصحوب محمد بن علی بن طهمان همدانی بدست خادمان حبشی بدار الخلافه فرستاده بود». این بیان بکلی خلاف چچنامه است-

### کیفیت انجام المناک محمد بن قاسم صص ۲۴۲-۲۴۷

حکایت انجام دلفگار محمد بن قاسم که بناء آن بر روایت ابو الحسن المدائنی می‌باشد بکلی خلاف واقعه تاریخی است، زیرا که در هیچ کتاب تاریخ عربی این روایت یافته نمی‌شود حتی بلاذری که تصنیف خود «فتوح البلدان» که یکی از مستندترین کتب تاریخی بی‌شمار می‌رود، و وقایع فتح بلاد سند را غالباً بر وفق روایات ابو الحسن المدائنی دارد، باین قصه ملفقه، که مورخین اخیر مانند میر معصوم و نظام الدین بخشی صاحب طبقات اکبری و میر علی شیر قانع صاحب تحفه الکرام و غیره را در مغالطه انداخته اشارت نکرده. سبب حقیقی این فاجعه دلگداز بر حسب بلاذری اینطور است:-

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۶۸

«مات الولید بن عبد الملک (۹۶ ه) و ولی سلیمان بن عبد الملک.

فاستعمل صالح بن عبد الرحمن علی خراج العراق و ولی یزید بن ابی کبشه السکسکی السند، فحمل محمد بن القاسم مقیداً مع معاویه بن المهلب ..... فحبسه صالح بواسط ..... و عذبه فی رجال من آل ابی عقیل حتی قتلهم. و کان الحجاج قتل آدم أخوا صالح و کان یری رأی الخوارج» (فتوح البلدان، ص ۴۴۱)-

و حقیقت امر اینست که ولید بن عبد الملک در اواخر ایام خلافت خود خواست که برادر خود سلیمان بن عبد الملک را از مسند خلافت بر طرف ساخته فرزند خود را جانشین خود سازد، و حجاج بن یوسف و قتیبه بن مسلم و محمد بن القاسم و قائدان دیگر را درین امر با خود متفق ساخت. حجاج بن یوسف در سنه ۹۵ ه بمرد و ولید قبل از آنکه تدبیر خود را بجائی رساند در سنه ۹۶ ه گذشت و برادرش سلیمان حسب وصیت عبد الملک وارث خلافت شد.

و او از روی انتقام جمله تابعان حجاج را از مناصب خود منفصل ساخت و ولایت عراق را به صالح بن عبد الرحمن سپرد، و او در تلافی موت برادر خود آدم، که حجاج او را بقتل رسانیده بود، ابن العم و داماد حجاج یعنی محمد بن القاسم را در شکنجه عذاب کشید تا جان خود را تسلیم نمود (رجوع شود به میور: خلافت، مطبوعه ۱۹۲۴ م: صص ۳۵۴، ۳۶۲، ۳۶۴).

ابن الاثیر (توفی ۶۳۰ ه) و ابن خلدون (توفی ۸۰۸ ه) و دیگر مورخین عربی که درین امر عیال بلاذری هستند تردید این بیان

نکرده‌اند. فقط یعقوبی (توفی ۲۸۴ هـ) در سرد این واقعه قدری اختلاف دارد. در صفحه ۳۵۶ تاریخ خود گوید:

«و اضطرب السند و اخلّ الجند الذین کانوا مع محمد بن القاسم بمراکزهم. فرجع اهل کل بلد إلى بلدهم. فوجه سلیمان حبیب ابن المهلب، فدخل البلاد و قاتل قوما کانوا ناحیه مهرا و أخذ

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۶۹

محمد بن القاسم فألبسه المسوح و قیده و حسه».

مع ذلک با حکایت چچنامه هیچ موافقت ندارد.

و ما نمی‌دانیم که مصدر حکایت چچنامه چیست؟ بلاذری که استناد او نیز بر روایت مدائنی است باین حکایت اشاره نکرده. شاید مدائنی نیز مانند مورخین قدیم این روایت را با روایات دیگر، که اکثری از آنها پایه اعتبار ندارد، در تصانیف خود «کتاب ثغر الهند و کتاب عمال الهند» ایراد نموده، و لیکن بلاذری آن را ساقط و مردول دانسته بآن هیچ توجه نموده است. یا اینکه قصاص آن وقت از شاهکارهای محمد بن القاسم متعجب شده این قسم حکایت‌های عجیب و غریب را دور این فاتح نوجوان تنیده‌اند. در هر صورت این روایت قابل اعتبار نیست.

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۷۰

## فهرست أسماء الرجال

حرف الف ایت (۲۵۴)– Abbot

ابراهیم (خواجه امام)، ۱۵۱

ابلیس، ۲، ۵

ابن الاثیر، ۲۵۸، ۲۶۸

ابن خرداذبه، ۲۵۴

ابن خلاص البکری، ۸۳

ابن خلدون، ۲۶۸

ابن زیاد العبدی (رجوع کنید به محمد بن زیاد العبدی)، ۲۱۸

ابن سوار (رجوع کنید به عبد الله بن سوار)

ابن مرّة (رجوع کنید به حارث ابن مرّة)

ابن قتیبه، ۲۶۰

ابن الکلبی، ۲۶۴

ابن کنذیر القشیری، ۲۶۰

ابن المعلی، ۸۳

ابن مغیره، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۷

ابن منظر بحری (راوی)، ۹۹ [لعله معمر بن راشد البحرانی الراوی]

ابن الندیم، ۲۶۰

ابو ایوب هاشمی (راوی)، ۱۹۲

ابو الحسن المدائنی (راوی)، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ۹۴، ۹۶، ۱۰۳، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۸۱، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷

- ابو حکیم شیبانی، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۶۶
- ابو زید، ۲۵۸
- ابو صابر همدانی، ۱۷۴ فتحنامه سند (چچ نامه)؛ متن؛ ص ۲۷۰
- و العاص ابن الحكم، ۱۱۱
- ابو فضّه [نبهان القشیری]، ۱۷۷، ۱۸۰، ۲۲۰
- ابو قیس، ۱۸۷
- ابو الفضل، ۲۵۳
- ابو اللیث التمیمی (راوی)، ۱۱۶
- ابو اللیث الهندی (راوی)، ۱۸۱
- ابو محمد هندی (راوی)، ۱۰۳، ۱۸۵، ۲۳۹، ۲۶۶
- ابو مسهر الاعرابی (راوی)، ۱۸۵
- [و فی المتن ابو مسهر عابی و هو خطأ].
- ابو موسی الأشعری، ۱۲، ۷۳
- ابی ابن ارجن [و لعلّ الصحیح ابی ابن أحسن أو حسن]، ۱۸۳
- اجسین، ۳۵
- احمد بن خزیمه بن عتبه مدنی، ۲۴۱
- احنف بن قیس، ۸۱، ۲۳۴، ۲۳۵
- آدم (علیه السلام)، ۳، ۶، ۷
- آدم [برادر صالح بن عبد الرحمن]، ۲۶۸
- اسحاق بن ایوب (راوی)، ۹۶، ۹۸
- اسه کسه آستان شاه، ۲۳۳
- اسماعیل بن اسلم، ۸۷
- فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۷۱
- اسماعیل بن علی بن محمد بن موسی بن یعقوب بن طائی بن موسی بن محمد بن شهاب (شیبان) بن عثمان الثقفی، ۹
- اسود (راوی)، [لعلّه الأسود بن شیبان الراوی]، ۸۱
- اصطخری، ۲۵۴
- الأعور الشنّی، ۸۰ [الأعور العبدی الشنّی].
- اکبر، ۲۶۳
- اکر (اگر)، ۱۲۱
- اکهم لوهانه، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۵۴، ۶۸
- التمش، ۲۵۲
- اویس بن قیس، ۱۷۱
- حرف ب بائی (رجوع کنید به مایین)



- بنا بر بن الحر، ۱۶۱  
بجھرا (بجھرا)، ۳۵، ۳۷  
بجھرا (نواسه بجھرا طاکی)، ۲۳۷  
بجھرا بن چندر، ۱۱۸-۱۲۰  
بدر الدین، سید، ۲۵۳  
بدہ، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۱، ۲۱۲، ۲۱۳  
بدہ رکو، ۴۲  
بدھیمن، ۱۷، ۲۵، ۳۱-۳۳  
بدیل بن طھفۃ البجلی، ۹۱-۹۴، ۹۷، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۶، ۲۵۵  
بدیھی بمن دھول، ۲۱۹  
برقد بن مغیره [لعلّ الأصح فرقد]، ۸۸  
برھاس بن کسائس، ۵۱-۵۲، ۲۵۸  
بسامی راسل (رجوع کنید به راسل)  
بسایس، ۲۵۸  
بسایه سربند، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۵  
بشر بن خالد، ۹۴  
بشر بن زیاد، ۸۷  
بشر بن عطیہ، ۱۷۴  
بشر بن عیسی راوی، ۸۸  
بشر بن هول، ۱۷۳  
بکر بن وائل، ۱۰۳  
بلاذری، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵-۲۶۹  
بلھرا، ۲۳۳  
بنانہ بن حنظلہ کلابی [و الصحیح نباتہ]، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۵۵، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۹۲، ۲۰۲  
بھارند، ۲۰۱  
بھاء الدین حسن، ۲۵۲  
بھکو سمنی، ۱۲۰  
بھمن دراز دست، ۲۵۶  
بھندرکن (بھندرکو) سمنی، ۱۱۷، ۱۳۲، ۱۳۳  
بھندویر سمنی، ۱۵۳  
بھیمن، ۱۲۱  
بواد سمنی، ۲۱۹  
البیرونی، ۲۵۴، ۲۵۵

- بیل (صاحب کنبه)، ۱۷۳  
بیلیمان، ۱۶۱  
فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۷۲  
حرف پ پرمل دیو، ۲۴۴  
پهئو، ۲۳۲  
پیرپتهه، ۲۵۵  
پیغامبر (پیغمبر) صلعم (رجوع کنید به رسول الله صلعم)  
حرف ت تاغر (? بن دعر، ۷۶  
تراب، ۱۵۹  
تمیم بن زید قیسی، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۱۴  
تورسیه، ۲۳۲  
حرف ج جاماسپ، حکیم، ۱۳۰  
جاهین بن برساید راوت، ۱۰۷، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۶۸، ۱۷۴  
جبریل، ۳، ۴، ۵  
جتهل، ۱۷۳  
جتهل (رای کشمیر)، ۲۴۲  
جسوم رای، ۱۵۳  
جسوین، ۲۳۹، ۲۴۰  
جعفر بن سلیمان، ۱۹۲  
جعوبه بن عقبه سلمی، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۶  
جم، ۷  
جنید بن عمرو، ۲۲۰  
جهم بن زحر [بن قیس] الجعفی، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۵۶، ۱۷۲، ۱۹۲  
جهم بن سامه الشامی، ۲۰۳  
جونه، ۱۷۳  
جبین (عمزاده داهر)، ۱۷۳  
جتیری (جتیری)، ۲۰۳  
جسیه بن داهر، ۹۱، ۹۲، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۹۳-۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۲۴، ۲۲۸-۲۳۴  
حرف چ چتر (پادشاه باتیه)، ۳۴، ۳۵  
جتیری، رای، ۲۰۳  
چچ بن دهرسیه، ۱۹۷  
چچ بن سیلائج، ۱۷-۵۱، ۵۳، ۵۴، ۷۲، ۷۳، ۱۹۴، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۴۱

- چندر بن سیلائج، ۱۷، ۳۰، ۳۱، ۵۰، ۵۱، ۵۳
- چندرام هاله، ۱۴۵، ۱۴۶
- چنگی، ۲۲۹-۲۳۲
- حرف ح حاتم بن قتیبه البهلی، ۷۹ [و الصحیح حاتم بن قبیصه بن المهلب الراوی]
- حارث بن مرّه [العبدی]، ۷۷، ۸۳، ۲۶۰
- حیب ابن المهلب، ۲۶۸
- حییة العظمی (مادر محمد بن قاسم)، ۱۹۲
- فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۷۳
- حیش ابن اخی عامر بن عبد القیس، ۱۸۳، ۱۸۴
- حجاج بن اسلم، ۸۷
- حجاج بن یوسف، ۸۴، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۵-۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴-۱۲۷، ۱۳۰-۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۸-۱۴۹، ۱۵۲-۱۶۲
- ۱۶۴، ۱۸۴-۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۸
- الحرمازی، ۲۶۱
- حسن بن محبة (?) البکری، ۱۷۲
- حسنه، ۱۹۵، ۱۹۶
- حکم بن عروه، ۱۱۰، ۲۶۲، [لعله الحکم بن عتیبة الأسدی (الکندی) الراوی]
- حکم بن عمرو التغلبي، ۲۵۹
- حکم بن عوانة کلبی، ۲۱۴
- حکم بن منذر، ۸۴، ۸۵، ۲۶۱
- حکیم بن جبلة العبدی، ۷۴-۷۶
- حلوان کلبی (راوی)، ۹۸
- الحمامی (الصحیح العماني)، ۸۵، ۲۶۱
- حمران [کاتب، حمزان نادرست است]، ۱۴۳، ۱۶۳
- حمزه بن بیض الحنفی، (شاعر و راوی) ۱۹۴
- حمید بن وداع النجدی، ۱۰۹، ۱۲۴، ۲۱۷ (و الصحیح وداع بن حمید الأزدی)
- حنظله کلابی [لعله نباته بن حنظله کلابی]، ۱۷۴
- حنظله بن اخی نباته کلابی، ۲۱۸
- حرف خ خالد انصاری، ۲۱۸
- خریم بن عبد الملک تمیمی، ۲۴۱
- خریم بن عمرو المرّی، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۲۰، ۲۴۰
- حرف د دارس بن ایوب، ۱۸۰، ۱۹۲
- داهر بن چچ، ۹، ۱۴، ۲۹، ۵۱-۷۲، ۸۸، ۹۰-۹۳، ۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۰-۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۴-۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳-۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۲-۱۵۸، ۱۶۰، ۱۷۴-۱۷۷، ۱۷۹-۱۸۱، ۱۸۹-۱۹۱، ۱۹۹-۲۰۴، ۲۰۶-۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۱

۲۲۵، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷

داود بن نصر بن ولید عمانی، ۲۴۱

دبیر اعور (دبیر کور)، ۱۶۸

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۷۴

دروهر، ۲۱۸، ۲۲۸-۲۳۳

دکیه (وکیه) بن داهر، ۲۲۴

دهرسیه (دهرسین، دهرسینه) بن چچ، ۲۹، ۵۱، ۵۴، ۵۹-۶۸

دهرسیه (دهرسین) بن داهر، ۱۷۳

دهسیه (هرسیه)، ۴۴

دهول بن چندر، ۱۹۷

دیوراج، ۱۹۹

حرف ذ ذکوان بن علوان البکری، ۱۰۷، ۱۵۵، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۷، ۱۹۲

حرف ر راج پسر چندر، ۵۴

راسل (غالبا نواسه چچ)، ۵۱-۵۳

راسل (ملک سند)، ۲۵۹

راسل، ۱۲۶

راسل رسنی، ۱۳۲

راسل بن بسایه، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۴-۱۶۶

راشد بن عمرو الجدیدی، ۸۱، ۸۲

رام (حاجب رای سهاسی)، ۱۷-۱۹

رام سیه برهمن (راوی)، ۱۷۹

رانده (؟) بن عمیره الطائی، ۲۳۶

رانه ساکرا، ۱۳۵

راورتی، [۲۵۵] Raverty

ربیع بن زیاد الحارثی، ۷۳

رسول الله صلعم، ۲-۶، ۴۸، ۷۲، ۸۲، ۱۵۰، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۹۱، ۲۰۸، ۲۲۸

رکن الدین فیروز شاه، ۲۵۲

رواح بن اسد، ۲۳۴، ۲۳۵ [لعل الصحیح روح بن اسد]

حرف ز زحر جعفی [اشتباه است برای جهم بن زحر الجعفی]، ۱۵۶

زیاده ابن ابیه، ۸۱، ۸۲

زیاد بن جلیدی (؟) ازدی، ۱۷۴

زیاد بن الحواری (؟) العبدی، ۱۸۷

زید بن عمرو الکلابی، ۲۴۲

- حرف س ساتیا ۲۰۱  
 سالهه، ۲۰۱  
 سامه بن دیوانج، ۷۳  
 ساهسی بن سیهرس، ۱۶-۲۰، ۲۳-۲۶، ۳۱، ۳۲، ۳۵، ۳۹  
 ستبان بن راسل، ۴۲  
 سربند (پسر اکهم لوهانه)، ۴۴، ۴۵، ۴۷  
 سربند [پادشاه کیرج]، ۱۶۲  
 سریا دیو، ۲۴۴، ۲۴۵-۲۴۶ (اشتباه چنگی)  
 سعید، ۱۷۲  
 سعید بن اسلم الکلابی، ۸۵-۸۸، ۲۶۱  
 فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۷۵  
 سفهوی بن لام الحمامی [لعل الصحیح العمانی]، ۸۵، ۸۶، ۲۶۱  
 سفیان ابن الأبرد [الکلبی]، ۱۰۲  
 سکندر، ۱۳۰  
 سلمه [پدر سنان]، ۸۲ سلمه بن محارب [و الصحیح مسلمه]، ۲۳۴، ۲۶۵  
 سلیمان علافی، ۸۷  
 سلیمان بن عبد الملک، ۸۶۲  
 سلیمان بن نبهان قشیری [قریشی سهو است]، ۱۵۵، ۲۲۰  
 سمنی بدّه، ۴۸  
 سنان بن سلمه بن المحیق الهذلی، ۸۰-۸۲  
 سنان بن منصور، ۸۳  
 سندر سمنی، ۹۳  
 سهیل، ۲۵۹  
 سوین رای باتیه، ۵۴  
 سو دیو برهمن، ۱۱۰  
 سورسیه، ۲۳۲  
 سونهندیو (سو بهن دیو، سوهندی)، ۲۰، ۲۱، ۲۵-۲۷  
 سیاکر، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۹۳، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۴  
 سیلائج برهمن، ۱۷، ۱۹، ۳۰، ۳۱، ۴۱، ۴۵، ۱۱۱، ۲۲۳  
 سیهرس بن دیوانج، ۳۲  
 سیهرس بن راسل، ۵۰-۵۲  
 سیهرس بن سهاسی، ۱۵، ۱۶، ۳۱، ۴۸  
 سیهول، ۳۵، ۳۶

- حرف ش شجاع حبشی، ۱۷۹  
 شرف الملك رضى الدين، ۱۱  
 شيبه جديدي، ۲۱۸  
 حرف ص صابر يشكرى، ۲۱۸  
 صاحب بن عبد الرحمن، ۱۰۱  
 صارم بن ابى صارم همدانى ۱۸۷، ۲۰۲  
 صالح بن عبد الرحمن، ۲۶۸  
 صعدي بن خريمه، ۱۰۷  
 صحار عبدي، ۲۵۹  
 صعصعه بن محربه الكلابي، ۸۷  
 صلب بن قاسم، ۱۹۲  
 حرف ط طاطرس بن بجر بيلمان، ۱۶۲  
 طبري، ۲۵۸-۲۶۰  
 طيار، ۱۴۸  
 حرف ع عامر بن الحارث بن عبد القيس، ۷۶  
 عامر بن الطفيل الغنوي، ۷۴  
 عامر بن عبد الله، ۹۳  
 عبد الرحمن بن [محمد بن] اشعث، ۷۰  
 عبد الرحمن بن عبد ربه (عبد الله)  
 فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۷۶  
 السليطي، ۸۱، ۹۳، ۹۹، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۳  
 عبد الرحمن بن مسلم الكلبي، ۱۰۲  
 عبد الرزاق بن سلمه (راوى)، ۸۱  
 عبد العزيز (؟)، ۸۴  
 عبد الله شاه، ۲۵۵  
 عبد الله الاغور الحوارى [و الصحيح الحرمازى]، ۸۴، ۲۶۱  
 عبد الله بن سوار العبدي، ۷۸-۸۰، ۸۳  
 عبد الله بن عامر بن ربيعه، ۷۴-۷۶، ۷۸، ۲۵۸، ۲۶۰ [و الصحيح عبد الله بن عامر بن كريز]  
 عبد الله بن عباس (رض)، ۱۹۶  
 عبد الله بن عبد الرحيم العلافى، ۸۶  
 عبد الله بن عبد الرحمن العبدي، ۸۰  
 عبد الله بن عمر بن عبد القيس (راوى)، ۷۴  
 عبد الملك مدني (؟)، ۲۰۲

- عبد الملك بن عبد الله الخزاعي، ٢١٨
- عبد الملك بن قيس الدميني [الدقيقي غير صحيح است]، ٩٩، ١٢٣، ٢٦٢
- عبید بن عتاب، ١٧٢
- عبید الله بن زياد، ٨٣، ٨٤
- عبید الله بن معمر التميمي، ٢٦٠
- عبید الله بن نبهان السلمی، ٩١، ٢٥٥
- عثمان بن ابی العاص الثقفي، ٧٢
- عثمان بن عفان (رض)، ٧٣، ٧٥، ٧٦
- عجل بن عبد الملك بن قيس الدميني، ١٠٧
- عديل بن فرخ، ١٠٣
- عطاء بن مالك القيسي [العشي نادرست است]، ١٠٦، ١٧١، ١٧٢
- عطيه ثعلبي، ١٥٥، ٢٠٢
- عطيه بن سعد [بن جنادة] العوفي، ١٠١
- عقيل بن عمرو (راوی)، ١٨٦
- عكرمه بن ريحان شامي، ٢٤١
- علامه عبد العزيز راجكوتي، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٤
- علوان بكري، ٢١٨
- علي بن ابی طالب (رض)، ٧٤، ٧٦، ٧٧
- علي بن طفيل السعدي، ٢٥٩
- علي بن عبد الله بن عباس، ١٩٢
- علي بن محمد بن ابی بكر الكوفي [مصنف كتاب]، ٨، ١١-١٣، ٢٤٩، ٢٦٦
- علي بن محمد [ابو الحسن، المدائني]، ٢٢١، ٢٣٤، ٢٣٩، ٢٤٣، ٢٦٥
- علي شير قانع، ٢٦٧
- عماد الدين، امير (رجوع كنيد به محمد بن قاسم)
- عمر بن الخطاب (رض)، ١٢، ٧٢، ٢٥٩، ٢٦٠
- فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ٢٧٧
- عمر بن عبد العزيز، ٧٣، ٢١٦
- عمر بن عبد الله بن عمر [لعله عمر بن عبید الله بن معمر]، ١٨٤، ١٨٥، ٢٦٤، ٨٧، ٢٦٠
- عمر بن خالد، [لعله عمرو بن خالد بن حصين الكلابي]، ١٨٤، ١٨٥
- عمرو بن محمد التميمي، ٨٨
- عمرو بن مختار الاكبر الحنفي، ٢٢٠
- عمرو بن مسلم الباهلي [اعلى نادرست است]، ٢٣٣
- عمرو بن مغیره كلابي (راوی)، ١٨٤

- عوف بن کلیب دمشقی، ۱۰۷  
عوفی، ۲۵۲  
عیسی بن موسی (راوی)، ۸۰  
عین الدوله ریحان مدنی، ۳۶  
عین الملک حسین بن ابی بکر بن محمد الاشعری، ۱۲، ۲۴۷  
حرف ف فراستی عتکی، ۲۱۸ [لعله فراس عتکی]  
فرزدق، ۸۶  
فرعون، ۱  
فرقد بن مغیره، ۸۸، ۱۷۶  
حرف ق قابل بن هاشم، ۱۸۳  
القاسم بن ثعلبه، ۲۶۴  
قاسم (راوی)، ۷۸ [لعله القاسم بن محمد الراوی].  
قاسم (پدر محمد بن قاسم)، ۲۱۷  
قباچه (السلاطین)، ناصر الدین، ۶، ۲۵۱، ۲۵۲  
قبايص بن طاهر، ۱۶۲  
قبله پسر مهترانج، ۱۰۸، ۱۰۹  
قتیبه بن اشعث (راوی)، ۸۵  
قتیبه بن بشر، ۱۷۳  
قتیبه بن مسلم الباهلی، ۲۱۷، ۲۶۸  
قطب الدین ایبک، ۲۵۱  
قطن بن برك الكلابی، ۱۰۲  
قوفی [پسر داهر]، ۱۵۵، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۲۱، ۲۲۳-۲۲۵  
قیس (?)، ۲۶۷  
قیس بن ثعلبه، ۲۱۸  
قیس بن عبد الملک بن قیس الدمی، ۲۱۸  
قیس بن هاشم السلمی [لعل الصحیح قیس بن الهیثم]، ۷۸، ۲۶۰  
حرف ك كاکه بن کوتک، ۱۲۰-۱۲۳  
کبیر بهدر، ۲۳۲  
کحلی ذهلی، ۱۸۰  
کزنس (۲۵۴)، (Cousens)  
کسری بن هرمز، ۴۸  
کعب بن مخارق راسبی، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵  
ککسه بن چندر بن سیلائج، ۲۳۵، ۲۳۶



فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۷۸

کلیب بن خلف المغنی [لعله العمی]، ۸۵، ۲۶۱

کندا رای، ۲۳۷، ۲۳۸

کھو که بن مو که، ۱۶۲

کوار اصغر، ۱۷۳

کوار اکبر، ۱۷۳

کورسیه بن چندر، ۲۳۸

کول بن بهندر کوبهکو، ۳۹

کیه بن کاکه، ۳۹

حرف ل لادی، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷

حرف م ماین (مائن، مائنی)، ۲۹، ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۱۹۳، ۱۹۴

میرد، ۳۶۱

مته [حاکم سیوستان]، ۳۹-۴۱، ۵۰

مجاشر بن نوبه ازدی، ۱۰۲

مجاغه بن سحر بن زید بن حذیفه التیمی، ۸۸

محرز بن ثابت قیسی، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۲

محمد رسول الله صلعم (رجوع کنید به رسول الله صلعم) ۴، ۱۷۶

محمد [امیر، والی ساوندی]، ۲۱۸

محمد حسن [محمد بن الحسن الراوی] ۱۶۲

محمد بن زیاد العبدی، ۱۶۰، ۱۷۴، ۱۸۰، ۲۱۸

محمد بن سام، ابو المظفر (رجوع کنید به معز الدین)

محمد بن عبد الرحمن، ۸۷

محمد علافی، ۷۰، ۷۱، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۶۰-۱۶۳، ۱۷۰-۱۷۲، ۱۹۳، ۱۹۴

محمد بن علی (اشتباه است برای علی بن محمد)، ۲۴۳

محمد بن علی بن طهمان همدانی، ۲۶۷

محمد بن القاسم الثقفی (محمد قاسم) ۹، ۱۴، ۹۳، ۹۴، ۹۶-۱۰۰، ۱۰۲-۱۰۹، ۱۱۱-۱۱۳، ۱۱۵-۱۱۹، ۱۲۲-۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰-

۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴-۱۵۲، ۱۵۵-۱۶۳، ۱۶۵-۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴-۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷-۲۰۲، ۲۰۴-۲۲۸،

۲۳۵، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۶۲-۲۶۴، ۲۶۶، ۲۹۶

محمد بن معاویه العلافی، ۸۶

محمد بن هارون بن ذراع النمری (محمد هارون)، ۸۸-۹۱، ۹۹

مخارق بن کعب الراسبی [لعله کعب بن مخارق الراسبی]، ۱۷۴

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۷۹

المداثنی (ابو الحسن)، ۲۶۲، ۱۶۹

- مرداس بن هديه تميمي، ۱۴۴
- مروان بن اشحم يمني، ۱۷۸
- مسعود تميمي، ۲۱۸
- مسلمه بن محارب بن زياد (راوي) ۷۸، ۲۳۴، ۲۶۵
- مصعب بن عبد الرحمن [و الصحيح محمد بن مصعب بن عبد الرحمن الثقفي]، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۷۴، ۱۸۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۶۲، ۲۶۳
- مسعودي، ۲۵۴، ۲۵۵
- معاوية بن ابي سفيان، ۷۸، ۸۱
- معاوية ابن المهلب، ۲۶۸
- معز الدين محمد بن سام، ۶، ۲۵۱
- مغيره بن ابي العاص، ۷۲، ۷۳
- مقدنيه سمني، ۱۵۵
- مليح، ۱۱۸
- منذر بن جارود بن بشر، ۸۳، ۸۴
- منهاج سراج، ۲۵۲
- منهيه، شجاع، ۳۴، ۳۵
- مهتر، ۲۶-۲۸
- مهلب (راوي)، ۷۸، ۲۶۰ [لعله حاتم بن قبيصه ابن المهلب الراوي يا مهلب بن عقبه الاسدي الراوي]
- مهنى بن عكه، ۲۱۸
- موسى بن سنان بن سلمه الهذلي ۱۰۱، ۱۰۲
- موسى بن يعقوب بن طائي بن محمد بن شيان بن عثمان الثقفي، ۲۳۵
- موكه بن بسايه (موكه بسايه)، ۱۳۳-۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۵-۱۵۷، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۲، ۱۸۰، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۴
- مولانا اسلامي، ۱۳۶
- مير معصوم بكري، ۲۵۳، ۲۶۵، ۲۶۷
- حرف ن ناصر الدين قباچه (رجوع كنيد به قباچه)
- نائله، ۱۷۳
- ناسك سمني (نامش بده ركو)، ۴۲-۴۶
- نافع (كاتب)، ۱۹۷
- نباته بن حنظله كلابي، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۵۵، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۹۲، ۲۰۲
- نهبان ابو فضة قشيري، ۱۷۷ (رجوع كنيد به ابو فضة)
- نبي صلعم (رجوع كنيد به رسول الله صلعم)
- نصر بن سفيان، ۷۸
- نظام الدين بخشي، ۲۶۷
- نظام الملك جنيدى، ۲۵۲

- نوبه بن دارس، ۲۱۷  
 نوبه بن هارون، ۲۰۰  
 نور محمد (کاتب مخطوطه الیت)، ۲۴۹  
 نوشیروان، ۱۳  
 فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۸۰  
 حرف ه هالیه ۲۰۱  
 هذلی [لعله ابو بکر سلمی بن عبد الله الراوی] [۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱  
 هذیل بن سلیم [لعله هذیل بن سلیمان ازدی]، ۱۹۲  
 هذیل بن سلیمان ازدی، ۱۸۴، ۲۱۸  
 هرچندر بن جهتل، ۲۴۲، ۲۴۳  
 هلدچ (۲۵۸)، (Holdich هیگ (۲۵۴)، (Haig  
 حرف و وداع بن حمید النجدی، ۱۰۹، ۱۲۴، ۲۱۷  
 وسط اسعدی (راوی)، ۹۰  
 الوفاء بن عبد الرحمن، ۲۱۸  
 ولید بن عبد الملک (خلیفه اموی)، ۷۲، ۷۸، ۹۱، ۹۴، ۱۸۵، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۲۸، ۲۴۰، ۲۴۳-۲۴۵  
 حرف ی یاقوت الحموی، ۲۵۶، ۲۶۰  
 یزید ابن ابی کبشه، ۲۶۸  
 یاسر بن سوار العبیدی، ۷۹  
 یزید بن کنانه (راوی) ۱۹۰  
 یزید بن مخالف همدانی، ۱۸۷  
 یسار القرشی (راوی)، ۸۲  
 یعقوبی، ۲۶۶، ۲۶۸  
 فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۸۱

### فهرست الاماکن و القبائل و الانهار و غیرها

- حرف الف اثرین [یکی از چهار وید، کتب مقدسه هند]، ۱۸  
 اچه، ۸، ۲۵۷  
 اردبیل، ۲۸  
 ارما بیل، ۴۸، ۴۹، ۷۸، ۹۹-۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۱  
 ارور (الور)، ۹، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۳۰، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳-۵۶، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۶۹، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۱-۲۲۴،  
 ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷  
 (ارور مغرور)  
 ازد (قبیله)، ۸۵

- ازدیان (مردم قبیله ازد)، ۱۷۵
- اسام [یکی از چهار وید، کتب مقدسه هنود]، ۱۸
- استراهیل (قبیله)، ۱۷۳
- اسکلنده، ۱۵، ۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷
- اسیاری (قبیله)، ۱۷۳
- اشبهار [لعل الصحيح اشبهان یا اسبهان یا سهبان]، ۱۳۲، ۲۶۲-۲۶۴
- اشهار، ۱۵، ۳۷، ۲۴۱
- افغانستان، ۲۵۸
- اکهم، ۱۵۵
- آل ابی عقیل، ۲۶۸
- آل جارود (قبیله) ۱۲۴
- آل داهر (اسره داهر)، ۲۰۵
- اودند دهار، (یا اودند وهار گزاره گنگ)، ۱۲۱
- اودهاپر، ۲۴۲، ۲۴۴
- حرف ب بابن واه (بابراه)، ۲۱۷، ۲۱۹
- باتیه (بهاتیه، بهاطیه)، ۱۵، ۳۳، ۳۴، ۵۴، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۳۵، ۲۵۷
- بجھاری (قبیله)، ۱۷۳
- بحر عربی - بحر عمان، ۲۵۳
- بحرین، ۷۲
- بدگان، بدهان، بدهگان، [تابعین بده]، ۱۲۱، ۱۲۲، ۲۱۹، ۲۵۶
- بدهه، ۲۵۶
- بدهیه، ۱۹۸
- براهمه، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۳۴
- بردی (بروری، بروزی)، ۱۱۷
- برھاس، ۱۵
- برھمپور، ۱۵، ۳۷، ۲۴۱
- فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۸۲
- برھمن - برھمنان، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۲۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۷-۲۱۲، ۲۱۴، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۹
- برھمناباد، ۱۵، ۴۰، ۴۲، ۴۵-۴۷، ۵۱، ۵۴، ۶۰، ۶۸، ۶۹، ۱۱۰، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴-۲۰۶، ۲۱۲-۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹
- بصره، ۷۴، ۷۸، ۱۰۷، ۱۳۱
- بغداد، ۲۴۳، ۲۶۷
- بغرور، ۲۳۵، ۲۶۵

- بکر (بکهر)، ۹، ۲۵۲  
بکر بن وائل، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۱۸  
بکری، دیه، ۹۲  
بلهار، ۱۱۶  
بلهرا، ۲۳۳، ۲۶۵  
بمن (بمنواه باین واه، رجوع کنید به برهمناباد)  
بند کاهویه، ۵۱  
بندهان (بدهان، نیلهان)، ۱۲۱  
بنی امیه، ۲۶۷  
بنی تمیم، ۱۰۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۲۰  
بنی ثقیف، ۱۸۹  
بنی حنظله، ۱۵۹  
بنی سامه، ۷۰  
بنی سلیم، ۱۹۲  
بنی عبد القیس، ۷۸  
بنی عزیز [و الصحیح بنی یربوع]، ۹۰، ۲۶۱  
بنی عزیز، ۱۷۶  
بنی قیس، ۱۸۷  
بنی کلاب، ۸۷، ۲۶۴  
بهاولپور، ۲۵۷  
بهتی - بهتیان (قبیله)، ۴۱، ۱۳۲، ۱۵۵  
بهرج، ۷۶، ۸۲، ۲۲۰، ۲۶۰  
بهرور، ۱۹۸، ۱۹۹  
بهطلور، ۱۲۴  
بهکی (پیشه بهکو)، ۴۲  
بودهیه (رجوع کنید به بدهیه).  
بورالی [و الصحیح پورالی]، ۴۹، ۸۴، ۲۵۸  
بیاس (نهر)، ۳۳، ۳۵، ۲۳۵، ۲۳۶  
بیت، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۷ - ۱۵۹، ۱۵۵  
بیلمان، ۱۶۱  
حرف پ پارسی، ۱۳  
پنج ماهیات (جوی آب)، ۳۸، ۲۴۱  
پهلوی، ۲۴۸

- پورالی، ۴۹، ۸۴
- فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۸۳
- حرف ت تاج الراهیین، ۳۱
- تازی، ۱۰، ۱۱، ۳۴۸
- نرسا، ۲۱۴
- ترک، ۳۳
- تکر- تکران (تهکر- تهکران)، ۲۵، ۳۷، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۵۷، ۹۲، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۷، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۳۲
- تنها (؟)، ۷۸
- تلواره، ۱۵
- توران، ۴۹
- تهته، ۲۵۳، ۲۶۳
- تهراو- تهري، ۲۶۵
- حرف ج جالندهر، ۲۳۳
- جامان سمنی (ای سرداران سمنی)، ۱۲۳
- جت- جتان، ۴۷، ۶۱، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۷۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۵۷
- جج (یکی از چهار وید، کتب مقدسه هنود)، ۱۸
- جرم، ۷۸
- جریطری، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵
- جلوانی (جلوالی)، ۲۰۱، ۲۱۶
- جنکان (چنگان)، ۵۱
- جنگن و عورا او کایا، ۲۰۳
- جنیسر (جهنیسر، چنیسر)، ۲۰۱، ۲۰۴
- جهرک، ۲۵۶
- جهم- جهیم، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۸، ۲۶۳، ۲۶۴
- جهمپیر، ۲۶۴
- جهیلیم (نهر)، ۲۴۱
- جوگنی (مونث جوگی)، ۲۲۳
- چیور، ۱۶۰، ۱۶۷
- جیور [لعل الأصح جیور]، ۱۳۳، ۱۴۵، ۲۶۳
- حرف چ چتور، ۲۶، ۲۸، ۲۰۲-۲۰۴، ۲۲۴
- چچ پور، ۱۵
- چنیسر، ۲۰۱، ۲۰۴
- چین، ۲۱۷

- حرف ح حجاز، ۲  
حجازی، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۲۴۸  
حیدر آباد، ۲۵۶، ۲۵۸  
حرف خ خراسان، ۲، ۶، ۹، ۱۲، ۸۸  
خوارج، ۲۶۸  
حرف د ددهاواه (جوی آب) ۱۶۷، ۱۹۴  
فتحنامه سند (چیچ نامه)، متن، ص: ۲۸۴  
دراول (وراوول)، ۱۱۹  
دریای دیبل (دیول)، ۴۱  
دریای عمان، ۲۵۳، ۲۵۴  
دریای محیط، ۹، ۱۵  
دمشق، ۲۶۷  
دهاراجه، ۲۵۵  
دهیایت (دهتایت)، ۳۹  
دهقانان، ۲۰۹  
دهلیله، ۱۹۸-۲۰۱، ۲۱۸  
دوشاب، ۲۵۴  
دوین، ۲۵۸، ۲۵۹  
دیبل (دیول)، ۱۵، ۱۸، ۷۲، ۷۳، ۸۹-۹۲، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸-۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۳۶، ۲۱۵، ۲۱۸، ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۵۵  
دیپلی (دیولی)، ۱۳۶، ۱۳۷، ۲۵۵  
دیلبیان (دیولیان)، ۱۰۶، ۱۰۷  
دیتان (مفرد: دیت، طبقه سفلی از هنود که مردار می خورند)، ۴۳  
دیودهنور (دیوهنور)، ۵۱، ۵۳  
دیوهنور، ۱۵  
حرف ذ ذهل (قبیله)، ۱۳۱  
حرف ر راجپوتانه، ۲۶۳  
رانگان (مفرد: رانه)، ۱۳۷، ۱۸۸، ۱۹۳  
رانگان بودهییه، ۱۲۱  
رانه، ۲۱۴، ۲۱۵  
راهب-راهبان، ۱۷، ۲۲، ۳۰، ۵۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۹  
راوتان، ۱۲۳، ۱۹۴ فتحنامه سند (چیچ نامه)؛ متن؛ ص ۲۸۴  
ور (حصار)، ۵۴، ۶۸، ۶۹، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۸۱، ۱۹۲-۱۹۸، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۵۸

- راوی (نهر)، ۳۵، ۳۶، ۲۳۷  
ربیعہ، ۸۰  
رگ [یکی از چهار وید، کتب مقدسه ہنود]، ۱۸  
رمل، ۴۱، ۵۱، ۵۴، ۶۹-۷۱، ۱۹۹، ۲۰۲  
رہری، ۲۵۱  
روجہان، ۱۵  
الرور (ارور، الور)، ۲۵۱، ۲۵۴  
روستان (روستاه)، ۲۰۳  
روم، ۶، ۹  
رویم، ۲۰۳  
حرف س ساکرا (لعلہ ساکرہ)، ۱۳۵  
ساکرہ، ۱۱۵، ۱۵۲، ۱۵۵  
ساکورہ، ۲۵۳  
فتحنامہ سند (چچ نامہ)، متن، ص: ۲۸۵  
سالوج، ۱۲۴  
ساوندی، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۶۴ [و در فتوح البلدان ساوندی].  
سدوسان، ۲۶۲، ۲۶۳  
سراندیپ، ۸۹، ۱۰۸، ۱۱۴، ۲۲۳  
سریبندس، ۲۶۲  
سکہ، ۱۵، ۱۸، ۳۵، ۳۶، ۲۳۶، ۲۳۷، ۵۶۲، ۲۵۷، ۲۶۶  
سمنی (فریقہ بدھگان)، ۴۲، ۴۳، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۳۲، ۱۵۴، ۲۶۲  
سمنیان، ۴۴، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۶، ۲۱۹  
سمنیہ، ۲۶۲  
سمہ - سمہ گان (- سمگان، قبیلہ)، ۱۵، ۳۹، ۴۰، ۲۱۸، ۲۲۰  
سمیم (سیسم، سیم)، ۱۱۵  
سنج (قبیلہ)، ۱۷۳  
سند، ۸، ۱۴، ۲۹، ۳۱، ۴۹، ۶۹، ۷۲-۷۵، ۷۸، ۸۱، ۸۵، ۹۱، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۴۸، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸  
سندی، ۲۳۱، ۲۳۲  
سہیان، ۲۶۲  
سہتہ (قبیلہ)، ۴۰، ۲۲۱  
سوپور، ۲۴۱  
سورتہ، ۱۳۳



- سون میانی، ۲۵۳، ۲۵۷
- سیبی (جوی آب)، ۴۹
- سیحون (یعنی نهر مهران)، ۵۱، ۱۱۶، ۱۲۵
- سیر (بلاد)، ۱۹۹
- سیستان، ۸۲
- سیسم (حصار)، ۱۲۰-۱۲۴، ۱۲۶
- سپهر، ۲۳۷
- سیوستان، ۱۵، ۳۹، ۴۰، ۵۰، ۶۸، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۱۸، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۳
- سیویس، ۳۹، ۲۵۷
- حرف ش شاکره (ساگره)، ۲۵۵
- شاکلها (شاکلهار)، ۳۸، ۲۰۳
- شام، ۶، ۹، ۱۰، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۳۶، ۱۹۱، ۲۱۴، ۲۱۶
- شامی، ۹۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۵
- شامیان، ۱۹۲
- شهدادپور، ۲۵۶
- شیراز، ۹۷-۹۹
- فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۸۶
- حرف ط طاکیه، ۲۰۳
- حرف ع عالیه، اهل، ۱۲۵
- عامریان، ۱۸۳
- عبد القیس، بنی، ۱۷۵
- عجم، ۲، ۶، ۱۰-۱۲، ۱۲۵، ۲۵۲، ۲۵۶
- عراق، ۶، ۹، ۷۳، ۸۵، ۹۷، ۹۸، ۱۱۲، ۱۴۸، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۵، ۲۱۴، ۲۶۸
- عراقیان، ۱۹۲
- عرب، ۹-۱۱، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱-۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶-۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۸، ۱۸۰-۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۸
- عربان، ۱۳۳
- عربی، ۱۸۲
- عربیان، ۱۶۲، ۲۰۶
- عروسک (نام منجیق)، ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۶۲
- علافی-علافیان، ۷۰، ۸۵-۸۹، ۱۰۰، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۷۵، ۲۲۴
- عمان، ۷۸، ۸۶، ۹۱
- حرف غ غور، ۲۵۱

- غوریه، ۲۵۱
- حرف ف فارس، ۹، ۱۶، ۳۲، ۴۸، ۱۹۰، ۲۱۵، ۲۴۸، ۲۶۰
- فرج بیت الذهب، ۲۵۴
- فنجاب (پنجاب)، ۲۵۴
- حرف ق قاجیجاق، ۱۶۶
- قازرون [کازرون]، ۸۹
- قسطنطین، ۶۶
- قصه، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۵۳، ۲۱۸
- قلات، ۲۵۶
- قندابیل، ۴۹، ۷۳، ۸۷، ۸۸، ۱۲۴، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰
- قندهار، ۴۹، ۲۵۸
- قنوج (رجوع کنید به کنوج)، ۲۴۱، ۲۴۲
- قیقان، ۲۵۶
- حرف ک کارمتی، ۱۰۷
- کاکاراج، ۳۹
- کا کر بکیره، ۲۵۵
- کاهویه، بند، ۵۱
- کداره کنک (رجوع کنید به گذاره گنگ)
- فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۸۷
- کراچی، ۲۵۵
- کردان، ۱۵
- کرمان، ۱۶، ۴۸، ۴۹، ۷۳، ۸۴، ۱۰۵
- کرهل (گرهل - گرهر)، ۱۴۷، ۲۶۳
- کرور، ۱۵، ۳۷، ۲۴۱
- کسه (قصه)، ۲۶۵
- کشمیر، ۹، ۱۵، ۳۶-۳۸، ۵۱، ۲۰۳، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۶۵
- کلفتن، ۲۵۵
- کنبه، ۱۵، ۳۷، ۳۸، ۱۶۲، ۱۶۵
- کنبه، آب، ۱۲۰
- کنبها، بحر، ۱۲۶، ۲۶۲
- کند، ۷۸
- کند (یا کند راهه)، ۱۵۵
- کنده (قبیله)، ۲۲۰

- کندی (نسبت بقبیله کنده)، ۱۷۷  
کنزپور، ۴۹  
کنوج (قنوج)، ۹، ۴۲، ۵۰، ۶۶، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۵  
کوتک (جوی آب)، ۱۴۷  
کوفه، ۱۰۷، ۱۹۱، ۲۲۸  
کوه پایه، ۱۵، ۷۶، ۷۷، ۸۲، ۲۱۵  
کوه کردان، ۱۵  
کوه کیکانان، ۷۶، ۷۸  
کوه مندر، ۸۲  
کیچ، ۲۵۳، ۲۶۷  
کیرج (کیره)، ۱۶۲، ۲۱۸، ۲۲۸، ۲۶۵  
کیکانان، ۱۵، ۷۷، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۱۹۸، ۲۵۶  
حرف گگ گجرات، ۲۶۵  
گذاره گنگگ، ۱۲۱  
گسری بندر، ۲۵۵  
گنداوا (گنداوه)، ۴۹، ۲۵۸  
حرف ل لاکهه (قبیله)، ۱۵، ۴۷  
لاهری بندر، ۲۵۳-۲۵۵  
لقیامار (قبیله)، ۱۷۳  
لوهانه، ۱۵، ۴۰، ۵۱، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۱  
حرف م مازندران، ۲۵۳  
مازندرانی، ۲۵۳  
مجوس، ۲۱۴  
محمدی (نسبت به محمد صلعم)، ۲۰  
مرج [شاید تحریف «بهرج» است]، ۸۵، ۸۶، ۲۶۱  
مستروی (مستروی، منروی)، ۳۷، ۲۳۹  
مغ، ۲۱۴  
فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۸۸  
مکران، ۱۵، ۴۰، ۴۸، ۴۹، ۷۳، ۷۷-۷۹، ۸۱، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۱، ۹۹، ۱۴۸، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۷  
ملتان، ۱۵، ۳۵-۳۷، ۳۷، ۱۶۲، ۲۱۶، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹-۲۴۱، ۲۴۴، ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۶۶  
منجهل، آب، ۱۹۹  
منروی (رجوع کنید به مستروی)  
منصوره، ۲۵۴، ۲۵۶

منهل، ۲۱۹

مهران (نهر)، ۱۴، ۳۹، ۶۳، ۶۸، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۲۴-۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸-۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۸،  
۱۶۹، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۵۲-۲۵۴، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۸

موج، ۱۱۸

حرف ن نارائی، ۱۶۶

ناسک- ناسکان (فریقه هندوان)، ۴۲، ۵۰، ۱۱۸

ناسکی (پیشه ناسکان)، ۳۰، ۴۲

ندمتی، ۱۰۷، ۲۶۲

نزواله صندل، ۲۲۴

نصرانی، ۲۱۴

نکامره (قبیله)، ۸۹

نمیله (قبیله)، ۱۷۴

نوبهار (بتخانه)، ۲۲۶

نورانی- نولائی [و الصحيح پورالی]، ۴۹، ۲۵۸

نووهار [بدّه یعنی تعبّدگاه]، ۴۲، ۴۴، ۴۶

نیرون، ۱۵، ۹۱-۹۳، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵-۱۱۸، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۵، ۲۱۸، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۳

نیرونیان، ۱۱۶

نیطری (جوی آب)، ۱۶۵

نیمروز، ۱۶، ۲۵۷

حرف ه هاسی (جوی آب)، ۵۱

هاله (قریه)، ۲۵۳

هدباری، ۱۶۷

هذیل (قبیله)، ۸۳، ۳۶۱

هراور، ۲۲۰، ۲۶۵

هند، ۶، ۸، ۱۴، ۱۸، ۴۸، ۶۱، ۶۹، ۷۲-۷۶، ۸۰، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۹۱، ۹۳-۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰،

۱۳۴، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۱، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۰

هندوان، ۲۱۳

فتحنامه سند (چچ نامه)، متن، ص: ۲۸۹

هندوستان، ۹، ۳۳، ۴۲، ۵۰، ۵۶، ۷۵، ۸۵، ۸۸، ۱۲۲، ۱۳۰، ۱۶۱، ۱۹۹

هندوی، ۱۲۳، ۲۲۳

هنود، ۲

حرف و واسط، ۲۶۸

ودهاتی، ۲۰۰

ودهاواه (رجوع کنید به ددهاواه)

وراوول (رجوع کنید به دراوول)

و کرهءاء، دنده (- بحیره)، ۲۱۹

و کسهءاء، بت، ۴۲

ولبهی، ۲۶۵